

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

رشناد آموزش

۹۹

فَرَأَنَّ مَحَا مَكَلا

فصل نامه آموزشی تحلیلی و اطلاع رسانی
دوره بیست و هشتم / شماره ۹۹ / زمستان ۱۳۹۴



وزارت آموزش و پرورش
سازمان پژوهش و برنامه ریزی آموزشی
دفتر انتشارات و تکنولوژی آموزشی

- سرمقاله / چه کسانی را در جمرات، رمی کنیم؟ / ۲
- انسان پس از دنیا / دکتر سید محسن میر باقری / ۴
- منشأً اصلی تولید ثروت و نحوه بهره برداری از درآمدها / صدیقه طیبی / ۱۳
- یازده روش برای تدریس شاد در مدرسه / فاطمه سادات میر عارفین / ۱۸
- دو فرزند، دو خانواده در سوره احقاف / زهره رباني / ۲۵
- اختفائی دین به قصد اکتشاف دین / پای صحبت دکتر عبدالعظیم کریمی / ۲۶
- تفاسیر و روش‌های تفسیری / عمران ضیابی نبا / ۳۶
- نقدی بر بخش اسلام تاریخ تمدن و بل دوران / شهرناز گرجی زاده / ۴۰
- دانش آموز مقید به نوشتة کتاب می‌شود و این خوب نیست / پای صحبت دبیران دینی و قرآن شهر چابهار / ۴۴
- گفتگوی موفق قرآنی / ارضیه کریمی / ۴۸
- دانش آموزان کرج و کتاب پایه سوم / میزگردی با دانش آموزان شهر کرج / ۵۲
- دیدگاه فلاسفه درباره نفس / معصومه عامری / ۵۶
- گزارش یک نشست (نقد کتاب «زبان قرآن با نگاهی به چالش‌های کلامی تفسیر») / فریبا انجمی / ۵۹
- اخلاق در دو کتاب درسی / عالیه ایزدی، محسن بزرگر / ۶۲
- کاربرد و تفاوت دو حرف استفهام هل و او / یوسف فاضل و فاطمه نظری / ۶۶
- حال و تمییز در کتاب‌های آموزش عربی / رضا جعفری / ۶۸
- تریبیت بر مدار مثال / حسن کاظمی سهیلوانی / ۶۹
- پیشنهادهایی برای تدریس موفق درس قرآن / حسن رضاترایی / ۷۶
- معرفی کتاب: بازخوانی یک پرونده / مهدی مروجی / ۷۸

قابل توجه نویسنده‌گان و پژوهشگران:

مجله رشد آموزش قرآن و معارف اسلامی، نوشتة‌ها و گزارش تحقیقات پژوهشگران و متخصصان تعلیم و تربیت بهویژه معلمان دوره‌های مختلف را در صورتی که در نشریات عمومی درج نشده و مرتبط با موضوع مجله باشد، می‌پذیرد. لازم است در مطلب ارسالی، موارد زیر رعایت شود:
چکیده‌ای از کل محتوای ارسال شده حداقل در ۲۵ کلمه، همراه مطلب ارسال شود. پی‌نوشت‌ها و منابع کامل باشد و شامل نام اثر، نام نویسنده، نام مترجم، محل نشر، ناشر، سال انتشار و شماره صفحه مورد استفاده باشد. در متن‌های ارسالی تا حد امکان از معادله‌های فارسی و ازهای و اصطلاحات استفاده شود. اصل مقاله‌های ترجمه شده به پیوست آن ارسال شود. نثر مقاله روان و از نظر دستور زبان فارسی درست باشد و در انتخاب واژه‌های علمی و فنی دقت شود. شکل قرار گرفتن جدول‌ها، نمودارها و تصاویر، پیوست در جاشیه مطلب مشخص شود. مطالب یک خط در میان یک روی کاغذ نوشته و در صورت امکان حروفچیزی شود. مطالب مندرج در مجله، الزاماً مبتنی نظر دفتر انتشارات و تکنولوژی آموزشی نیست و مسئولیت پاستخکوبی به پرسش‌های خوانندگان با خود نویسنده یا مترجم است. مقاله‌های دریافتی در صورت پذیرش یا رد، بازگشت داده نمی‌شود. مجله در پذیرش، رد، ویرایش و یا تخلیص مقاله‌های رسیده مجاز است.



چرا کسانی را در جملت «رمی می‌کنیم؟

یاد داشتی به بهانه فاجعه منا!

دکتر محمد مهدی اعتصامی

نهضت بیدارگری در جهان اسلام، پس از قرن‌ها سکون و عقب‌ماندگی، حدود صد و اندی سال پیش آغاز شد. بنابر نظر استاد مطهری، بدون تردید، سلسله جنبان این نهضت سید جمال الدین اسدآبادی است. «لو بود که بیدارسازی را در کشورهای اسلامی آغاز کرد و دردهای اجتماعی مسلمین را با واقع‌بینی خاصی بازگو کرد و راه اصلاح و چاره‌جویی را نشان داد.» استاد می‌گوید «نهضت سید جمال هم فکری بود و هم اجتماعی.

او می‌خواست رستاخیزی هم در اندیشه مسلمانان به وجود آورد و هم در نظمات زندگی آن‌ها. او در یک شهر و یک کشور و حتی یک قاره توقف نکرد... آسیا و اروپا و آفریقا را زیر پا گذاشت... در نتیجه تحرک و پویایی، هم‌زمان و جهان خود را شناخت و هم به دردهای کشورهای اسلامی که داعیه علاج آن‌ها را داشت، دقیقاً آشنا شد.»^۲

بیداری جهان اسلام در شرایطی آغاز شد که حکومت‌های استبدادی و فاسد و دست‌نشانده بر سرزمین‌های اسلامی در آسیا و آفریقا حکمرانی می‌کردند. چراغ علم، حکمت، فرهنگ و تمدن مدت‌ها بود که خاموش شده بود و کشورهای غربی که در اوج قدرت و شکوه بودند، تحت عنوان استعمار، در حال غارت و چیاول کشورهای مسلمانان بودند. از این رو، «سید جمال مهم‌ترین و مزمن‌ترین درد جامعه اسلامی را استبداد داخلی و استعمار خارجی تشخیص داد و با این دو به شدت مبارزه کرد، آخر کار هم جان خود را در همین راه از دست داد.»^۳

راه حل اصلی سید جمال بازگشت به اسلام حقیقی و سنت و سیره پیامبر اکرم (ص) و اهل بیت گرامی ایشان بود؛ اسلام و سنت و سیره‌ای که مسلمانان را دعوت به عزت و کرامت می‌کند، با سلطه‌پذیری و ذلت مبارزه می‌کند، حاکمیت بیگانگان بر مسلمانان را ننگ می‌شمارد، عدالت را مهم‌ترین شاخصه جامعه اسلامی معرفی می‌کند، تعقل و فکر را برترین عبادت می‌شمارد، اخوت و برادری میان خود و دشمنی و شدت در مقابل مستکبران و کفار را از مسلمانان طلب می‌کند و آباد کردن زندگی دنیا را مخالف با تلاش برای آخرت تلقی نمی‌کند.

با فعالیت‌های سید جمال و همکران وی، نهضت‌هایی ضداستعمار و استبداد در ایران، عراق، هند، افغانستان، ترکیه، مصر و دیگر نقاط جهان اسلام آغاز شدند و موجی از مبارزه، عدالت‌خواهی و استعمارستیزی جهان اسلام را فرا گرفت و حوادث بزرگی را رقم زد و روح امید را در مسلمانان زنده کرد. کشورهای استعمارگر و در رأس آنان انگلستان که با مستعمره‌هایش خود را بریتانیای کبیر می‌نامید، در برابر بیدارگران جهان اسلام دست به اقداماتی زدند که اکنون مجال ذکر آن‌ها نیست. از میان این اقدامات، دو اقدام با هدف این مقاله مرتبط است. یکی از این اقدامات شکل دادن به انجمان‌های سری صهیونیستی در سرزمین‌های تحت مستعمره خود در فلسطین بود نتیجه این اقدام پیدایش کشور صهیونیستی در سرزمین فلسطین و به رسمیت شناخته شدن آن در سال ۱۹۴۸ توسط سازمان ملل بود که اکنون قصد پرداختن به آن را نداریم. و اقدام دیگر، ایجاد فضای مناسب برای وهابیون بود که در سراسر کشورهای عربی، از اردن گرفته تا شام و عراق و حجاز و یمن در حال تاخت و تاز و جنگ و خونریزی بودند. اگر به وضع کشورهای عربی در سال‌های قبل و بعد از ۱۳۰۰ هجری قمری تا حاکمیت وهابیون بر مکه در سال ۱۳۴۳ هجری قمری نگاه کنیم، می‌بینیم که اوضاعی شیبیه وضع فعلی در آن سرزمین‌ها حاکم بوده است. در آن سال‌ها چندین بار وهابیون به کربلا و نجف حمله کرده‌اند. چندین بار به مکه و مدینه یورش برده‌اند. در اردن و سوریه و عراق و حجاز کشтарها کرده‌اند تا بالآخره انگلستان،

نقش آل سعود
 در تخریب
 جهان اسلام
 و تهی کردن
 آن از هویت
 اسلامی برای
 استکبارنشی
 بی بدیل است و
 در مثلث آمریکا،
 صهیونیسم و
 وهابیت یکی
 از همان سه
 جمراهای است که
 باید رمی شود:
 جمرة اولی، جمرة
 وسطی و جمرة
 عقبه

نجد را که قسمتی از عربستان بود، کشور مستقلی اعلام کرد و عبدالعزیز سعودی را پادشاه آنجا قرار داد و ماهیانه ۴ هزار لیره انگلیسی به عنوان مقری به وی پرداخت. این حکومت سپس با مساعدت انگلستان، حجاز را هم تصرف کرد و بر کل عربستان حاکم شد و صاحب اختیار دو شهر اصلی جهان اسلام، یعنی مکه و مدینه گردید. بدین ترتیب، نهضت بیدارگری اسلامی در آن سده، دقیقاً در جهت عکس اهداف سید جمال الدین و عبده و کواکبی حرکت کرد و به حاکمیت غیر عقلانی ترین و خشن‌ترین مسلک در قلب جهان اسلام انجامید. در طول این تحولات و در گیری ها، انگلستان به ظاهر خود را بی طرف نشان داد و در گیری ها امری داخلي و میان حکام عرب وابند کرد و در موقع حساس به عنوان میانجی وارد شد و مطابق منافع خود عمل کرد.^۴

به تعبیر دیگر، با روندی که در جهان عرب پیش آمد، استعمارگران غرب نه تنها از یک نهضت اجتماعی بزرگ با آن مشخصاتی که ذکر شد، در امان ماند، بلکه توانست یک گروه به ظاهر مترقی و روشنفکر و در باطن متحجرانه و جاهلانه را که می خواهد با خرافات مبارزه کند، بر مهمترین کنگره و اجتماع اسلامی مسلط کند تا مراسم سالیانه حج را که می توانست مرکز انتشار اندیشه های عقلانی، اجتماعی، عدالت خواهانه و استقلال طلبانه در جهان باشد، به مراسmi تشریفاتی و می روح و مفرغ تبدیل کند.

حدود صد سال بعد از نهضت سید جمال، موج دیگری از بیداری اسلامی آغاز شد، در حالی که رژیم صهیونیستی به قدرتی بلا منازع در شمال جهان عرب تبدیل شده بود و وهابیون عربستان پادشاهی پر زرق و برقی را پدید آورده بودند. استعمار قدیم نیز خاتمه یافته بود و استعمار جدید به رهبری آمریکا، با قدرتی بسیار گسترده تر، در منطقه حاضر بود.

کانون این نهضت جدید، ایران بود که به سرعت به انقلابی عظیم تبدیل شد و حکومتی مبتنی بر مبانی تعریف شده اسلامی و مستقل از مبانی حاکم بر جهان و در تنافق صدرصد با آن به پا کرد.^۵ اکنون فرصت نیست که به وجود نفاوت این نهضت اجتماعی و ابعاد نظری و عملی آن، با مبانی فرهنگ و تمدن حاکم بر غرب پیردازیم، اما همین قدر می توان گفت که «انقلابی به نام الله» در جهانی که تحت تسلط «فرهنگی به نام دنیا» است، رخ داد. تأثیر این نهضت و انقلاب در جهان اسلام و تجدید در روحیه شهامت و شجاعت در مردم مسلمان انکار ناپذیر بود.

لذا در برابر این نهضت، استعمار جدید که رهبری آن به آمریکا سپرده شده بود، دست به اقدامات متعدد زد که یکی از آن ها برنامه ریزی برای ظهور پدیده «انقلابی نماهای ضد انقلاب» بود تا سوار بر موج احساسات ضد غرب و سرخوردگی تاریخی جوانان مسلمان در اقتصادیات دنیا، آنان را به سمتی بکشانند که دقیقاً در برابر انقلابیون واقعی بایستند و انزوازی ذخیره شده آن ها در جهت تخریب جهان اسلام به کار گیرند و این موج جدید را هم به بی راهه بکشانند. این برنامه با ایدئولوژی وهابیت، پشتونهای مالی آل سعود و قدرت تشکیلاتی و جاسوسی صهیونیسم و مدیریت سازمان های برنامه ریز آمریکایی تدوین و عملیاتی شد و به شکل گیری گروه هایی با ویژگی های به ظاهر انقلابی و مجاهد انجامید تا در هنگام ظهور نهضت های اجتماعی، به عنوان گروه های حامی آن نهضت وارد عمل شوند و رهبری نهضت ها را به دست گیرند و کشته نهضت ها را در ساحلی که خود می خواهند بشانند و انزوازی متراکم جوانان سرخوردگی از غرب را تخلیه کنند به جای اینکه با استکبار هماوردی نمایند، شمشیر روی خود بکشند و سر برادران خود را ببرند.

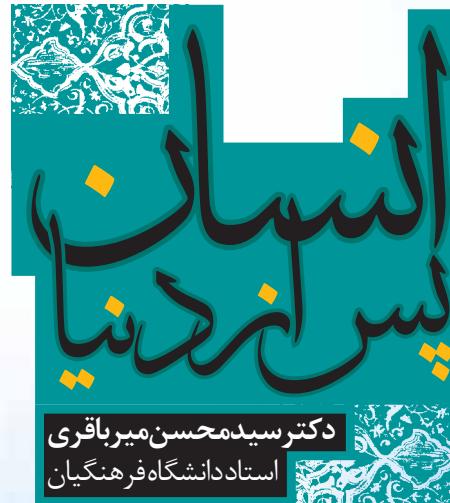
بنابراین، نقش آل سعود در تخریب جهان اسلام و تهی کردن آن از هویت اسلامی برای استکبار نقشی بی بدیل است و در مثلث آمریکا، صهیونیسم و وهابیت یکی از همان سه جمراهای است که باید رمی شود: جمرة اولی، جمرة وسطی و جمرة عقبه.

البته می دانیم که ابتدا باید جمرة عقبه را رمی کرد، گویا او سمبل شیطان بزرگ است؛ شیطانی که دو شیطان دیگر را مدیریت می کند. اگر حاجیان خانه خدا در مسیر اعمال حج، در عرفات به معرفت رسیده باشند و در مشعر به شعور، آن گاه که از منا به سوی جمرات می شتابند تا سمبل های شیاطین سه گانه را رمی کنند، در تشخیص مصدق جمرات دچار خطای نمی شوند و یکی از جمرات را خود آل سعود خواهند یافت و بر او سنگ خواهند زد.

در فضایی چنین مبهم و غبارآلود که تخریب کنندگان کعبه خود بانیان آن شده و دشمنان دین، نقش دولستان آن را بازی می کنند، راه برون رفت جهان اسلام از وضع موجود چیست؟ چگونه می توان این همه سرخوردگی را جبران کرد؟ و جوانان دنیای اسلام را در مسیر صحیح اعتلای اسلام به تکاپو واداشت؟ مسئولیت ما در این میان چیست؟ کدام وظیفه را ما باید بر دوش بگیریم؟ آیا واقعاً خود را آماده ایفای نقش کردیم؟

پی نوشت ها

۱. نهضت های اسلامی صد ساله، ص ۱۳
۲. همان، ۱۴
۳. بیشین
۴. وهابی ها، سید محسن امین ترجمه سید ابراهیم سید علی وی، فصل اول
۵. پیرامون انقلاب اسلامی، استاد شهید مطهری



اشاره

براساس آیات قرآن کریم، انسان پس از عبور از زندگی دنیا مراحلی را طی می‌کند. نخستین مرحله، دوران برزخ و پس از آن زنده شدن در صحنه قیامت و در نهایت روانه شدن به جایگاه همیشگی، بهشت یا جهنم است. ورود به دوران برزخ با روی آوردن مرگ آغاز می‌شود. مرگ پدیده‌ای است که به‌گونه‌ای جداگانه باید بررسی شود. مسائلی که هنگام مرگ برای آدمی رخ می‌دهند، اهمیت ویژه‌ای دارند. قرآن کریم و روایات اهل بیت (علیهم السلام) مباحثی را در این زمینه مطرح کرده‌اند که در این مقاله به پاره‌ای از آن‌ها اشاره می‌کنیم.

کلیدواژه‌ها:

انسان، دنیا، پس از دنیا، موت

موت

فرا رسیدن «موت» برای انسان لحظه‌پایان زندگی دنیا و ورود به عالم برزخ است و می‌توان مرگ را عامل انتقال انسان به آن جهان دانست. در این باره نکات زیر در خور توجه‌اند:

بقا در حالت موت

موت برای انسان حالتی وجودی است که در آن حالت انسان هم ادرار و شور دارد و هم از نوعی احساس برخوردار است. انسان در حالت مرگ لذت و رنج را حس می‌کند، ولی این احساس با آنچه در زندگی دنیاست، تفاوت دارد. تفاوت حالت موت با حالت حیات این است که انسان در حالت موت

ابزار فعالیت، یعنی بدن را در اختیار ندارد. عموم مردم دوران برزخ خود را در حالت وجودی موت می‌گذرانند و گروهی مانند «مقتولین فی سبیل الله» در حال حیات هستند.

زیبایی و نازیبایی مرگ

لحظه مرگ برای همگان فراموش نمود و کسی را از آن گزینی نیست: (کل نفس ذائقه الموت...) (آل عمران/۱۸۵) اما این تقدیر برای همگان چهره‌ای یکسان ندارد و حتی تصور آن در اذهان نیز متفاوت است. برخی به شدت از آن در هراس اند و جمعی در تپ و تبلش نگران و گروهی اندک نیز مشتاق آن. این گروه اندک برگزیدگان ویژه خدای رحمان اند که قرآن آنان را «اوپلاء الله» نامیده است و تصور مطلوب و شیرین ایشان را از مرگ نشانی از این مرتبه بر شمرده است^۱ و ظالمان را که پیش فرستاده‌هایشان به سرای آخرت مایه امیدی برای ایشان نیست، از چنین تصور زیبایی بیگانه قلمداد کرده است.

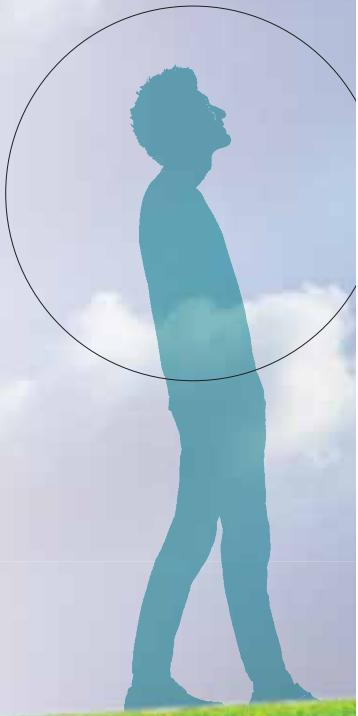
قرآن کریم می‌فرماید:

قل يا ايها الذين هادوا ان زعمتم انكم اولياء الله من دون الناس فتمنوا الموت ان كنتم صادقين * ولا يتمنونه ابدا بما قدمت ايديهم والله عليم بالظالمين (جمعه/ ۷ - ۶): ای رسول ما، یهودان را بگو: «ای جماعت یهود، اگر می‌پنداشید که به حقیقت، اولیای خدایید نه مردم، پس تمنای مرگ کنید، اگر راست می‌گویید». ولی آنان به خاطر اعمال بدی که پیش فرستاده‌اند، ابداً آرزوی مرگ نمی‌کنند و خداوند بر حال ظالمان آگاه است.

پس تصور مرگ هم شیرین و خوشگوار است و هم ترسناک و موجب آزار. هر یک از این حالات بستگی به این دارد که چه کسی آن را تصور کند. مرگ اگر مرد است گو نزد من آی تا در آغوشش بگیرم تنگ تنگ من از او عمری ستانم جاودان او ز من دلچی ستاند رنگ رنگ

حالات گوناگون انسان‌ها در لحظه مرگ

قرآن کریم در سوره واقعه در تبیین لحظات مرگ انسان می‌فرماید: فلولا اذا بلغت الحلقوم * و انتم حینئذ تنظرتون * و نحن اقرب اليه منكم و لكن لا تبصرون * فلولا ان كنتم غير مدينين * ترجعونها ان كنتم صادقين (واقعه/ ۸۷ - ۸۳):



برای او سود نبخشد. اگر پیش از آن ایمان نیاورده باشد و یا در ایمانش کسب خیر و سعادت نکرده باشد، ایمان آوردنش سود نمی‌بخشد.

پس همگان هنگام مرگ و در مراحل پس از آن به خدا، فرشتگان و عوالم پس از آن ایمان می‌آورند؛ چنان‌که در صحنه قیامت می‌گویند: «هذا ما وعد الرحمن و صدق المرسلون» (پس/۵۲): این همان صحنه‌ای است که خدای رحمان وعده داده بود و پیامبران الهی سخنی صادقانه گفتند.

این ایمان آن چنان جدی است که قرآن کریم آن را یقین نامیده است؛ چنان‌که درباره بهشتیان می‌فرماید: «فی جنات یتساعلون * عن المجرمين * ما سلکتم فی سقر * قالوا لم نک من المصليين * و لم نک نطعم المسكين * و کنا نخوض مع الخائضين * و کنا نکذب بیوم الدین * حتى اثانا الیقین (مدثر/۴۷ - ۴۰): اصحاب یمین در بوستان‌های بهشت از دوزخ‌خیان می‌پرسند: «چه عاملی شما را به دوزخ کشید؟» می‌گویند: «ما از نمازگزاران نبودیم و بینوایان را اطعام نمی‌کردیم و ما همواره با اهل باطل به بطالت می‌پرداختیم و ما روز جزا را تکذیب می‌کردیم، تا آنکه (با پیش آمدن مرگ) حالت یقین به ما روی آورد.»

این‌ها می‌گویند که ما آن قدر به راه باطل خود ادامه دادیم تا لحظه یقین که لحظه مرگ است، فرارسید. (طبرسی، بی‌تا، ج ۵: ۳۹۲) اعمال باطل مقدمه یقین نیستند، زیرا ترک نماز و انکار قیامت جزء گمراهی انسان نمی‌افزاید. بلکه منظور از یقین در این آیه فرارسیدن لحظه مرگ است که همگان در آن لحظه، ایمانی در حد یقین پیدا می‌کنند؛ زیرا با حقایق پس از مرگ و حضور فرشتگان روبه‌رو می‌شوند.

قرآن کریم خطاب به پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) این مسئله را چنین بیان می‌کند: (واجب ربک حتی یاتیک الیقین) (حجر/۹۹): پروردگارت را عبادت کن تا ساعت یقین بر تو فرارسد. روشن است که مفهوم آیه شریف این نیست که عبادت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) مقدمه‌ای برای رسیدن به یقین است، زیرا یقین به حقایق عالم غیب در قلب پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) وجود داشته است.

اندوه یا خوش حالی در لحظه مرگ

از آنجا که همگان در لحظه مرگ به ایمان و یقین می‌رسند، لحظه مرگ برخی ناخوشایند

پس چگونه خواهد بود هنگامی که جان به گلو برسد و شما در آن هنگام (که وی در لحظات آخر زندگی است) او را می‌نگرید. در آن هنگام، ما به او نزدیک تریم، ولی شما بصیرت ندارید (و آنچه را او می‌بینند، شما نمی‌بینید). اگر کار به دست شماست و شما را آفریننده‌ای نیست که به صحنه حساب و کتاب آورد، اگر راست می‌گویید او را - به زندگی - بازگردانید.

و سپس مردم را در لحظه مرگ به سه دسته تقسیم می‌کند و می‌فرماید: فاما ان کان من المقربین * فروح وريحان و جنة نعيم * و اما ان کان من اصحاب اليمين * فسلام لك من اصحاب اليدين * و اما ان کان من المكذبين الضالين * فنزل من حميم * و تصلية حجيم (واقعه/ ۹۴ - ۸۸): بدانید آنکه از مقربان بارگاه ربوی است، از همین لحظه مرگ در آسایش و نعمت بهشت ابدی است. اما اگر از اصحاب یمین است، سلامی برای توسیت از اصحاب یمین (و باید خاطرت از جهت اصحاب یمین آسوده باشد). و اما اگر از منکران گمراه است، نصیب او حمیم جهنم است و مواجه شدن با آتش دوزخ.

و سپس برای تثبیت این مسئله می‌فرماید: ان هذا لهو حق الیقین * فسبح باسم رب العظیم (واقعه/ ۹۵ - ۹۴): این وعده و عیید الهی به یقین حق است و حقیقت. پس نام بزرگ خدای خود را تسبیح کن.

با توجه به این آیات روشن می‌شود که افراد کوناگون در لحظه مرگ با مسائل کوناگونی روبرو می‌شوند و هر کدام مطابق وضعیت خویش ماجراجایی دارند.

مرگ؛ لحظه یقین

هنگام روی آوردن مرگ، همه انسان‌ها به عالم غیب و عالم آخرت مؤمن می‌شوند؛ زیرا پرده‌ها کنار می‌روند و حقایق عالم غیب در برابر دیدگاه انسان جلوه‌گر می‌شوند و فرد، فرشتگان مرگ را مشاهده می‌کند. اما ایمان آن لحظه دیگر کارساز نخواهد بود، همچنان که در روز قیامت نیز همه مؤمن می‌شوند، ولی ایمانشان به کارشان نمی‌آید. قرآن کریم می‌فرماید:

یوم یاتی بعض آیات ریک لا ینفع نفساً ایمانها لم تکن آمنت من قبل او کسبت فی ایمانها خیرا... (انعام/ ۱۵۸): روزی که بعضی آیات (غضب) پروردگار تو فرارسد، در آن روز ایمان هیچ کس

سپس چنگال مرگ تمام و جودش را می‌گیرد و دیگر چشمش هم نمی‌بیند. همانسان که گوش نمی‌شنود و روح از کالبدش خارج می‌شود، در میان اهل و خانواده خود مرداری می‌شود که همه از او می‌رمند و از نزدیکی به او دوری می‌جویند. نه با آن کس که می‌گرید، همراهی می‌کند و نه آن کس را که فرایش می‌خواند، اجابت می‌کند. آن گاه او را به زمینی که در آن خط کشیده و قبر او را مشخص کرده‌اند، می‌برند و آنجا او را به کردارش می‌سپارند و برای همیشه از دیدارش چشم می‌پوشند. تا آنجا که میعاد الهی سرسد و قضای الهی در رسید و آیندگان به گذشتگان ملحق شوند و... (نهج البلاغه، خطبه ۱۰۹).

همچنین از پیامبر اکرم (صلی الله و علیه و آله) نقل شده است که فرمودند:

«سوگند به آنکه جان محمد در دست اوست، اگر بازماندگان میت موقعیت و محل مرده را می‌دیدند و سخن اورامی شنیدند، هر آینه از مرده خود غافل می‌شدند و او را فراموش می‌کردند و بر خویشتن می‌گریستند. چون مرده را روی تابوت حمل می‌کنند، روحش بر فراز تابوت و بر گرد آن می‌گردد و ندا سر می‌دهد که ای اهل من و ای فرزندان من، دنیا با شما بازی نکند، آنسان که با من بازی کرد. مال دنیا را از حلال و غیر حلال جمع‌آوری کردم و آن را برای غیر خود گذاشتم. پس عیش و گوارایی آن برای دیگران است و عاقب و تبعات آن برای من. پس بترسید و حذر کنید از مثل آنچه بر من وارد شده است.» (بحارات‌التوار، ج ۶: ۲۸۷).

ای که دستت می‌رسد شو کارگر
چون فتی از کار خواهی زد به سر

سخن پیرامون حالات انسان در لحظه مرگ و پس از آن بسیار است. از همان لحظه است که چشم آدمی باز می‌شود و جایگاه خویش را می‌بیند و در همین هنگام است که سیه‌کاران به اندهو دچار می‌شوند و نیز در همین لحظه است که مؤمنان نیکوکردار با بشارت‌های فراوان روبه‌رو می‌شوند.

خوشحالی پاکان

«سَدَير صيرفي مي گويد: از امام صادق (عليه السلام) سؤال کردم که: اى فرزند رسول خدا (صلی الله علیه و آله) جانم فدای تو باد، آيا مؤمن از قرض روحش کراحت دارد و ناخشنود است؟

فرمودند: نه به خدا، هنگامی که فرشته مرگ برای قرض روح او می‌آید، در آغاز بی‌تابی می‌کند. فرشته مرگ بدو می‌گويد: اى ولی خدا، جزع و بی‌تابی مکن. به همان خدایی که محمد (صلی الله علیه و آله) را معبوث فرمود، من برای تو نیکی‌رسان تر و مهربان تر از پدری هستم که نزد تو باش. چشم خود

و برای جمعی بسیار فرح‌بخش است. اولیای الهی با روی آوردن مرگ احساس راحتی می‌کنند؛ راحتی از هم و غم دنیا و احساس آرامش از بار امانت الهی که آن را به خوبی به مقصد رسانده‌اند. اما دنیاپرستان را حسرت و اندوه فرامی‌گیرد؛ اندوه از جدا شدن محظوظ‌های داشان که عمری در راه آن‌ها، به هر کاری که نباید، دست یازیدند. اندوهی همراه با وحشت؛ وحشت از رودرور شدن با اعمال خویش و کیفر الهی.

امیرالمؤمنین (عليه السلام) درباره لحظات مرگ و حالات آن می‌فرماید: «فريفتگان دنیا را می‌بینند که دستگیر شدند و در چنگال مرگ اسیر. نه راه گذشت از خطاب رايشان هست و نه راه بازگشت به دنیا. چگونه چيزی را که بدان جاهل بودند، برایشان فرود آمد و حادثه فراق از دنیا، که خود را از آن ايمن می‌پنداشتند، بدانان روی نمود و پيش درآمد و عده‌های اخروی که به آن‌ها داده شده بود، پيش آمد؟ آنچه بدان‌ها روی آورده، وصفناشدنی است. دو چيز ناگهان بدان‌ها روی آورده است: سختی مردن و بر دنيا از دست رفته دریغ خوردن. اندامشان از آن سختی سست شده و اختیار از کفشان برون گشته و رنگ آن‌ها از بیم مرگ دگرگون شده است. پس مرگ پیشتر چنگ اندازد، تا آنکه میان او و گفتارش فاصله اندازد (و زبانش از کار افتد). او در میان اهل و خانواده خود، با چشم می‌نگرد و با گوش می‌شنود، در حالی که هنوز عقل و ادراکش باقی است. پس مرگ پیشتر چنگ سرمایه عمر را در چه راهی تبا و سپری کرده و روزگارش را چگونه به پایان رسانده است. به ياد اموالی می‌افتد که حرام و یا شبهه‌ناک بوده، از هر جا به دستش رسیده گردآورده است و وبال جمع‌آوری آن گریبانگیر او شده است.

اينک در آستانه فراق و جدایی از آن‌هاست. اموال او برای کسانی خواهد بود که پس از او هستند. آنان از لذت‌های آن برخوردار می‌شوند، در حالی که عاقب و تبعات آن بر دوش او باری گران است و او نسبت بدان پاسبته و گروگان. آري، از آنچه به هنگام مرگ از حقیقت کارش آشکار می‌شود، انگشت ندامت به دندان می‌گزد و به آنچه در ایام عمر بدان علاقه‌مند بود، بی‌میل می‌شود و آرزو می‌کند که اى کاش آن کس که در گذشته به ثروت او رشك می‌برد، اين اموال را جمع کرده بود. پيوسنته مرگ در کالبدش پيش می‌رود تا آنکه گوش او مانند زبانش از کار باز می‌ایستد. پس در میان خانواده خود می‌افتد، در حالی که نه می‌تواند با زبان سخن بگويد و نه با گوش خود چيزی بشنويد. پيوسنته به چهره آنان می‌نگرد، جنبش زبان‌ها را می‌بیند، ولی بازگشت کلماتشان را نمی‌شنود.

**سخن پیرامون
حالات انسان
در لحظه مرگ و
پس از آن بسیار
است. از همان
لحظه است که
چشم آدمی
باز می‌شود و
جایگاه خویش
رامی‌بیند
و در همین
هنگام است
که سیه‌کاران
به اندهو دچار
می‌شوند و نیز
در همین لحظه
است که مؤمنان
نیکوکردار با
بشارت‌های
فراوان روبه‌رو
می‌شوند**



**قرآن کریم درباره
مرگ انسان‌ها
اصطلاح «توفی»
نفس» را به کار
می‌برد. «توفی» از
ریشه «وفی» و از
باب «تفعل» است.
«وفی» به معنای
پرداخت کردن
چیزی است و در
باب «تفعل» معنای
دریافت می‌دهد.
همانند «القاء» و
«تلقی» که اولی
به معنای افکندن
و دومی به معنای
گرفتن است.
توفی نیز به معنای
دریافت کامل
چیزی است**

البته منظور از قبر در این روایات و برخی روایات دیگر، آن چنان که مرحوم مجلسی فرموده است، جایگاه انسان در عالم بزرخ است (معد از نظر روح و جسم، ج ۱: ۲۵۰).

توفی نفس یا قبض روح

قرآن کریم درباره مرگ انسان‌ها اصطلاح «توفی» نفس» را به کار می‌برد. «توفی» از ریشه «وفی» و از باب «تفعل» است. «وفی» به معنای پرداخت کردن چیزی است و در باب «تفعل» معنای دریافت می‌دهد. همانند «القاء» و «تلقی» که اولی به معنای افکندن و دومی به معنای گرفتن است. توفی نیز به معنای دریافت کامل چیزی است. منظور قرآن از نفس انسان همان حقیقت انسان است. به بیان دیگر نفس در قرآن معادل «روح» در اصطلاح عامیانه است. بدین ترتیب «توفی نفس» به معنای قبض روح است. در قرآن کریم آیات زیادی درباره توفی نفس آمده که در اینجا تنها به دو آیه که حاوی نکات بیشتری هستند، می‌پردازیم:

آیه اول: در «سوره زمر» آمده است:

الله یتوفی الانفس حين موتها والتى لم تمت فى منامها فيمسك التى قضى عليها الموت و يرسل الاخرى الى اجل مسمى ان فى ذلك ليات لقوم يتذكرون (زمر/ ۴۲): خداوند نفس‌ها (یا روح‌ها) را هنگام موت آن‌ها دریافت می‌کند و آن کس را که نمرده است، موقعی که به خواب می‌رود (قبض روحش می‌کند). سپس آن کسی را که (هنگام خواب) مرگش در رسد، نگه می‌دارد و دیگران را (به پایگاه بدن) می‌فرستد، تا زمانی که سرآمد معین (برای او) فرارسد. محققًا در این امر نشانه‌هایی است برای آن‌ها که بیندیشنند.

در این آیه شریف نکات زیر در خور توجه‌اند:
(الف) قبض روح یا توفی نفس به خدای سبحان

را بگشا و بنگر. آن گاه چشم می‌گشاید، رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و امیر المؤمنین و فاطمه زهرا و امام حسن و امام حسین و امامان از ذریه او (علیهم السلام) را می‌بیند. آن گاه بدو گفته می‌شود که این رسول خداست و این علی مرتضی و فاطمه و حسن و حسین و اینان ائمه هدی (علیهم السلام) و رفیقان تو هستند. سپس منادی از جانب رب العزه، روح راندامی دهد و می‌گوید: ای نفسی که به سوی محمد و اهل بیت او اطمینان یافته، بازگرد به سوی پروردگارت در حالی که خرسند بده و لایت هستی و به ثواب اعمالت پسندیده‌ای. در زمرة بندگان و خاصان من، که محمد (صلی الله علیه و آله) و اهل بیت او هستند، درآی و به بیشتر من داخل شو. در این حالت نزد او هیچ چیز از پرکشیدن روحش و ملحق گشتن به منادی حق، محبوب تر و خوشایدتر نیست (همان، ص ۱۹۶، ح ۴۹، به نقل از: الکافی، ج ۳۶: ۳۵-۳۶). با این حساب لحظه مرگ بسی حساس است و برای افراد مختلف متفاوت خواهد بود.

در حدیثی از امام سجاد (علیهم السلام) آمده است: شدیدترین حالات بر بنی آدم در سه لحظه است: اول، هنگامی که ملکالموت را دیدار می‌کند. دوم هنگامی که از قبرش خارج می‌شود، و سوم زمانی که در صحنه قیامت در پیشگاه پروردگار بزرگ می‌ایستد که سرنوشت او یا به سوی بیشتر است یا به سوی آتش.

در ادامه این حدیث مطالبی آمده که خلاصه آن چنین است: اگر هنگام مرگ و در لحظه خروج از قبر و به هنگام حضور در پیشگاه رب العالمین، از اهل نجات بودی، در این صورت موقعیت مناسب خویش را خواهی یافت و چنانچه از اهل نجات نبودی، به هلاکت خواهی افتاد... مجرمین در دوران بزرخ، در معیشتی سخت به سر خواهند برد... به خدا قسم که قبر، یا باعی است از باغ‌های بیشتر و یا گودالی است از گودال‌های جهنم (همان، ص ۱۵۹، ح ۱۹؛ به نقل از الخصال، ج ۱، ص ۵۹).

مرگی است که برای هر کسی مقدر شده است و سرامد زندگی دنیای او خواهد بود. کسی که می‌خوابد، اگر زمان مرگش نرسیده باشد، دوباره بیدار می‌شود و به حیات خود ادامه می‌دهد تا خواب بعدی فرا رسد و در نهایت پس از پشت سر گذاشتن آخرین خواب، اجل او در آخرین بیداری فرا می‌رسد. بنابراین، انسان یا در آخرین خواب که قبض روح شده است. نگهداشته می‌شود و یا در آخرین بیداری قبض روح می‌شود.

در قسمت پایانی آیه چنین فرموده است: ان فی ذلك لایات لقوم يتفكرون. قرآن کریم با بیان این عبارت، علاوه بر اینکه انسان‌ها را به آندیشیدن درباره مرگ و قبض روح دعوت می‌کند، به آن‌ها وعده می‌دهد که اگر کسی بیندیشد، نشانه‌های بیشتری از حقایق برای او آشکار می‌شود.

آیه دوم: در سورة سجده آمده است: (و قالوا اذا ضللنا في الارض انا لفی خلق جديد بل هم بلقاء ربهم كافرون * قل يتوفاكم ملك الموت الذى وكل بكم ثم الى ربكم ترجعون) (سجدة/ ١١ - ١٠): کافران می‌گویند: «پس از آنکه ما در زمین گم شویم (و اشتری از ما باقی نماند)، آیا باز ما در خلقتی جدید خواهیم بود؟» نه این است که آن‌ها به خاطر چنین اشکالی دست از اعتقاد به معاد کشیده‌اند، بلکه واقعیت این است که آن‌ها به لقای پروردگارشان کافر شده‌اند (و سپس به اشکال تراشی می‌پردازند). ای پیامبر به آن‌ها بگو: «همان فرشته مرگی که بر شما گمارده شده است، دریافتتان می‌کند و سپس به سوی پروردگارتان بازگردانده می‌شوید.»

در این آیه شریف، دو نکته هویدادست:

الف) اشکالاتی که کافران مطرح می‌کردن: کفار می‌گفتند که ما پس از مرگ در زمین گم می‌شویم و ذرات بدن ما هر کدام به گوشه‌ای می‌رود و پس از مدتی هیچ اثری از ما باقی نمی‌ماند. بر فرض پس از اینکه از بین رفتیم، دو مرتبه ذرات بدن ما را جمع کنند، و بدنبه همانند بدن کنونی بسازند و آفرینش جدیدی را پیدیدار کنند، آیا موجودی که دوباره آفریده می‌شود، خود ما هستیم یا موجودی دیگر مثل ما؟ به بیانی دیگر، این فرد بازسازی شده کسی شبیه ماست، ولی خود ما از بین می‌رویم و بازگشتنی نیستیم؛ مانند اینکه ساختمانی را خراب و پود کنند و دو مرتبه از ذرات آن، ساختمانی همانند ساختمان پیشین بسازند. در این صورت ساختمان دوم همان ساختمان نخستین نخواهد بود، بلکه چیزی مثل آن خواهد بود. این سخن همان شباهه اعاده معده است؛ به

نسبت داده شده، ولی در برخی آیات به فرشتگان نسبت داده شده است؟ روشن است که خدای سبحان حکم صادر می‌کند و فرشتگان الهی مجریان فرمان او و مدیران امور الهی (نمازاعات/ ۵) هستند. بنابراین، توفی نفس به هر دو مورد می‌تواند نسبت داده شود.

ب) در این آیه موت به نفس نسبت داده شده است، «حين موتها» که در آن ضمیر «ها» به «النفس» برمی‌گردد. بنابراین:

اولاً نفس آدمی به حالت موت می‌رود.

ثانیاً ملائکه همان نفس با روح را دریافت می‌کنند.

ثانیاً نفسی که در حال موت دریافت می‌شود، وجود دارد. از این رو، چنان که پیش‌تر به تفصیل گفته شد، موت حالتی وجودی از انسان است نه حالتی عدمی. یعنی، روح وجود دارد و از ادرار و احساس برخوردار است، ولی پس از فراسیدن مرگ ابزار بدن را در اختیار ندارد.

ج) مسئله «توفی» و «قبض روح» تنها به زمان مرگ منحصر نیست، بلکه هنگام خواب نیز انسان به نوعی قبض روح می‌شود. به بیان دیگر، هنگام خواب نیز نفس دریافت می‌شود. چنان که در جایی دیگر فرموده است: و هو الذي يتوفاكم بالليل و يعلم ما جرحته بالنهار ثم بيعثكم فيه ليفضي اجل مسمى ثم اليه مر ج Kum ثم ينبع لكم بما كنتم تعملون (انعام/ ٦٠): اوست خدایی که در شب، که به خواب می‌روید، شما را قبض روح می‌کند و آنچه را در روز انجام می‌دهید، می‌داند و سپس شما را در روز برمی‌انگیزد، تا به اجلی که تعیین شده است، بررسید. سپس هم بازگشت شما به سوی اوست.

پس شما را به هر آنچه کرده‌اید، آگاه می‌کند. در این آیه نیز اصطلاح «توفی» برای هنگام خواب در شب و اصطلاح «می‌عوث شدن» برای بیداری در روز به کار رفته است. به بیان دیگر، قرآن کریم همان اصطلاحی را که برای مرگ به کار می‌برد، برای خواب هم به کار برد و همان اصطلاحی را که برای زنده شدن در قیامت به کار می‌برد برای بیداری از خواب هم به کار برد است. پس این سخن که: «النوم اخ الموت» (مستدرک الوسائل، ج ١٢٣: ٥) خواب برادر مرگ است - سخنی بجا و واقعی است.

د) در آیه یاد شده برای بیدار شدن از خواب تعبیر ارسال و فرستادن نفس به کار رفته است. گویا هنگام خواب، نفس (یا روح) موقتاً از سلطنت بدن عزل و هنگام بیداری دوباره به فرماندهی منصوب می‌شود تا زمام کار را به دست گیرد. **ه)** «اجل مسمی» که در این آیه آمده، همان

چنین نیست
که هنگام مرگ
شما گم بشوید.
آنچه گم می‌شود،
عناصر بدن
شماست، ولی
حقیقت شمارا
که نفس (یا روح)
شماست، فرشته
مرگی که بر شما
گمارده شده
است، دریافت
می‌کند تا روز
قیامت فرار سد و
پس از بازسازی
بدن به سوی
پروردگار تان
بازگردانده
می‌شوید و در
محضر او حضور
می‌بابد

این معنا که آنچه معدوم و نابود شود، بازگشت آن به وجود محال است.

پاسخ:

قرآن کریم پیش از بیان پاسخ این شبهه، انگیزه آن‌ها را از طرح این اشکال این گونه بیان می‌کند که طرح این اشکال امری واقعی نیست، بلکه حقیقت این است که این مخالفان نخست راه کفر به آخرت را پیموده‌اند، آن‌گاه بهانه‌جویی می‌کنند. نظیر این سخن در سوره قیامت هم آمده است: بل بید الاتسان لیفجر امامه * سئل ایان یوم القيامة (قیامه/ ۶ و ۵). واقعیت این است که انسان می‌خواهد راه خود کامگی را به روی خود بگشاید. چون اعتقاد به معاد، وجود اورا هنگام گناه و تجاوز آزار می‌دهد و نگرانی حساب و کتاب و کیفر الهی خود عاملی بازدارنده است. انسان برای اینکه مانعی در مسیر هواهای نفسانی خویش نبیند، مسئله معاد را زیر سوال می‌برد و آن را انکار می‌کند.

ب) پاسخ شبهه:

سپس در بیان پاسخ شبهه می‌فرماید که چنین نیست که هنگام مرگ شما گم بشوید. آنچه گم می‌شود، عناصر بدن شماست، ولی حقیقت شما را که نفس (یا روح) شماست، فرشته مرگی که بر شما گمارده شده است، دریافت می‌کند تا روز قیامت فرارسد و پس از بازسازی بدن به سوی پروردگارستان بازگردانده می‌شوید و در محضر او حضور می‌یابید. به دیگر سخن، حقیقت نفس شما دوباره با بدنش جسمانی محسوب می‌شود و این خود شما هستید که در قیامت زنده خواهید شد.

فرشتگان هنگام مرگ

فرشتگان الهی امور انسان‌ها را به فرمان الهی در دست دارند و به اجرا می‌گذارند. برخی از فرشتگان مأمور نگهداری افراد شر از حوادث هستند، (عدا/ ۱۱)، فرشتگانی دیگر اعمال او را ثبت و بایگانی می‌کنند، (انفطار/ ۱۰ و ۱۱) و فرشتگانی نیز مقدرات الهی را درباره انسان اجرا می‌کنند که از جمله آن‌ها فرشته یا فرشتگانی اند که مأمور قبض روح انسان‌ها هنگام مرگ هستند (سجده/ ۱۱). بدین ترتیب دو نکته درباره فرشتگان مرگ در خور توجه است:

الف) حضور فرشتگان مأمور هنگام مرگ: چنان‌که پیش‌تر نکاتی به اشارت گفته شد، فرشتگان مأمور الهی، هنگام مرگ و خروج روح

فرشتگان مأمور
الهی، هنگام
مرگ و خروج
روح از بدن، در
بالین محتضر
حاضر می‌شوند
و با او سر سخن
رباز می‌کنند و
چهره خود را به
او می‌نمایانند؛
به گونه‌ای که
شخص در آن
حال خود را
از آن جهانی
دیگر می‌داند و
آن فرشتگان از
اطرافیان او به
وی نزدیک‌تر
هستند

از بدن، در بالین محتضر حاضر می‌شوند و با او سر سخن را باز می‌کنند و چهره خود را به او می‌نمایانند؛ به گونه‌ای که شخص در آن حالت خود را از آن جهانی دیگر می‌داند و آن فرشتگان از اطرافیان او به وی نزدیک‌تر هستند؛ چنان‌که می‌فرماید: فلولا اذا بلغت الحلقوم * و انتم حينئذ تنظرتون * و نحن اقرب اليه منكم ولكن لا تبصرتون (واقعه/ ۸۵ - ۸۳): آن‌گاه که جان به گلوگاه برسد، در آن حالت شما نظاره می‌کنید و ما در آن هنگام به او از شما نزدیک‌تریم، اما شما [مأموران الهی] را نمی‌بینید.

ب) چگونگی حضور فرشتگان: حضور فرشتگان الهی برای همگان یکسان نیست. این فرشتگان برای پاکان و نیکان با رویی باز و خندان و در برابر ظالمان و کفریشگان با چهره‌ای خشن ظاهر می‌شوند. در این زمینه آیات زیر در خور توجه‌اند: (الذين تتفاهم الملائكة ظالمى افسهم فالقول السلام ما كنا نعمل من سوء بلى ان الله علیم بما كنتم تعملون * فادخلوا بواب جهنم خالدين فيها فلبيس مشوى المتكرين (حل/ ۲۹ و ۲۸): وقتي فرشتگان گسانی را که نفس خود را ظلمانی کرده‌اند قبض روح می‌کنند، آن‌ها سر تسلیم پیش می‌گيرند (و خود را می‌بازند و می‌گویند): «ما کار بدی نکرده‌ایم.» آری، خدا به هر چه کرداید، آگاه است. پس از هر در به دوزخ وارد شوید که در آنجا همیشه خواهید بود. پس چه بد جایگاهی برای مستکبران است.

سپس در ادامه می‌فرماید: (الذين تتفاهم الملائكة طيبين يقولون سلام عليكم ادخلوا الجنة بما كنتم تعملون (حل/ ۳۲): آنان که فرشتگان در حالی که طیب و پاکیزه‌اند، قبض روحشان می‌کنند، فرشتگان به آن‌ها می‌گویند: «سلام بر شما. به خاطر اعمال نیکویی که انجام داده‌اید، به بخشش در آید.»

مالحظه می‌شود که فرشتگان برخوردهای متفاوتی دارند. قرآن کریم در آیات بسیاری از این تفاوت سخن گفته است. به ویژه درباره گسانی که با نفسی ظلمانی از دنیا می‌روند، می‌فرماید: ان الذين تتفاهم الملائكة ظالمى افسهم قالوا فيهم كنتم قالوا كنا مستضعفين في الأرض قالوا الم تكن ارض الله واسعة فتهاجروا فيها فاولشك ماواهم جهنم و ساعت مصیر(نساء/ ۹۷): آنان که فرشتگان در حالتی قبض روحشان می‌کنند که خویشتن را ظلمانی کرده‌اند، فرشتگان به آنان می‌گویند: «شما در کجا و چگونه بودید؟ (که این چنین ظلمانی آمدید؟)» می‌گویند: «ما روی زمین مردمی ضعیف و ناتوان بودیم (و شرایط ایجاب

به دنیا هستند.
ب) حال سؤال این است که آیا بازگشت به این دنیا حقیقت دارد یا خیر؟ خاستگاه این پرسش واژه «کلا» است که در عبارت قرآنی آمده است و همین امر موجب شده تا این آیه مستند برخی مخالفان «رجعت» قرار گیرد. آن‌ها چنین تصور کرده‌اند که این آیه به طور کلی مسئله رجعت به دنیا را نفی می‌کند، در حالی که با دقت در این آیه می‌توان دریافت که مفهوم آیه درست عکس این مدعای را بیان می‌کند. این آیه نه تنها رجعت را نفی نمی‌کند، بلکه بر عکس قرینه‌ای برای وجود آن است. توضیح اینکه:

اولاً: تعبیر «کلا» الزاماً به درخواست رجعت بازنمی‌گردد، زیرا سخن درخواست‌کننده از دو مطلب حکایت دارد: یکی تقاضای فرد برای بازگشت به دنیا و دوم امید او برای انجام کارهای شایسته پس از بازگشت به دنیا. واژه «کلا» می‌تواند به هر کدام از این دو مطلب بازگردد. یعنی، هرگز تو برنمی‌گردد، یا هرگز، اگر تو برگردی باز هم عمل صالح انجام نمی‌دهی. چنان که قرآن کریم درباره کسانی که چون بر آتش عرضه می‌شوند، می‌گویند که ای کاش ما را به دنیا بازمی‌گرداند تا دیگر آیات پروردگار خود را تکذیب نکنیم و بدان ایمان بباوریم، می‌فرماید: و لو ردوا لادوا لمنهوا عنه و انهم لکاذبون (انعام / ۲۸): اگر هم برگردند به همان کارهایی که نهی شدند، دو مرتبه بازگشت می‌کنند و دروغ می‌گویند (که دیگر کار بد نخواهیم کرد). این آیه نیز قرینه‌ای بر این مطلب است که «کلا» به بخش دوم این آیه، یعنی انجام عمل صالح بازمی‌گردد، نه لزوماً به رجعت.

ثانیاً: بر فرض که «کلا» در برابر درخواست رجعت باشد، محتوای این آیه، با توجه به محتوای آیات پیش از آن، درباره مشرکانی است که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) را می‌آزدند و البته که آن‌ها به دنیا برnmی‌گردند. زیرا قرآن کریم رجعت را برای اقوامی که به خاطر مخالفت با پیامبران گرفتار عذاب الهی شده‌اند، نفی کرده است؛ چنان که می‌فرماید: و حرام علی قریة اهلکنها انهم لا یرجعون (نبیاء / ۹۵): بر قریه‌هایی که هلاکشان کردیم، حرام کردیم (که به دنیا بازگردند)، آن‌ها به دنیا برنمی‌گردند.

روایات اهل بیت (علیهم السلام) این آیه را به اقوامی مربوط دانسته‌اند که مانند قوم نوح یا عاد و ثمود به دلیل مخالفت زیاد با پیامبرانشان گرفتار خشم الهی شدند(ر.ک: مجمع البیان، ذیل آیه ۹۵ سوره انبیاء). با این حساب، حتی اگر واژه «کلا» به اصل رجعت هم بازگردد، منظور از آن کسانی است که با رسول خدا به مخالفت برخاستند تا اینکه مرگشان فرا رسید.

می‌کرد که به معصیت خدا تن دهیم). فرشتگان می‌گویند: «مگر زمین خدا پهناور نبود که در آن هجرت کنید (و با تغییر شرایط خود را از جهالت و گناه برهانید؟) جایگاه آنان جهنم است و سرانجام بدی است.

برای مطالعه بیشتر درباره وضعیت سیه کاران که خویشتن را به تاریکی کشانده‌اند و برخورد فرشتگان الهی با آنان هنگام مرگ، به آیات ۲۷ سوره محمد، ۵۰ سوره اనفال، ۳۷ سوره اعراف و ۹۳ سوره انعام می‌توان توجه کرد. پیش‌تر نیز درباره تفاوت حال افراد در زمان مرگ و برخورد فرشتگان با آن‌ها روایاتی بیان کردیم.

درخواست تأخیر موت

قرآن کریم می‌فرماید: يا ایها الذين آمنوا لا تلهكم اموالکم و لا اولادکم عن ذکر الله و من يفعل ذلك فاوئنك هم الخاسرون * و انفقوا من مارزقناکم من قبل ان یاتی احکم الموت فيقول رب لوا اخرتني الى اجل قریبٍ فاصدق و اکن من الصالحين * ولن يوخر الله نفساً اذا جاء اجلها والله خبیر بما تعملون (منافقون / ۱۱ - ۹): ای اهل ایمان، مبادا که اموال و فرزندانتان شما را از یاد خدا به لهو و بیهودگی اندازد و کسانی که چنین راهی را در پیش گیرند، به حق زبانکارند. و از آنچه روزی شما کردیدم، در راه خدا اتفاق کنید پیش از آنکه مرگ بر یکی از شما فرارسد. در آن حال درخواست کند که خدایا ای کاش آندکی اجل مرا به تأخیر اندازی تا (راه تو را) تصدیق کنم و از نیکوکاران باش، و خداوند اجل هیچ کس را، چون فرارسد، به تأخیر نیندازد و خدا به هر چه کنید، آگاه است.

در این آیه خدای رحمان اندوه انسان را هنگام مرگ برای از دست دادن فرصت بیان می‌کند.

درخواست رجعت

رجعت به معنای بازگشت به دنیا پس از مرگ است. قرآن کریم در خواست مشرکان برای بازگشت به دنیا را این گونه بیان می‌کند: حتی اذا جاء احدهم الموت قال رب ارجعون * لعلی اعمل صالحاً فيما تركت كلامها كلمه هو قائلها و من ورائهم بزخ الی يوم يبعثون (مؤمنون / ۹۸ - ۱۰۰): تا آن گاه که مرگ بر یکی از آن‌ها فرا رسید، می‌گوید: «پروردگارا، مرا برگردان، باشد که در آنچه ترک نمودم، عمل صالحی به انجام برسان». هرگز، این سخنی است که او می‌گوید و از ورای آن‌ها بزخ است تا روزی که مبعوث گردد.

این آیه از چند جهت در خود توجه است:
الف) آن‌ها که در زندگی دنیا به بیراهه رفه‌اند، هنگام مرگ تأسف می‌خورند و خواهان بازگشت



اینکه شخص
مرده تقاضای
رجعت می‌کند،
خود قرینه‌ای
بر وجود رجعت
است. زیرا انسان
پس از مرگ با
حقایق مواجه
می‌شود و اگر
رجعت امکان‌پذیر
نباشد، تقاضای
غيرواقعی نمی‌کند

ثالثاً: اینکه شخص مرده تقاضای رجعت می‌کند، خود قرینه‌ای بر وجود رجعت است. زیرا انسان پس از مرگ با حقایق مواجه می‌شود و اگر رجعت امکان‌پذیر نباشد، تقاضای غیرواقعی نمی‌کند. به بیان دیگر، هر چند خداوند او را رجعت محروم می‌کند، اما او می‌فهمد که رجعت امکان‌پذیر است. بنابراین، آیه بالا به هیچ عنوان بر نفی رجعت دلالت ندارد، بلکه بر عکس قرینه‌ای بر وجود رجعت است. **ج)** نکته اصلی این است که مسئله رجعت از معارف شیعه و از مسلمات اعتقادی آن است. پاره‌ای از معارف دینی از سوی ائمه اهل بیت (علیهم السلام) مطرح شده‌اند و از اختصاصات فرهنگ تشیع به شمار می‌روند که از جمله آن‌ها مسئله «بداء» و «رجعت» است. بهته این دو، هر دو اصولی قرآنی هستند که امامان (علیهم السلام) بر آن‌ها تأکید فراوان دارند. روایات اهل بیت (علیهم السلام) پیرامون رجعت بسیار است. مرحوم شیخ حر عاملی در این زمینه کتابی مستقل به نام «الإيقاظ من الهجة بالبرهان على الرجعة» تکاشته است که در مقدمه آن نام ۳۲ نفر از دانشمندان بزرگ شیعه که درباره رجعت کتاب نوشته‌اند، آمده است.

هر چند ما در این مقاله در صدد توضیح مسئله رجعت نیستیم، تا ابواب گوناگون آن را بررسی کنیم، اما طرح این مسئله را در حدی کلی ضروری می‌دانیم؛ زیرا از معارف اهل بیت (علیهم السلام) و بیانگر بسیاری از حقایق است. در روایات رجعت، از بازگشت بسیاری از بزرگ‌مردان سخن به میان آمده است.

نکته دیگر درباره رجعت، چگونگی رجعت است؛ اینکه آیا کسانی که قرار است رجعت کنند، از دل خاک بیرون می‌آیند و یا رجعت ممکن است به صورت تولیدی دیگر صورت پذیرد؟ که در این نوشتار پرداختن به آن‌ها مورد نظر نیست.

وجوه تمایز رجعت با تناسخ

شبههای که در مسئله رجعت مطرح می‌شود، این است که رجعت در این صورت نوعی تناسخ^۴ خواهد بود. اما باید توجه داشت که هر چند رجعت با تناسخ شباهت دارد، ولی تقاوتهای کاملاً روشنی نیز با آن دارد که این دو را از یکدیگر متمایز می‌سازد:

(الف) از نظر کمیت و فرآگیری: در تناسخ اعتقاد این است که همه افراد بشر به این دنیا بازمی‌گردند، در حالی که در رجعت تنها سخن از بازگشت عده‌ای خاص است که دلیلی برای بازگشت آن‌ها وجود داشته باشد.

ب) از نظر بدن: در تناسخ روح به بدن دیگر حلول می‌کند که این بدن جدید گاه بدن حیوان یا گیاه... است، در صورتی که در رجعت سخن از این است که خدای رحمان بدن انسان مورد نظر را دوباره بازسازی می‌کند؛ اعم از اینکه این بازسازی در دل خاک صورت گیرد یا به صورت رشد جنبی و تولد مجدد باشد.

ج) دلیل رجعت: تفاوت اساسی در «رجعت» و «تناسخ» این است که در تناسخ دلیل بازگشت، رسیدن انسان به پاداش و کیفر است. انسان‌ها بر می‌گردند تا هر انسانی که نیکوکار بوده است، در بدن انسانی مرفه حلول کند و پاداش نیکوکاری خود را ببیند و هر کس بدکردار بوده است، در بدن انسانی مغلوب حلول کند و به کیفر اعمال خود برسد. این امر آن قدر تکرار می‌شود که افراد بشر به نتیجه اعمال خود برستند. در حقیقت طرفداران تناسخ از این طریق عدالت خدای رحمان را ثابت می‌کنند و از این رو قیامت را انکار می‌کنند. همین امر است که اعتقاد به تناسخ را به کفر تبدیل می‌کند.

گفتنی است مرحوم شیخ صدوq (رحمه الله) نیز به همین نکته تصریح کرده است. او در کتاب «الاعتقادات» می‌نویسد: «اعتقادنا في الرجعة انها حق»؛ اعتقاد ما درباره رجعت این است که رجعت حق است.

ایشان سپس دلایلی از قرآن و احادیث درباره رجعت بیان می‌کند و در پایان می‌فرماید: «و القول بالتناسخ باطل، و من دن بالتناسخ فهو كافر؛ لأن في التناسخ ابطال الجنّة والنّار» (الاعتقادات... باب الرجعة، ص ۳۹ و ۴۳): تناسخ باطل است و اگر کسی آن را باور کند، کافر است؛ زیرا در اعتقاد به تناسخ بهشت و جهنم باطل می‌شود.

آنچه که تناسخ را به اعتقادی کفرآمیز تبدیل می‌کند، تنها انکار معاد است و گرنه هر حرف باطلی لزوماً کفر نیست. سخن باطل در صورتی به کفر منجر می‌شود که با یکی از اصول یا ضروریات دین در تعارض باشد. همین دلیل در کلام امام رضا (علیه السلام) به صراحت آمده است: «قال المأمون للرضا (علیه السلام): يا بالحسن ما تقول بالقائلين بالتناسخ؟ فقال الرضا (علیه السلام): من قال بالتناسخ فهو كافر بالله العظيم؛ يكذب به الجنّة والنّار». مأمون از حضرت رضا (علیه السلام) سؤال کرد: درباره کسانی که قائل به تناسخ‌اند چه می‌فرمایید؟ حضرت در پاسخ فرمودند: کسی که تناسخ را پیذیرد و به آن عقیده داشته باشد، به خدای بزرگ کفر آورده

مسئله رجعت از معارف شیعه و از مسلمات اعتقادی آن است. پاره‌ای از معارف دینی از سوی ائمه اهل بیت (علیهم السلام) مطرح شده‌اند و از اختصاصات تنشیع به شمار می‌روند که از جمله آن‌ها مسئله «بداء» و «رجعت» است. هر چند ما در این مقاله در صدد توضیح مسئله رجعت نیستیم، تا ابواب گوناگون آن را بررسی کنیم، اما طرح این مسئله را در حدی کلی ضروری می‌دانیم؛ زیرا از معارف اهل بیت (علیهم السلام) و بیانگر بسیاری از حقایق است. در روایات رجعت، از بازگشت بسیاری از بزرگ‌مردان سخن به میان آمده است.

در خور توجه است. براساس این عبارت، خداوند همان فرزندان حضرت ایوب را که با حادثی از دنیا رفته بودند، به او بازگرداند و معادل آنها، فرزندان دیگری هم به او داد. برای نمونه اگر حضرت ایوب شش فرزند داشت، آن شش فرزند رجعت کردند و علاوه بر آن، شش فرزند دیگر نیز به آنها اضافه شد. این در صورتی است که اگر آن شش فرزند به دنیا باز نمی‌گشتند و خداوند دوازده فرزند جدید به او می‌داد، باید می‌فرمود: «و آتیناه مثلی اهله» (ما دو برابر اهلش را به او دادیم).

مشابه این عبارت یکبار دیگر نیز در قرآن کریم آمده است: (و) وہبنا له اهله و مثلمهم معهم رحمة منا و ذکری لالب (ص / ۴۳): و ما اهل و فرزندانی که از او مردند، به او عطا کردیم و همانند آنها را نیز به او دادیم. این رحمتی از ناحیه ما بود و سیلیه‌ای برای توجه و ذکر صحابان عقل و خرد. قرآن کریم در آیه‌ای دیگر از زبان کفار نقل می‌کند که چون با عذاب الهی رو به رو شوند، می‌گویند: قالوا رینا امتنا اثنین و احیتنا اثنین فاعترفتنا بذنبنا فهل الی خروج من سبیل (غافر / ۱۱): می‌گویند: «خدایا ما را دو بار میراندی و دو بار زنده کردی. ما به گناه خود اعتراف می‌کنیم. آیا اینک راهی هست

که بتوانیم خود را از عذاب دوزخ برهانیم؟»

با توجه به آیه ۲۸ سوره بقره، که پیش‌تر درباره آن بحث کردیم، عموم مردم تنها یکبار می‌میرند و از زندگی دنیا به حالت موت می‌روند و پس از آن یکبار در آخرت زنده می‌شوند. بنابراین، حالت موت اولیه که از آن با «کنتم امواتا» یاد شده است، به معنای مردن و میراندن نیست؛ زیرا میراندن به معنای بردن از حیات به سوی مرگ است.

براساس این آیه عده‌ای در آخرت می‌گویند که خدایا ما را دوبار میراندی و دو بار زنده کردی. از این رو، این گروه می‌توانند از کسانی باشند که یک بار به دنیا رجعت کرده‌اند و به تعبیری دو بار به دنیا آمده‌اند که در نتیجه پس از هر بار آمدن به دنیا، «اماته» شده و به برخ رفته‌اند و دوباره زنده شده‌اند. به این ترتیب این افراد دو بار زنده شده‌اند: یک بار برای ورود دوم به دنیا و یکبار برای آخرت. جالب اینجاست که آنها می‌گویند که ما به گناه خود اعتراف می‌کنیم. گویا سخن آنها این است که ما از فرصت دوم نیز که در اختیار ما گذاشته شد، خوب استفاده نکردیم و به راه کفر رفتیم و اکنون گرفتار عذاب شدیم.

است. در تناصح بهشت و جهنم دروغ پنداشته می‌شود (سفينة البحار...، ج ۲: ۵۸۵).

مسئله رجعت در باورهای شیعه، حتی بهصورت تولدی دوباره، هرگز با مسئله معاد در تعارض نیست. رجعت به دلایلی گوناگون می‌تواند صورت گیرد. برای نمونه برخی خدمت‌گزاران امیرالمؤمنین (علیه السلام)، مانند سلمان، مقداد، جابرین عبد الله انصاری، ابو وجانه انصاری، مالک اشتر، مفضل به عمر و حمران بن اعین، هنگام ظهور حضرت بقیة الله (عجل الله تعالى فرجه) رجعت می‌کنند؛ یعنی به دنیا باز می‌گردند (محمد خادمی شیرازی، رجعت یا دولت کریمه خاندان وحی (علیهم السلام)). تا در اصلاح جهانی امام عصر (عجل الله تعالى فرجه الشریف) شرکت کنند و به رستگاری بزرگی برسند. یا کسانی که آرزو می‌کنند از یاران امام زمان (عجل الله تعالى فرجه) باشند، همان‌گونه که در روایات آمده است، ممکن است به دنیا بازگردند. همچنین کسانی که در طول زندگی خود در معرض هدایت الهی قرار نگرفته‌اند، ممکن است به دنیا بازگردند؛ مانند بسیاری از افراد که به طور کلی از محیط هدایت دور بوده‌اند و درمناطق دوردستی مانند آفریقا و مانند آن زندگی کرده‌اند. از آنجا که حجت الهی بر ایشان تمام نشده است، نباید عذاب شوند و از آنجا هم که دوره ایمان و عمل صالح را نگذرانده‌اند، نمی‌توانند بهشتی شوند. اگر تصور کنیم که این افراد دوباره به دنیا باز می‌گردند و در محیط هدایت قرار می‌گیرند تا حجت بر آنها تمام شود، در این صورت دیگر مشکل اعتقادی پیش نمی‌آید.

قرآن کریم و مسئله رجعت

قرآن درباره حضرت ایوب می‌فرماید: و ایوب اذ نادی ربه اني مسنی الضر و انت ارحم الراحمين * فاستجبنا له فكشينا له من ضر و آتيناه اهله و مثلمهم معهم رحمة من عندنا و ذكرى للعبادين (انبياء / ۸۴ - ۸۳): و ایوب را (يادآور شو)، آن گاه که پسرور دگارش را ندا کرد که مرا بیماری و رنج فرآگرفته و تو از همه مهریانان مهریان تری. پس ما دعای او را مستجاب کردیم و درد و رنجش را برطرف ساختیم و اهل و فرزندانش را به او عطا کردیم و همانند آنها را نیز همراه آنان بد و عطا نمودیم. این عنایت رحمتی بود از ناحیه ما و سیلیه‌ای برای توجه بندگان به سوی ما.

در این آیه، عبارت «و آتیناه اهله و مثلمهم معهم»

با توجه به آیه ۲۸ سوره بقره، عموم مردم تنها یکبار می‌میرند و از زندگی دنیا به حالت موت به حالت موت می‌روند و پس از آن یکبار در آخرت زنده می‌شوند

پی‌نوشت‌ها

۱. البته اولیای الهی مرگ را از آن رو دوست می‌دانند که آن را لحظه دیدار سار می‌دانند. با این همه ممکن است برخی انسان‌های سست ایمان نیز برای فرار از مشکلات دنیا، مرگ را - به غلط - راهگشای خود بدانند و در خور رغبتی دروغین سبیت به آن احساس کنند و حتی ممکن است تصمیمی ناروا بگیرند. اما اولیای الهی با نصوح مرگ برای دیدار پروردگار خود لحظه‌شماری می‌کنند. نکته شایان توجه این است که اولیای الهی با انکه مرگ را دوست دارند، برای آن شتاب نمی‌کنند، بلکه فرصل دنیا را وسیله‌ای برای ذخیره‌اندوزی برای جهان آخرت می‌دانند و چه بسا برای طولانی شدن عمر خود دعا می‌کنند.
۲. مانند آیات: سجده / ۱۱؛ نحل / ۲۸ و ۳۲؛ انفال / ۵۰؛ نساء / ۹۷ و ...
۳. در اینجا «لو» برای تمنی است.
۴. تناصح: انتقال نفس ناطق از بدنی به بدن دیگر.

منشأً اصلی تولید ثروت و نحوه بهره‌برداری از درآمدها

نقش دولت اسلامی در اقتصاد سالم براساس
درس پانزدهم کتاب سال دوم

صدیقه طیبی
دبير شهرستان ساری

اشاره

با توجه به مباحث مطرحه در درس پانزدهم کتاب دینی و قرآن سال دوم که به منشأ اصلی تولید ثروت و نحوه بهره‌برداری از درآمدها برای بهبود زندگی و ارتقای سطح معيشت مستمندان می‌پردازد، در این مقاله به موضوع «نقش دولت در ایجاد زمینه اقتصاد سالم» در نظام اقتصادی اسلامی پرداخته شده است.

چکیده

اسلام، ضمن توجه عالی به جنبه‌های معنوی و روحانی انسان، عنایت ویژه‌ای هم به رفع حواجح مادی او دارد و الگوهای خاصی را برای روابط نهادهای مختلف اجتماعی و اقتصادی در نظر گرفته است. بر همین اساس در دیدگاه اسلام هدف و انتظار از تحکیم بنیادهای اقتصادی، رسیدن به تمرکز، تکاثر ثروت، سودجویی و نفع‌پرستی نیست. به منظور رفع نیازهای اساسی انسان در جریان رشد و تکامل مادی و معنوی او و رسیدن به اهداف غایی خلقت و ریشه‌کن کردن فقر و محرومیت است.

اقتصاد اسلامی برای تحقق این ایده حداقل در قالب دو مدل اسلامی و شناخت وضعیت موجود اقتصادی جامعه به نظر پردازی می‌پردازد. در این مقاله چگونگی فعالیت اقتصادی دولت و وظایف آن در الگوی ایده‌آل اقتصاد اسلامی مورد تحقیق قرار گرفته و فرضیه‌ای که در این رابطه مطرح شده، به شرح زیر است:

از عمدۀ وظایف دولت و حاکمیت اسلامی، فراهم کردن زمینه‌های مناسب برای فراغیر شدن قسط و عدل، بروز خلاقیت‌های گوناگون انسانی و هموار کردن مسیر فعالیت‌های اقتصادی و تولیدی با ارائه فرصت‌های برابر و عادلانه، رفع تبعیضات ناروا و فراهم کردن امکانات لازم در هر مقطع و هر بخش است. این فرضیه به دو روش عقلی و روایی مورد آزمون و بررسی قرار می‌گیرد و در نهایت تأیید می‌گردد.





مقدمه

در اسلام اقتصاد جزئی از نظام اجتماعی محسوب می‌گردد و اساساً تأمین مصالح عمومی در سایهٔ دین می‌تواند بروز یابد؛ و تحقق مصالح و منافع طبیعی و اجتماعی و تحصیل آن‌ها به شناخت و انگیزهٔ دستیابی وابسته است. اقتصاد از دیدگاه مکتب اسلام، از جهات مختلف موردن بحث قرار می‌گیرد و در کنار احکام قطعی و مسلم فقهی در مورد مباحث اقتصادی به موجب اصل ایاح، حاکم اسلامی با اشراف به احکام دین و نیازهای واقعی و ملموس جامعه اسلامی در چهارچوب مصلحت قوانین را تدوین می‌کند و به اجرامی گذارد.

از نظر اسلام آزادی اجتماعی در فعالیت‌های اقتصادی در محدودهٔ دو نظارتِ درونی (تریبت اسلامی بر اساس اعتقاد به خدا) و بیرونی (تبریزی کنترل کنندهٔ خارجی) شکل می‌گیرد. نظارت

بیرونی تضمینی برای اجرای احکام اسلامی است و روش و رفتار اجتماعی انسان را جهت می‌دهد؛ مانند جلوگیری مأموران حکومت اسلامی از ربا و استثمار و گران‌فروشی و احتکار و... و نظارت آمرین به معروف و نهی کنندگان از منکر بر کارها که اگر

درست پیاده شود کنترل، همه‌جانبه خواهد شد.

قرآن کریم در آیهٔ ۵۹ سوره نساء بر اطاعت و پیروی از خدا و رسول و از صاحبان امر تأکید می‌کند و برهمین اساس، ولی امر و رهبری حکومت اسلامی بر اساس اصل نظارت حق دارد که هرگاه شرایط اقتضا کند دخالت کند و حیات اقتصادی اجتماع را تنظیم نماید. اساساً بر اساس حدیث نبوی نمی‌توان نیاز و ضرورتی را در جامعه اسلامی نادیده گرفت و خسran و ضرری را متوجه جامعه اسلامی نمود.

دولت اسلامی مکلف
به فراهم ساختن
زمینهٔ تحقق و
برخورداری جامعه
به رفاه و آبادانی
است و بی‌تردید
رفاه مورد نظر اسلام
در این بخش مقید
به اموری چون
مشروعیت، همگانی
بودن، رعایت حدود
الهی و حقوق
دیگران است

اهداف اقتصادی دولت اسلامی

نقش دولت و جایگاه آن در اقتصاد همواره یکی از مباحث مهم در نظام اجتماعی آن است. در نظام اسلامی برای تحقق اهداف و آرمان‌های والا دخالت دولت یک ضرورت قلداد می‌گردد و هدف اساسی دولت اسلامی در حوزهٔ اقتصاد محقق ساختن نظام اقتصادی اسلام و حرکت به سمت اهداف اقتصادی است. از جمله:

• توسعهٔ رفاه و تأمین اجتماعی

خداآوند نعمت‌های فراوانی، متناسب با نیاز انسان، آفریده و آن‌ها را مسخر انسان قرار داده است تا متناسب شأن و کرامت او مورد بهره‌برداری قرار گیرد. برهمین راستا دولت اسلامی مکلف به فراهم ساختن زمینهٔ تحقق و برخورداری جامعه به رفاه و آبادانی است و بی‌تردید رفاه مورد نظر اسلام در این بخش مقید به اموری چون مشروعیت، همگانی بودن، رعایت حدود الهی و حقوق دیگران است.

• توسعهٔ معنویات

انسان در عین آزادی و اختیار، در مقابل خدا، خود و سایر موجودات هستی مسئول است و باید در زندگی، ضمن حرکت نمودن و حرکت‌آفرینی، به جامعه شادابی بخشد و گاه با فداکاری و ایثار محیط اطرافش را احیا نماید. با توجه به اهمیت این موضوع علی القاعده دولت اسلامی باید، ضمن مراقبت از سلامت روحی مردم، به فکر توسعه معنویات باشد. لذا تمام فقیهان و متفکران سیاسی مسلمان برای عینیت بخشیدن به نظام اخلاقی اسلام و گسترش امور معنوی و بالا بردن احساس مسئولیت مردم به اقدامات عملی از سوی دولت تأکید دارند.

• پا داشتن عدالت اجتماعی

عدالت اجتماعی با همهٔ ابعاد آن موجب تعديل و توازن ثروت در جامعه می‌شود و از اهداف نظام اسلامی محسوب می‌گردد. اساساً اجرای کامل برنامه‌های اسلام تفاوت فاحش درآمد مردم را کاهش می‌دهد. اگر در یک جامعه اسلامی شاهد اختلاف طبقاتی شدید باشیم آن جامعه فقط صورت اسلامی دارد و از محتوای اسلامی بی‌یهوده است و بر همین اساس نقش دولت اسلامی در استقرار عدالت اجتماعی بی‌تردید انکارناپذیر است.

روش تحقیق این مقاله تحلیلی – توصیفی و بررسی موضوع آن به صورت کتابخانه‌ای و با مراجعه به کتاب‌ها و مقالات گوناگون است.

کلید واژه‌ها: دولت، اهداف و وظایف اقتصادی دولت، منابع مالی و اختیارات دولت اسلامی.

● قدرت اقتصادی جامعه اسلامی

بر خلاف تصور برخی، که تحت تأثیر مکاتب انحرافی جامعه دینی را به ترک دنیا و نادیده گرفتن مواهب الهی متهم می‌کند، خداوند امنیت و توانایی اقتصادی را ز شاخصه‌های بارز جامعه ایمانی و فقر و نالمنی را نتیجهٔ عصیان و کفران می‌داند. با این نگاه جهت‌گیری دولت اسلامی در مسیر رشد اقتصادی و توانایی جامعه اسلامی، نه تنها روشن می‌گردد بلکه به صورت یک شاخص جامعه اسلامی، جزو وظایف آن قلمداد می‌گردد.

● وظایف اقتصادی دولت اسلامی

اگرچه وظیفه اساسی دولت اسلامی در قالب کلی، ادارهٔ جامعهٔ جهت رسیدن به اهداف غایی و آرمانی اسلام است، برنامه‌ریزی برای اشتغال کامل را نیز می‌توان از مبانی و اصول نظام اقتصادی اسلامی احصاء نمود.

● تأمین امنیت

دولت علاوه بر امنیت داخلی، پاسداری از حقوق مالکیت افراد، ارائهٔ خدمت به مردم و رساندن حق به صاحبان آن، مسئول تحقق پیشرفت و اشتغال در جامعه نیز هست و به همین منظور باید با فراهم کردن فرصت‌های کار و تأمین معیشت افراد از طریق تأسیس مؤسسات عمومی و راهاندازی پروژه‌های صنعتی و کشاورزی با آسان کردن راههای سرمایه‌گذاری، اعطای کمک‌های مالی و تسهیلات اعتباری، کشاورزان، صنعتگران و بازگانان را تشویق کند تا زمین‌ها کشت و صنایع راهاندازی شوند و بازارها رونق یابند.

مطالعات نشان می‌دهد که پیامبر در حالی که در صدر اسلام در گیر جنگ بودند با عقد قراردادهایی مانند مزارعه و مساقات بین انصار و مهاجرین فرصت آبادانی و رونق کشاورزی را فراهم می‌نمودند.

● تأمین اجتماعی

تأمین نیازهای ضروری افراد فاقد درآمد یا دارای درآمد ناکافی جزء وظایف مهم دولت اسلامی محسوب می‌شود. پیامبر اکرم (ص) در این خصوص می‌فرمایند: «کسی که خداوند، او را مسئول امور مسلمانان قرار داده است، اما او به نیازها و فقر آن‌ها بی توجهی می‌کند خداوند نیز به نیازها و فقر او بی توجهی می‌کند».

● توازن اقتصادی

با توجه به مستلزم برابری و براذری مسلمانان، تابیرباری فاحش درآمد و ثروت با روح اسلام ناسازگار است و دولت اسلامی موظف است با اجرای دستورات اسلام دربارهٔ مالکیت منابع طبیعی و مواد اولیه و تشویق و مراقبت بر راههای حلال و ممانعت از مکاسب محروم، زمینهٔ درآمد حلال، کنترل صحیح و منطقی بر سهم عوامل تولید و توزیع مجدد ثروت و درآمد جلوی اختلاف فاحش را بگیرد و جامعه را به سمت عدالت و توازن اقتصادی سوق دهد.

● تثبیت ارزش واقعی پول

تورم همراه با کاهش ارزش واقعی پول، ضمن ایجاد اختلال در عدالت اجتماعی، رفاه اقتصادی را نیز در بلند مدت با آسیب مواجه می‌سازد. بر این اساس، دولت اسلامی موظف است با اتخاذ سیاست‌های صحیح پولی و مالی و کنترل نمودن منطقی و به موقع، نظیر کنترل قیمت و تناسب سازی دستمزد، مانع کاهش ارزش واقعی پول شود تا جامعه در معرض تهدید بی‌عدالتی و مضایق اقتصادی قرار نگیرد.

● ترکیب مطلوب دولت و بازار

دولت، به عنوان مسئول اجرای نظمات اسلامی از جمله نظام اقتصادی برای حفظ مصالح اسلام و مسلمین، از اختیارات گسترده‌ای برخوردار است. برهمین اساس باید با هدایت درست نظام اقتصادی و مصالح اسلام در بخش اقتصاد، صرفاً در مواردی که مصلحت جامعه اقتضا می‌کند، نظیر موارد زیر زمینهٔ حفظ حقوق مسلمانان را فراهم سازد:

□ فعالیت‌هایی که بخش خصوصی با وجود سود مناسب. تمایلی به انجام دادن آن‌ها را ندارد.

□ فعالیت‌هایی که بخش خصوصی توان وارد شدن به آن‌ها را ندارد.

□ فعالیت‌هایی که وارد شدن بخش خصوصی در آن‌ها مفاسدی چون انحصارات و احتکار را در بی‌دارد.

□ فعالیت‌هایی که برای کنترل بازار نیاز به دخالت موقت دولت دارند و بدون دخالت دولت

پیامبر اکرم (ص)
می‌فرمایند: «کسی که
خداوند، او را مسئول
امور مسلمانان قرار
داده است، اما او به
نیازها و فقر آن‌ها
بی توجهی می‌کند
خداوند نیز به نیازها
و فقر او بی توجهی
می‌کند



بسیاری از آیات
قرآن به این نکته
توجه می‌دهد که
عدالت خواهی و
حق آن در جوامع
بشری از جمله
عدالت اقتصادی
از مأموریت‌های
پیامبران است و
دولت اسلامی موظف
است بر عملکرد
اقتصادی مردم
مدیریت و نظارت
کند

- تبرّعات: هبه، صدقه، وقف، محابات از ثلث مال (المغنی، ج: ۶- الهدایه شرح بدایه المبتدی، ج: ۴- الاختیار، ج: ۵- ۷۲).
- اموالی که از طریق غیر مسلمانان در اختیار دولت قرار می‌گیرد. (جزیه)

- استقراض و مشارکت: استقراض به عنوان روشی برای استفاده از طرفیت‌های پس‌انداز جامعه برای تأمین نیازهای مالی و انجام فعالیت نهایتاً پیشرفت اقتصادی صورت می‌گیرد و کلیه وامها و قرضه‌های دولتی از بانک مرکزی و بانک‌ها و سازمان‌های تجاری و مردم کشورها و همچنین وام‌های دریافتی از کشورهای خارجی همه مشمول این موضوع می‌گردد.

اختیارات اقتصادی دولت اسلامی

دولت برای دستیابی به اهداف اقتصادی، علاوه بر منابع مالیانی اختیارات دیگری نیز دارد که برخی از آن‌ها عبارت‌اند از:

حق نظارت و کنترل

براساس مبانی اسلامی انسان‌ها آزادند و هیچ‌کس، حتی دولت، حق سلب آزادی آن‌ها را ندارد ولی در صورتی که زیاده‌خواهی برخی افراد ضررهای فردی و اجتماعی به بار آورد، دولت

کنترل قیمت و عرضه کالا درست انجام نمی‌شود. در این صورت، دولت مستقیماً وارد فعالیت اقتصادی شود و هدایت امور آن را بر عهده می‌گیرد.

منابع مالی دولت اسلامی

دولت اسلامی برای انجام وظایف و مسئولیت‌های خود به منابع مالی نیاز دارد که مهم‌ترین آن‌ها به شرح زیرند:

- انفال و منابع طبیعی (معدن، جنگل‌ها، کوههای سرسیز، چراجاه‌ها، نیزارها ... (انفال/۱)).

□ زکات (بقره/۴۳).

□ زکات فطره: امام صادق علیه السلام؛ تکمیل روزه به پرداخت زکات یعنی فطره است؛ همچنان که صلوات بر پیامبر (ص) کمال نماز است (وسائل الشیعه، ج: ۶: ۲۲۱).

□ خمس: (۱/انفال).

□ مالیات: (توبه/۱۰۳).

□ کفارات: در اسلام برای کسانی که قانون شکنی می‌کنند، جریمه‌هایی در نظر گرفته شده است که از یک سو کیفری برای فرد مخالفاند و از سوی دیگر منافعی عاید جامعه می‌کنند.



خداؤند امنیت و توانایی اقتصادی را از شاخصه‌های بارز جامعه ایمانی و فقر و ناامنی را نتیجه عصیان و کفران می‌داند



منابع

۱. قرآن کریم
۲. نهج البلاغه
۳. حر عاملی، محمد بن حسن،
وسائل الشیعیة الی تحصیل مسائل
الشرعیة، دل احیاء التراث العربی،
بیروت، ۱۴۰۳.
۴. دادگر، عبدالله و تیمور، رحمانی،
مبانی و اصول علم اقتصاد، دفتر
تبیلغات اسلامی، قم، ۱۳۸۰.
۵. رضایی، مجتبی، «جایگاه نهاد
دولت در عرصه اقتصاد»، اقتصاد
اسلامی، ش ۱۳۸۳، ۱۴.
۶. صدی، سید محمدبیان، نهادهای
اقتصادی اسلام، ترجمه غلامرضا
بیات و فخرالدین شوشتاری، نشر
کوکب پاییز ۱۳۵۸.
۷. عیوضلو حسین، «بررسی و
تحلیل امکان سازگاری معیارهای
عدالت و کارآیی در نظام اقتصادی
اسلامی»، رساله دکترا، دانشگاه
تربیت مدرس، شهریور ماه ۱۳۷۹.
۸. نشریه معرفت سیاسی شماره ۲۰
۹. هادوی تهرانی، مهدی؛ مکتب و
نظام اقتصادی اسلام، قم، مؤسسه
فرهنگی خانه خرد، ۱۳۷۸.

رفتار انسان و تبیین الگوی مناسب رفتاری برای او بوده است، تا او را به سرمنزل سعادت برساند. به تصریح قرآن کریم، هدف خداوند از خلقت انسان، عبادت و در نتیجه، تقرب به آستان حق تعالی، یعنی منشأ و مبدأ کمال و زیبایی و قدرت مطلق است (ذاریات ۵/۶). پس تمام رفتارهای عناصر انسانی در جامعه موردنظر اسلام، اعم از دولت و افراد، باید در جهت نیل به این هدف باشد. به طور قطعی، رفتارهای اقتصادی انسانها نیز جزئی از سیر و سلوک آنهاست. بنابراین، نوع خاصی از رفتار نسبت به اقتصاد - از جمله شناخت اقتصادی و فعالیت اقتصادی - از انسان کامل، یعنی انسان مورد نظر شریعت اسلام انتظار می‌رود.

از آنجاکه هدف غایی اقتصاد اسلامی با هدف نهایی مکتب اسلام، یعنی تقرب انسان به حضرت حق منطبق است، روشن می‌شود که ماهیت هدایت و دخالت دولت اسلامی در فعالیت اقتصادی با سایر دولتها تفاوت ماهوی دارد و اساساً در حوزه نظریات اقتصادی در مقایسه دولت اسلامی با دیگر دولتها امور زیر معلوم می‌گردد:

- رشد معنوی انسان به صورت هدف اصلی، از مختصات دولت اسلامیست.

- انگیزه نفع شخصی در اسلام مورد پذیرش است ولی در جهت تحقق معنویت ارزش محسوب می‌گردد؛ در حالی که در دیگر مکاتب، نفع شخصی هدف اصلی فعالیت اقتصادی است.

- برخورداری دولت اسلامی از منابع مالی گسترده، امکان تحقق عدالت و توازن اجتماعی را میسر می‌سازد.

- اصول بودن حضور دولت در عرصه اقتصاد کنار بخش خصوصی از مختصات دولت اسلامی است.

- دولت دینی مکمل فعالیت بخش خصوصی و ناظر بر آن در جهت تحقق اهداف است.

- امکان جلوگیری از تولید کالای خصوصی با آثار منفی از طریق دولت اسلامی در مقایسه با سایر دولتها بیشتر است. (رضایی، ص ۶۰)

این تمايزات، ضمن بر جسته نمودن اهداف دولت اسلامی در حوزه فعالیت اقتصادی، دلیل دخالت، نظارت و حضور موقت دولت را در فعالیتهای اقتصادی در چارچوب مصالح و منافع مسلمانان و اسلام روشن می‌کند و به این ترتیب، وابستگی تمام میان هدف غایی اقتصاد اسلامی با هدف نهایی مکتب اسلام، یعنی تقرب انسان و سیر او به حقیقت خلقت، بیش از پیش اثبات می‌گردد.

اسلامی حق دارد متخلفان را مجازات کند و ضمن ایجاد کنترل‌های لازم محدودیت‌هایی را فراهم سازد.

● سیاست‌گذاری در جهت اهداف نظام

در برخی از شرایط، اگرچه شرع حکم الرامی و جوب یا حرمت ندارد، دولت برای حفظ مصالح اسلام و مسلمین و دفع ضرری وجود مصلحتی مانع از ارتکاب آن می‌شود، که از آن به عنوان «منطقه مباحثات» یاد می‌گردد.

● تشخیص موارد احکام ثانوی و موارد تزاحم اسلام بر پایه احکام اولیه بنا شده است اما ممکن است در زمانی خاص بحرانی به وجود آید که شارع مقدس اسلام برای آن حکم اولیه نداشته باشد و لذا احکام ثانویه جانشین احکام اولیه می‌شوند. این احکام قدرت اجرایی احکام اولیه را دارند. برای این جانشینی احکام ثانویه به کارشناسان خبره و مورد اعتماد حکومت و رهبری مسلمین نیاز است.

با نگاهی به اصول اقتصاد اسلامی، از جمله ایجاد عدالت اقتصادی (حدید، آیه ۲۵؛ حشر، آیه ۷) و رعایت عدل و انصاف در امور اقتصادی جهت دست‌یابی انسان و جوامع به خیر سعادت در دنیا و آخرت (اعراف، آیه ۸۵؛ هود، آیات ۸۵ و ۸۶؛ اسراء، آیه ۳۵). می‌توان گفت که مدیریت و نظارت عالی دولت اسلامی، شرط اساسی برای تحقق این اهداف است. از این‌رو خداوند مواردی چون روشنگری، ارائه راهکارهای علمی و عملی در قالب آموزه‌های معرفتی و دستوری، بیان حدود و مرزهای سلامت اقتصادی و صحت آن، بیان موارد فساد اقتصادی و مصاديق آن، نظارت و مدیریت دائمی بر عملکرد اقتصادی مردم در حوزه بهره‌برداری از منابع تا تولید، توزیع و مصرف کالا را از مأموریت‌های پیامبران (علیهم السلام) دانسته است.

بسیاری از آیات قرآن به این نکته توجه می‌دهد که عدالت‌خواهی و تحقق آن در جوامع بشری از جمله عدالت اقتصادی از مأموریت‌های پیامبران است و دولت اسلامی موظف است بر عملکرد اقتصادی مردم مدیریت و نظارت کند تا با این هدایت و نظارت بهره‌مندی عمومی جامعه از تولید و فراوری محصولات صورت گیرد.

نتیجه‌گیری

اسلام دین جامع و کاملی است که اهداف عالی و غایات متعالی را برای انسان مدنظر دارد. از این‌رو، از همان ابتدای ظهور، در پی اصلاح

اشاره

دانش آموزان ساعات زیادی را در مدرسه می گذرانند. آنان باید در آموزشگاه خود اوقات خوبی داشته باشند و این نشاط بتوانند به آنان انرژی یادگیری بدهد متأسفانه گاهی اوقات ما شاهد آن هستیم که کلاس های درس ما نشاط آور و شادی بخش نیستند و به همین دلیل نوجوانان از

یازده روش برای تدریس شاد در مدرسه

اثر استیون والک
ترجمه فاطمه سادات میر عارفین
دانشجویی دکترای برنامه ریزی درسی

کلاس های ما خاطره خوشی ندارند. به نظر می رسد روان شناسان ما به اندازه کافی در این زمینه کار جدی نکرده اند و راه کارهای عملی نشان نداده اند. با درخواست مجله رشد آموزش قرآن و معارف اسلامی خانم دکتر فاطمه میر عارفین مقاله ای از استیون والک را ترجمه کرده و در اختیار شما عزیزان و دیگران دینی و قرآن قرار داده است. طبیعی است نویسنده مقاله با حال و هوای سرزمین خود آن را به نگارش درآورده است. دیگران عزیز دینی و قرآن با تطبیق آن در کلاس های خود به مقتضای شرایط درس می توانند از توصیه های ایشان بهره برد و کلاس درس شادابی داشته باشند. از عزیزان خواننده درخواست داریم چنانچه در این زمینه کتاب، مقاله و یا هر اثر ویژه می شناسند و یا خود به رشته تحریر درآورده اند در اختیار مجله قرار دهند تا نسبت به معرفی آن برای سایر عزیزان اقدام نماییم. از سر کار خانم دکتر فاطمه میر عارفین نیز برای زحمت ترجمه این اثر تشکر می نماییم.

مجله رشد قرآن و معارف اسلامی

کلیدواژه ها: شادی، مدرسه، یادگیری، معلم



یادگیری همراه با شادی می تواند موجب رشد و شکوفایی شود، به شرط آنکه شادی را فرصل قلمداد کنید.

منحصرًا در نقل قول درباره نظام آموزشی در گوش من طنبی انداز است. اولین نقل قول از کتاب «تجربه و تعلیم و تربیت» جان دیوی^۱ (۱۹۳۸) است: «موفقیت در حفظ کردن اطلاعات تجویزی درس‌های جغرافیا و تاریخ و حتی توانمند شدن در خواندن و نوشتن، چه سودی دارد اگر فرد در این فرایند روحیه خود را از دست بدهد؟ (ص ۴۹). اگر تجربه «عملکرد مدرسه‌ای» موجب از بین رفتن انگیزه دانش‌آموزان برای یادگیری و نابودی کنگناهی آن‌ها نسبت به دنیا و تمایلات آنان درباره توجه به شرایط انسانی بشود، آیا ما به عنوان مربيان تعلیم و تربیت موفق بوده‌ایم؟»

دومین نقل قول از کتاب «مکانی به نام مدرسه» اثر جان گولد^۲ (۱۹۸۴) است. گولد پس از کشف یک «همانندی شگفت‌آور» در مدارس چنین نوشت: «خستگی، یک بیماری شایع و همه‌گیر است». چرا مدارس مَا مکان‌هایی برای شادی کردن نیستند؟» (ص ۲۴۲)

در حال حاضر - یعنی یک نسل بعد - اگر از دانش‌آموزان بخواهید فهرستی از صفات و ویژگی‌هایی را که در توصیف مدرسه به کار می‌روند، نام ببرند، تردید دارم که «شادی» جزو این فهرست قرار گیرد. قلب و ذهن کودکان و نوجوانان برای درک شگفتی‌های یادگیری و پیچیدگی‌های جالب و جذاب زندگی، کاملاً آماده‌اند، اما مدارس مَا هنوز در فضایی غمگین‌کننده و افسرده اداره می‌شوند. دانش‌آموزان هر سال حدود ۹ ماه و روزی ۶ ساعت وقت خود را در مدرسه سپری می‌کنند. به طور کلی در طول یک سال تحصیلی، بچه‌ها وقت خود را بیشتر در تعامل با معلم‌اشان می‌گذرانند تا والدینشان. آنچه که در مدارس اتفاق می‌افتد، تأثیری عمیق و ماندگار بر آن دسته از ساختارهای فکری کودکان و نوجوانان دارد که آن‌ها را به سمت یادگیری مدام‌العمر هدایت می‌کنند.

اشارة جان دیوی به قدرت مخرب مدارس، ما را وامی دارد برخی از سوال‌های اساسی را از خود پرسیم:

• هدف مدرسه چیست؟

• برای توسعه یادگیری درباره مدرسه، دنیا و خود، به چه منش‌هایی نیاز داریم؟

• به راستی جوانان چرا به مدرسه می‌روند؟ در پاسخ به این سوال‌ها چیزی درباره شادی نخواهید شنید.

من کلمه «شادی» را متراffد با کلمه «سرگرمی» به کار نمی‌برم. برای بسیاری از کودکان و نوجوانان سرگرم بودن به معنای وقت تلف کردن در مرکز خرید، تماشای تلویزیون، ارسال پیام به دوستان یا سرگرمی با رایانه است. به طور قطع، سرگرم بودن برای ما شادی می‌آورد، اما داشت آموزان نیازی ندارند که در مدرسه سرگرم باشند تا شادی را تجربه کنند.

فرهنگ لغات «Random House»، شادی را این‌گونه تعریف کرده است: «احساس لذت زیاد یا خوش‌حالی حاصل از کار خوب و رضایت‌بخش»، مطمئن‌مدارس مامی توانند زمینه ایجاد این احساس را فراهم کنند. شادی و یادگیری - شامل محتوای آموزشی - سازگاری دارند. بسیاری از بزرگ‌ترین شادی‌های ما در زندگی با یادگیری‌های ما مرتبط هستند. متأسفانه اکثر یادگیری‌های شادی‌بخش در خارج از مدرسه اتفاق می‌افتد. ما به عنوان مربيان تعلیم و تربیت، مسئول تربیت و الهام‌بخشی به ذهن، قلب و روح دانش‌آموزان هستیم. ما با تمرکز بر موارد ضروری زیر می‌توانیم تجارب مدرسه‌ای آن‌ها را با شادی بیشتری همراه کیمی:

۱. لذت را در یادگیری جست‌وجو کنید

چرا افراد باد می‌گیرند؟ منظورم یادگیری مدارس‌های نیست. منظورم یادگیری به عنوان بخشی از زندگی است. مطمئن‌باش بزرگی از یادگیری‌های ما برای بقا و دست یافتن به کیفیت‌های اساسی زندگی ضرورت دارد. این نوع یادگیری غالباً - نه همیشه - با انگیزه درونی همراه است و به نیروهای بیرونی یا اجرای ملتکی نیست. ما همچنین به دشواری‌های احتمالی در این نوع یادگیری اهمیتی نمی‌دهیم. در این راه غالباً انتظار داریم با چالش‌هایی مواجه شویم و آن‌ها را به عنوان بخشی طبیعی در فرایند یادگیری در نظر می‌گیریم. بنابراین ما آماده خطرپذیری هستیم. برخی از مادوست داریم مطالبی درباره اتومبیل‌ها یاد بگیریم، عدهای دوست دارند مطالبی درباره تاریخ بیاموزند و برخی دیگر شادی‌های بزرگ را در یادگیری انواع هنر جست‌وجو می‌کنند. به گفته میهالی سیگزنت میهالی (۱۹۹۰)، این نوع یادگیری نمونه‌ای از «سیالیت» یا «جریان داشتن» است. وی آن را به عنوان حالتی تعریف می‌کند که در آن، افراد به قدری در یک فعالیت درگیر می‌شوند که چیز دیگری برایشان مهم جلوه نمی‌کند. کسب این تجربه فی‌نفسه آن قدر لذت‌بخش است که افراد حاضرند حتی برای انجام

باید در این مورد که چگونه و چه چیزی آموزش داده شود، باز اندیشه کنیم. اساساً نظام آموزشی دیگر نمی‌تواند فقط به برگزاری امتحانات بیندیشد، بلکه باید انسان تربیت کند (Walk). به دانش‌آموزان کمک کنیم، لذت را در یادگیری جست‌وجو کنند



تولید برنامه‌های دیجیتالی دیداری و شنیداری، و یا ارائه اندیشه‌ها و مقاصد فردی خود؟ دانش آموزان کدام‌بک را ترجیح می‌دهند؟

من از اینکه هر روز یک ساعت به دانش آموزان فرصت داده شود تا با انتخاب خودشان، موضوعاتی را مطالعه کنند، حمایت می‌کنم و آن را رویکرد «کتشافی» می‌نامم (همان: ۲۰۰۱).

در رویکرد «کتشافی»، معلمان با دانش آموزان همکاری می‌کنند تا به شکل‌گیری افکار و اندیشه‌های اولیه دانش آموزان کمک کنند تا آنان به سمت هدف مورد نظر و بررسی‌های سؤال محور سوق یابند. در این هنگام دانش آموزان غرق در موضوعات متنوع و بی‌پایانی که برایشان مهم‌اند، در کلاس پراکنده می‌شوند. و این در حالی است که دانش آموزی در حال مطالعه زندگی مورچه‌های است، دومی در حال بررسی فعالیت‌های مربوط به یک سازمان دولتی است و سومی در حال کشف و بررسی زندگی یک نقاش هنرمند است. در همین حال دو دانش آموز با هم تاریخچه بازی فوتیال را بررسی می‌کنند و دیگری مذوب بررسی دیدگاه‌های بزرگ‌سالان درباره بازی‌های رایانه‌ای است. رویکرد اکتشافی به دانش آموزان یاد می‌دهد که مدرسه می‌تواند مکانی برای پرورش کنکاوی، الهام‌بخشی و طرح سؤال‌های گوناگون باشد و به آن‌ها کمک کند تا شادی را در یادگیری جستجو کنند.

۳. بگذرید دانش آموزان چیزهایی را خلق کنند

همه افراد ساختن چیزی را دوست دارند. کنترل داشتن بر کارهایمان و استفاده از ذهن و دستهایمان برای ایجاد یک چیز اصیل، حس قدرت فوق العاده‌ای به ما می‌دهد. در ارائه یک اندیشه یا ایده خاص به منظور بهره‌وری، غرور خاصی وجود دارد. این غرور به ما قدرت می‌دهد و ما را تشویق می‌کند، دشواری فرایند مربوط به خلق یک «چیز» از «هیچ» را ارزش قائل شویم. فهرستی از آنچه که دانش آموزان می‌توانند در سراسر برنامه درسی تولید کنند و تقریباً نامحدود است، بدین شرح است: روزنامه و مجله، بروشور (جزوه)، داستان، کتاب تصویری، پوستر، نقاشی دیواری، وب‌سایت، رسانه دیجیتالی شنیداری و دیداری، ارائه از طریق پاورپوینت، مصاحبه، نقل تاریخی شفاهی (سینه به سینه)، الگو و شکل هندسی، طرح زمینه‌ای و فنی، بازی و ایفای نقش، برگزاری امتحان ساختگی، عکس، نقاشی، سرود، نظرسنجی، نمودار، فیلم مستند، و... این فهرست

آن، هزینه زیادی بپردازند (ص. ۴).

اگر ما بخواهیم دانش آموزان «سیالیت» بیشتری را در مدرسه احساس کنند - یا اگر بخواهیم مدرسه و یادگیری را لذت‌بخش بدانند - باید در این مورد که چگونه و چه چیزی آموزش داده شود، باز اندیشه کنیم. اساساً نظام آموزشی دیگر نمی‌تواند فقط به برگزاری امتحانات بیندیشید، بلکه باید انسان تربیت کند (Walk, ۲۰۰۷). به دانش آموزان کمک کنیم، لذت را در یادگیری جست‌وجو کنند. در این صورت می‌توانیم یادگیری موفقیت‌آمیزتری را رقم بزنیم.

۲. به دانش آموزان حق انتخاب بدهید

بچه‌ها در خارج از مدرسه علاقه‌خود را دنبال می‌کنند. آنان این کار را با انرژی و ذوق سیار انجام می‌دهند. یاد می‌گیرند چگونه فوتیال بازی کنند یا طبل بزنند، چگونه دوچرخه‌سواری کنند یا بازی‌های رایانه‌ای را نجام دهند. آن‌ها کتاب‌های خنده‌دار، داستان‌های تصویری، مجلات ورزشی و کتاب‌های داستانی را می‌خوانند؛ اما همین‌ها به عنوان دانش آموز در طول یک روز شش ساعت در مدرسه، تا چه اندازه مالک یادگیری خودشان هستند؟ عمل‌هیچ. تعجبی ندارد که علاقه آن‌ها در یادگیری به هدر می‌رود و معلمان از بی‌انگیزگی دانش آموزان شکایت می‌کنند. شاد بودن در یادگیری همواره نیازمند کمی سهم داشتن در مالکیت یادگیری است. آیا دانش آموزان می‌توانند به روش‌های گوناگون، مالک یادگیری‌های خود در مدرسه باشند؟

آن‌ها می‌توانند کتاب‌هایی را انتخاب کنند که دوست دارند به طور مستقل بخوانند. در کلاس‌های ادبیات و انشا می‌توانیم زمینه‌هایی برای آن‌ها فراهم کنیم تا نویسنده‌گانی واقعی بشوند و انواع نوشتن را انتخاب کنند. در جریان واحدهای درسی ریاضیات، علوم، هنر، مطالعات اجتماعی و آموزش دینی، آن‌ها می‌توانند موضوعات خاصی را برای مطالعه انتخاب کنند. بدین ترتیب آن‌ها به عنوان یک «متخصص» در «تصمیم‌گیری درباره» یادگیری‌های خود و همسو با کلاس سهیم می‌شوند. به علاوه، می‌توانند محصولاتی را که می‌خواهند تولید کنند، انتخاب کنند و یادگیری‌هایشان را از این طریق به منصة ظهور برسانند.

چه چیزی موجب شادی بیشتر می‌شود؟ مطالعه جنبش حقوق مدنی در ایالات متحده آمریکا از طریق کتاب‌های درسی گوناگون و سخنرانی، یا نوشتن کتاب‌های خنده‌دار، نوشتن نمایش نامه و اجرای بازی‌های نمایشی، مصاحبه با افراد برای

ما باید با اجراء
به فراتر از برنامه
درسی «مقاوم در
برابر معلم» که
صنعت کتاب درسی
ایجاد کرده است،
برویم و سعی کنیم
برای هر ساعت
از روز مدرسه،
موضوعی را بررسی
کنیم. ما باید معلمان
را در خط پذیری،
کسب تجربه، ایفای
نقش از طریق
هنر تعلیم و تربیت،
و کسب لذت
برخاسته از
دست ورزی در
تدریس، آزاد
بگذاریم



همچنان ادامه دارد.

مدارس می‌توانند به بهترین وجه به دانشآموزان کمک کنند و در ارائه ایده‌ها و داشتن خلاقیت‌های شان برای زندگی، الهام‌بخش آن‌ها باشند.

۴. آثار دانشآموزان را به نمایش بگذارید

مدارس و کلاس‌های ما باید از طریق کارهای بدیع و خلاق دانشآموزان، سرشار از شگفتی شوند. فضاهای مدرسه‌ای که عاری از کار دانشآموزان هستند، محیط‌هایی بی‌تأثیر و غم‌انگیزند. من به دانشجویانم در تربیت‌علم می‌گویم که دیوارهای کلاس‌های شاخصان باید با افراد حرف بزنند. دیوارها باید دقیقاً آنچه را که در آن فضا و سرتاسر یک روز مدرسه در جریان است، بیان کنند. آنچه که برای معلمان با ارزش است این است که به سادگی در کلاس قدم بزنند و به دیوارها نگاه کنند.

پسرم مکس^۳، کلاس چهارم است. مدرسه او در شیکاگو، مکانی شاد و مسربت‌بخشن برای بازدید محسوب می‌شود. راهروها و کلاس‌های درس، آکنده‌از کارهای جالب دانشآموزان است و به ندرت برگه‌های چرک‌نویس دیده می‌شوند. معلمان همچنین، دانشآموخته‌شان را در معرض نمایش می‌گذارند؛ یعنی عکس‌های آنان در کنار کتاب‌های مورد علاقه‌شان، بالای کارهای ارسال شده از کلاس‌انشاء و یا کنار در ورودی برخی از کلاس‌های دیده می‌شوند.

۵. زمانی رابرای دستورزی در نظر بگیرید

گور تالی^۴، مدرسه‌ای تابستانی و منحصر به فرد رادر کالیفرنیا با نام «مدرسه تینکرینگ» راهاندازی کرده است. او روش این مدرسه را این‌گونه توصیف می‌کند:

«مدرسه تینکرینگ یک برنامه‌ریزی درسی اکتشافی را ارائه می‌دهد که به کودکان و نوجوانان ۷ تا ۱۷ ساله کمک می‌کند، یاد بگیرند چگونه چیزهایی را بسازند. با فراهم شدن یک محیط مشارکت‌جویانه برای کشف روش‌ها و اصول پیشرفته، تلاش می‌کنیم مدرسه‌ای بسازیم که در آن همه از طریق فعالیت‌هایی از روی بی‌تجربی، یاد می‌گیرند. همه فعالیت‌های مدرسه حداقل تا حدی ابتکاری هستند. طرح‌های بسیار بزرگ، ایده‌های تازه (نسنجیده)، اندیشه‌های غیرمتعارف، و جست‌و‌خیزهای افراطی تخیلی و برانگیزانده (فکری)، تشویق و پارور می‌شوند. در مدرسه تینکرینگ به دانشآموزان اجازه رؤیاپردازی داده می‌شود. آن‌ها ایده‌های خود را درباره یک موضوع با دیگران در میان می‌گذارند و معلمان و سایر کارکنان مدرسه در پیش‌نویس اولیه، طراحی و

چرا کلاس‌های
درس باید بسیار
شبیه به هم باشند؟
کلاس‌هایی با میز و
نیمکت‌هایی پشت
سر هم یا به شکل
دایره‌ای (گروهی) با
یک تابلوی سیاه در
جلوی آن؟

ساخت موضوع به آنان کمک می‌کنند.

آیا هیچ مدرسه دولتی را دیده‌اید که دانشآموز را تشویق کند، طرح‌های بسیار بزرگ، ایده‌های تازه (نسنجیده)، اندیشه‌های غیرمتعارف، و مواردی از این قبیل را بدانند؟ در حقیقت مدارس عمل‌اژ بروز چنین اتفاقاتی جلوگیری می‌کنند. به علاوه، روزهای مدرسه‌های دولتی به طور متداول برنامه‌ریزی شده هستند و کسی نمی‌تواند بی‌اجازه و اتفاقی اتاق را ترک کند. پیش‌دستان آخرین پناه مدرسه‌ای است برای آنکه بچه‌ها بتوانند دست‌ورزی کنند. به محض اینکه آن‌ها وارد پایه اول می‌شوند، باید شادی و لذت دست‌ورزی در زمینه موضوعات و ایده‌های گوناگون را کنار بگذارند و در عوض پشت میزهای شان بنشینند، بیشتر روز را به سخنرانی‌ها گوش دهند، کتاب‌های درسی را بخوانند و برگه‌های کار یا تکلیف را پر کنند.

گاهی بهترین ایده‌ها برخاسته از دستورزی هستند و نه تنها دانشآموزان، بلکه معلمان باید بیشتر این کار را نجات دهند. ما باید با اجرای به فراتر از برنامه درسی «مقاوم در برابر معلم» که صنعت کتاب درسی ایجاد کرده است، برویم و سعی کنیم برای هر ساعت از روز مدرسه، موضوعی را برسی کنیم. ما باید معلمان را در خطرپذیری، کسب تجربه، ایفای نقش از طریق هنر تعلیم و تربیت، و کسب لذت برخاسته از دستورزی در تدریس، آزاد بگذاریم.

۶. فضاهایی برای جلب توجه ایجاد کنید

چرا کلاس‌های درس باید بسیار شبیه به هم باشند؟ کلاس‌هایی با میز و نیمکت‌هایی پشت سر هم یا به شکل دایره‌ای (گروهی) یا یک تابلوی سیاه در جلوی آن؟ هنگامی که در یکی از کلاس‌های مدرسه پسرم قدم می‌زنم، معمولاً می‌بینم که شباهت بسیاری به اتاق خانوادگی دارد. یک فرش بزرگ، کتابخانه کلاسی، بهترین کتاب‌های ادبیات کودک و نوجوان، کیسه‌های لوبیا، نیمکت‌ها، صندلی‌های راحت، بالش، پرده‌های زنگانگ، چراغ‌های سقفی (لوستر یا نورافشان) و لامپ‌های نصب شده در اطراف کلاس. البته بعضی از لوسترها خاموش‌اند و لامپ‌ها، اتاق را روشن می‌کنند. فضاهای عمومی داخل و خارج مدرسه مثل: راهروها، سالن‌های اجتماعات، سالن تئاتر، زمین مدرسه، چگونه‌اند؟ هر کسی که دانشگاه را گذرانده باشد، می‌داند تا چه اندازه چنین فضاهایی در محوطه دانشگاه برای یادگیری و پویایی اهمیت دارند. همین امر می‌تواند برای مدرسه نیز مورد تأیید باشد.

پخش می‌شوند، لذت خاصی دارد. بچه‌ها می‌گویند که زنگ تفریح یا زمان استراحت، زمان محبوب و دلخواه آن‌ها در مدرسه است. زنگ تفریح همچنین یکی از زمان‌های مطلوب و محبوب من به عنوان یک معلم بود. زیرا به خارج از مدرسه می‌رفتم و بچه‌ها مرا با بازی و شادی احاطه می‌کردند. چرا بسیاری از مدارس این را که هر روز به بچه‌ها به مدت ۲۰ دقیقه اجازه بازی کردن بدنهند، بسیار دشوار می‌دانند؟

من به عنوان معلم، غالباً داشت آموزان را برای مطالعه، نوشتن یا برگزاری یک جلسه کلاسی به بیرون از مدرسه می‌بردم. اینکه داشت آموزان زیر یک درخت بشیستند و مطالعه کنند و یا برای تشکیل یک کلاس روی چمن‌ها به صورت دایره بشیستند و گفت و گو کنند، بسیار خوشایند است. بسیاری از کلاس‌های درس علوم تجربی می‌توانند مستقیماً در هوای آزاد تشکیل شوند. مدرسه ضرورتاً نباید تزدیک جنگل یا اقیانوس باشد تا داشت آموزان و معلمان به کشف طبیعت بپردازند.

در اطراف ما محیط‌های زیستی گوناگونی وجود دارند. داشت آموزان، سوراخی در جایی از خاک حفر می‌کنند و جلوه‌های زندگی را در خاک زیر پایشان نظاره‌گر می‌شوند. قدرت شادی و لذت بچه‌ها - و حتی بزرگ‌سالان - را که می‌توانند بالای یک صخره بزرگ تجربه کنند و زمین را سرشار از زندگی ببینند، دست کم نگیرید.

۸. کتاب‌های خوب بخوانید

همه ما داستان خوب را دوست داریم. همه می‌دانیم که اگر فرزند پنج ساله‌مان روی زانوهایمان بنشیند و کتاب خوبی برای خواندن در دست‌های‌مان داشته باشیم، طولی نخواهد کشید که سحر و جادوی داستان‌ها را تجربه خواهیم کرد؛ آن هم داستان‌های شگفت‌انگیز.

ما در دنیای حیرت‌انگیز ادبیات کودک و نوجوان زندگی می‌کنیم. داشت آموزان در فرهنگی از کتاب‌های خوب غوطه‌ورند و شما آن‌ها را با شادی و سرگرمی محاصره می‌کنید.

چند سال پیش در زمینه کمک مالی با یک مدرسه دولتی در شیکاگو همکاری می‌کردم. از طریق بخشی از این پول به معلمان کمک می‌شد تا بخش مهمی از آثار چاپی کلاس خود را تولید کنند. من بسیاری از کتاب‌های خوب و مناسب را به مدرسه می‌آوردم. با آوردن این کتاب‌ها در پایه‌های مختلف درباره دوازده عنوان جدیدی که سفارش داده بودیم، گفت و گو می‌کردیم. کلاس مملو از سروصدایانی داشت آموزانی می‌شد که نمی‌توانستند در انتظار دریافت کتاب‌ها بمانند. حالا

از فضاهایی که غالباً غیرقابل استفاده و غیرمفیدند می‌توان به عنوان مکان‌هایی برای تشکیل گروه‌های کوچک دانش‌آموزی به منظور کار یا گوشاهی آرام برای مطالعه و نوشتن بهره گرفت. درباره پر کردن یک سالن جلسات با گیاهان و گل‌ها چه می‌توان گفت؟ چرا دیوار بزرگی برای نقاشی دیواری در اختیار دانش‌آموزان قرار داده نمی‌شود؟ یک نقاشی دیواری رنگارنگ می‌تواند یک راهرو یا ورودی خشک و بی‌روح را به منظره‌ای شاد تبدیل کند. بنابراین فضاهای بیرونی مدارس را می‌توان به باع، پارک، مسیرهای پیاده‌روی و محیط‌های آرام و ساكت برای مطالعه تبدیل کرد.

۷. از مدرسه خارج شوید

از اینکه داشت آموزان می‌توانند زمان زیادی را در مدرسه صرف کنند، شگفت‌زده می‌شوم. منظورم این نیست که یک روز مدرسه باید کوتاه‌تر شود، بلکه منظورم این است که بیشتر این زمان را باید خارج از مدرسه بگذرانند. همه ما بزرگ‌سالان خیلی خوب می‌دانیم که چقدر دوست داریم در طول یک روز کاری برای استراحت به خارج از محل کار برویم. همین خواسته را معلمان و داشت آموزان هم دارند. آن‌ها بدليل محدود شدن به کلاس در تمام روز، به استراحت یا زنگ تفریح نیاز دارند. هوای تازه، درختان و روز آفتابی برای تقویت روحیه انسان لازم است و معجزه می‌کنند.

تعامل با طبیعت: شادی بی‌نظیری را به ارمنان

می‌آورد. گوین پر تیدر - پاینی^۵ (۲۰۰۶)

می‌نویسد: «من همیشه دوست داشتم به ابرهانگاه

کنم. هیچ چیز در طبیعت، رقیب متنوع و گیرایی

آن‌ها نمی‌شود. هیچ چیز با موقعیت رفیع و زیبایی

فصیلی آن‌ها برابری نمی‌کند.» (ص. ۹).

دیوید کارول^۶ (۲۰۰۴) به عنوان یک فیلسوف و

طبیعت‌گرا و هنرمند، درباره علاقه دوران کودکی

خود برای دنبال کردن لاک‌پشت‌ها، زمانی که

در برکه‌ها و باتلاق راه می‌رفتند، چنین توضیح

می‌دهد: «لذت بردن از بودن در آنجا حقیقتاً

گواهی برای تحمل و تداوم کار تا رسیدن به

موفقیت بود. من بیرون می‌رفتم، نه به خاطر درمان

دلتنگی‌هایم و یا جشن گرفتن برای شادی‌هایم،

بلکه به خاطر حضور در طبیعت و خارج شدن از

خودم. لاک‌پشت‌ها، لاک‌پشت‌های خالدار به طور

معناداری یک موضوع زندگی در حال حرکت روی

محور بی‌پایان از صفحات دنیای طبیعت بودند.»

ساده‌ترین راه برای بردن داشت آموزان به بیرون

از مدرسه، استفاده از زنگ تفریح است. قرار گرفتن

در میان داشت آموزان هنگامی که به حالت انفجار از

مدرسه خارج و مانند گروهی از مورچه‌های گرسنه

گاهی اوقات

دانش آموزان

باید کتاب‌هایی

را بخوانند که

چندان هم «جدی»

نیستند. من

معتقدم، کتاب‌هایی

با موضوعات مهم

می‌توانند دنیای

بهتری بسازند، اما

گاهی اوقات نیز باید

اجازه دهیم - حتی

به عنوان تشویق

- که داشت آموزان

خواندن کتاب را

صرفًا برای لذت

بردن تجربه کنند

وقتی در کلاس قدم می‌زنیم، صدای پرهیجان دانشآموزان را می‌شنوم که به من می‌گویند در حال خواندن چه کتاب‌هایی هستند.

البته اگر ما خواهان شادی در مدارس باشیم، گاهی اوقات دانشآموزان باید کتاب‌هایی را بخوانند که چندان هم «جدی» نیستند. من معتقدم، کتاب‌هایی با موضوعات مهم می‌توانند دنیا بهتری بسازند، اما گاهی اوقات نیز باید اجازه دهیم - حتی به عنوان تشویق - که دانشآموزان خواندن کتاب را صرف برای لذت بردن تجربه کنند. دانشآموزان را به خواندن داستان‌های هیجان‌انگیز، عاطفی، تصویری و خنده‌دار، ماجراجویانه، و داستان‌هایی درباره اثواب و اثکاء، حیوانات، فرنگ‌عامه، و سایر موضوعات غیردادستانی که مورد علاقه آن‌هاست، تشویق کنید. به این ترتیب، شادی فراوانی را مشاهده خواهید کرد.

۹. کلاس‌های ورزشی و هنری تشکیل

دھید

در سال‌های اخیر با توجه به حساسیت برای افزایش نمرات امتحانی، ویژگی‌های خاص، مدرسه‌ای، مثل زنگ تفریح، کمیاب شده‌اند. این امر غیرعادی نیست، به خصوص اینکه در مدارس ضعیفتر اساساً برای دانشآموزان هیچ نوع زنگ هنری یا نمایشی وجود ندارد و کلاس تربیت‌بدنی هم فقط یک یا دو بار در هفته برگزار می‌شود. در مدرسه‌های قبلی پسرم در شیکاگو، تماز جانویه کلاس تربیت‌بدنی نداشتند.

هاوارد گاردنر با طرح موضوع «هوش چندگانه» به ما کمک کرد تا در کم بهتری از منحصر به فرد بودن کودکان داشته باشیم. او درباره این نیاز صحبت کرده است که به دانشآموزان فرصت‌هایی بدهیم تا قابلیت‌ها و علاقه‌های گوناگون خود را در مدرسه به کار گیرند. برای آن دسته از کودکانی که واستگی خاصی به هنرهای تجسمی، تئاتر، شعر یا ورزش دارند، تشکیل این نوع کلاس‌ها فرصتی طلایی محسوب می‌شود تا بتوانند شادی را در مدرسه تجربه کنند.

اما شادی تا چه اندازه می‌تواند باعث کسب تجربه آن‌ها شود، هنگامی که به ۴۵ دقیقه در هفته محدود می‌شود؟

برای پسیاری از دانشآموزان، سنجش کلاسی به شکل رایج آن - مانند امتحان پایانی، امتحانات کوتاه پاسخ، رتبه‌بندی توصیفی، رتبه‌بندی عددی، امتحانات (استاندارد شده) همانگ - همچون ابر تیرهای است که به نظر می‌رسد هرگز ذهن آن‌ها و مدرسه را ترک نمی‌کند. آیا این روش باید ادامه پیدا کند؟



۱۱. با یکدیگر لحظات شاد داشته باشید

به تازگی هنگام بازدید از مدرسه‌ای، در راهروی مدرسه در حال گفت و گو با معلمی بودم که پسری قدبلند در پایه دهم از کلاس دیگری با گام‌هایی بلند و حاکی از شادابی بهسوی آن معلم آمد. آن‌ها با خوش‌رویی شروع به گفت و گو کردند. چند دقیقه‌ای با خنده و شادی سپری شد. فکر می‌کنید پس از آن چه اتفاقی افتاد؟ در همان هفته، بازی بستکتال بین آن معلم و دانش‌آموز برگزار شد. بدین ترتیب دو نفر، یعنی دانش‌آموز پایه دهم و معلم او، لحظات شاد و مسرت‌بخشی را در کنار یکدیگر تجربه کردند.

مدارس بهدلیل انجام کارهای جدی و دشوار و هیجانات گاه‌گاهی، باید راه و روش‌های را برای استراحت دانش‌آموزان، معلمان و مدیران بیابند تا لحظات شادی را در کنار یکدیگر بگذرانند. رویدادهای ورزشی، رفتن به فضاهای باز، دیدن فیلم، استراحت کوتاه، خوراک مختصر، رفتن به سالن غذاخوری بیرون از مدرسه، شرکت در اردوهای مدرسه‌ای و به نمایش گذاشتن استعدادها می‌توانند به شناخت بهتر یکدیگر و از بین بردن فاصله‌های فردی - که غالباً در مدرسه ایجاد می‌شود - کمک کنند تا روابط دوستانه پیشتری شکل بگیرند و اوقات بالرزشی را در کنار یکدیگر داشته باشند.

تدریس بهعنوان تجربه‌ای شاد و مسرت‌بخش

به تازگی از کلاس یکی از دانشجویان بازدید کردم. او معلمی با سابقه سه‌ساله است. از دیدن تدریس خلاقانه و فکرمندانه او هیجان‌زده شده بودم، اما و به من چنین گفت: «هرگز تصور ننمی‌کرم که تدریس تایین حد سخت باشد. من در تمام اوقات خسته‌ام». بله، تدریس کار دشواری است. به قول جان دیوی، تضعیف روحیه در مدرسه می‌تواند به عنوان حقیقتی جدی، هم برای معلمان مطرح باشد و هم برای دانش‌آموزان. با توجه به تغییر پی در پی معلمان جدید در مدارس شهری، همه علاقه‌دارند به معلمان کمک کنند تا شادی را در کارهایشان جست‌وجو کنند. بتایراین معلمان باید بدانند که هر روز صبح هنگام ورود به کلاس، هم برای آن‌ها و هم برای دانش‌آموزان به عنوان فرستی طلایی است تا شادی را در مدرسه تجربه کنند.

اگرچه می‌توانیم از سنجش، تجربه بهتری بسازیم، اما باید به دانش‌آموزان کمک کنیم تا ارزش سنجش‌های کلاسی را درک کنند. ما همچنین باید در مورد شکست‌های تحصیلی تجدیدنظر کنیم.

بزرگ‌سالان می‌دانند که شکست تحصیلی بخش مهمی از یادگیری است. متذکر شدن شکست تحصیلی دانش‌آموز به عنوان امری ناپسند، به او می‌آموزد که از ایده‌های شجاعانه پرهیز کند. تصور کنید اگر ما نوزادان را براساس مهارت‌های راه رفتن‌شان طبقه‌بندی کنیم، این بدان معناست که ما در میان گروهی از خزندگان زندگی می‌کنیم.

ما باید استفاده از سنجش‌های کمی را محدود کنیم و بیشتر به سنجش‌های روایتی (توصیفی) و کارنامه‌های گزارشی (توصیفی)، کارنامه‌ای از فعالیت‌های عملی و عملکردها و ارائه‌های شفاهی دانش‌آموزان بپردازیم. به علاوه، کنفرانس‌های والدین نه تنها باید با حضور دانش‌آموزان تشکیل شوند، بلکه باید آنان را برای بیشتر صحبت کردن تشویق کنند. این کنفرانس‌ها، فرصتی است تا دانش‌آموزان آثارشان را ارائه کنند، نقاط قوت خود را به بحث بگذارند، و روی بخش‌هایی از آن برای رشد و پیشرفت متمرکز شوند.

زمانی که معلم بودم، دانش‌آموزی داشتم که به طور منظم خود را ارزشیابی می‌کرد. این کار در سراسر فرایند سنجش، به دانش‌آموزان قدرت واقعی می‌دهد. آن‌ها قبل از آنکه من سنجش خودم را در باره‌آن‌ها انجام دهم، تکالیف مدرسه‌ای خود را مورد سنجش قرار می‌دهند. در زمان ارائه کارنامه گزارشی (توصیفی)، نسخه‌های از یک کارنامه سفید بدون نوشته را پخش می‌کردم تا دانش‌آموزان آن را در باره نمرات و رفتارهایشان قبل از آنکه من تکمیل کنم، کامل کنند.

در چنین موقعیتی دانش‌آموزی را هرگز احضار نمی‌کردم و یا مورد توهین قرار نمی‌دادم. در مدرسه دیگری که تدریس می‌کردم، به طراحی مجدد کارنامه‌ها پرداختم و جایی را برای قرار دادن تصویر دانش‌آموزان در نظر گرفتم. جلد کارنامه به شکل ورق سفیدی در سمت چپ قرار داشت، به طوری که دانش‌آموزان می‌توانستند روی آن تصویری بکشند یا جمله مناسبی بنویسند.

**مدارس بهدلیل
انجام کارهای جدی
و دشوار و هیجانات
گاه‌گاهی، باید راه
و روش‌هایی را
برای استراحت،
دانش‌آموزان،
معلمان و مدیران
بیابند تا لحظات
شادی را در کنار
یکدیگر بگذرانند**

بی‌نوشت‌ها

1. John Dewey
2. John Goodlad
3. Max
4. Gever Tulley
5. Gavin Pretor - Pinney
6. David Carroll

منبع

Wolk, Steven (2008). Joy in School. Educational Leadership, September, Volume 66, Number 1

در «سوره احقاف»، پس از اشاره به عظمت قرآن و به توحید، نبوت و معاد که اعتقاد به آن‌ها پایه و اساس ایمان را تشکیل می‌دهد، به ترسیم ساختار دو خانواده که یکی فرزندی صالح و درستکار دارد و دیگری فرزندی تندخو و نافرمان، پرداخته شده است.

در یک خانواده، فرزندی به پاس ایثار مادر از دوران بارداری، شیرخوارگی تا دوران بلوغ و کمال، از خداوند درخواست می‌کند که بتواند شکر نعمتی را که خداوند بر او از این طریق ارزانی داشته است، به جا آورد. به شکرانه این نعمت‌ها، عمل شایسته‌ای را که موجب رضایت خداوند باشد، انجام دهد. همچنین خداوند نسل بعد از او را نیز شایسته گرداند تا از تسلیم شدگان درگاه او باشند.

در آیه ۱۶ سوره می خوانیم: «... و آدمی را به نیکوکاری به پدر و مادرش سفارش کردیم. به ویژه مادرش، [زیرا] اورا به دشواری بار برداشت و به دشواری بنهاد و از بار برداشت و از شیر گرفتن او سی ماه شد تا که به نیروی جوانی رسید و به چهل سالگی گفت: پروردگارا بر دلم افکن [الهام کن] و توفیق ده تا آن نعمت تو را که بر من و بر پدر و مادرم ارزانی داشتی، سپاس‌گزارم و کاری نیکو و شایسته کنم که بپسندی و [گوید بار خدایا] فرزندانم را صالح گردان. من به درگاه تو بازگشتمام و از مسلمانانم.»

در آیه دیگر، فرزندی نسبت به والدین خود ناسپاس و تندخواست. در جواب دلسوزی و ترحم آن‌ها که از روی خیرخواهی و عاقبت‌اندیشه، او را به حقانیت وعده الهی و تحقق قیامت برای رسیدگی به اعمال متذکر می‌شوند، اما با بی‌خیالی و غفلت سخنان آن‌ها را افسانه می‌شمارد: ... و آنکه به پدر و مادرش آن گاه که او را به ایمان به آخرت می‌خواندند، گفت: اف بر شما! آیا به من وعده می‌دهید که از [گور] بیرون آورده شوم و حال آنکه پیش از من مردمان بسیار بگذشتند [کسی باز نیامده است]? و پدر و مادرش خدا را به فریادرسی می‌طلبند (و می‌گویند)، وای بر تو! ایمان بیاور، همانا وعده خدا [روز رستاخیر]

حق است و او گوید: این‌ها جز افسانه پیشینیان هیچ نیست. (آیه ۱۷)

این دو مثال، دو گانگی حالت انسان را در برابر خانواده نشان می‌دهد و زیرا هر کس ناگزیر در یک خانواده زندگی می‌کند یا حتی اگر تنها زندگی است. او با مراجعته به وجدان آگاه خود می‌تواند قضاوت کند که کدامین است تا این روابط را به ارتباط خود با پروردگارش تعییم دهد.



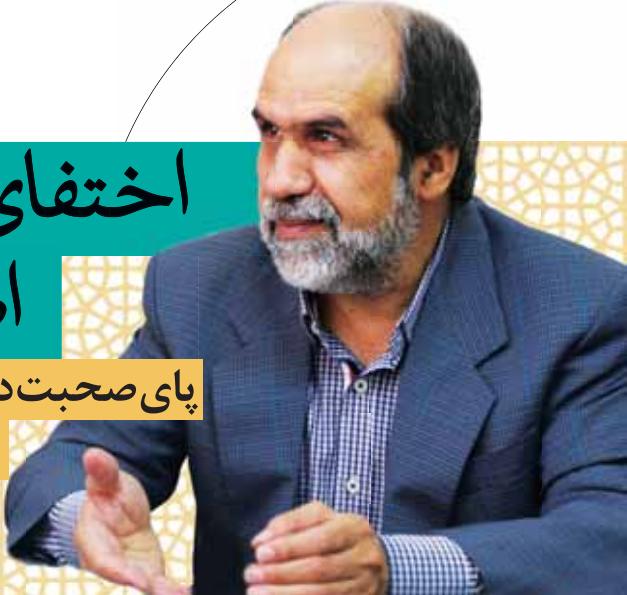
منبع
قرآن کریم
سوره احقاف آیات ۱۷ و ۱۶

تصویرگر: میریم حسن‌نژاد

اختفای دین به قصد اکتشاف دین

پای صحبت دکتر عبدالعظیم کریمی،
متخصص تعلیم و تربیت

رمضانعلی ابراهیم زاده گرجی
یونس باقری



«punishe by rewards»

یعنی تنبیه به وسیله پاداش. حرف اصلی کتاب که مبتنی بر دهها مورد پژوهش است، چنین است: رفتارهایی که ریشه درونی و به اصطلاح ما، فطری دارند، اگر از بیرون تشویق شوند، به تدریج از بین می‌روند یا کمرنگ می‌شوند.

من می‌گوییم همین اصل را محور قرار دهیم و بپرسیم: کاری که می‌کنیم آیا به ترویج معارف دینی می‌انجامد یا آن را تضعیف می‌کند؟ اگر با این اصل پیش برویم، همین جا مصاحبه ماقطع می‌شود. چرا؟ زیرا آنچه که درونزا و فطری است، نباید از بیرون عامل مشوق داشته باشد. پس کاری که در قالب امور تربیتی و در چارچوب نشریات شما و در نظام تبلیغ می‌کنیم، تمام این کارها وارونه، آسیبزا و بخلاف فطرت است و به پوشش فطرت به جای گشودگی فطرت منجر می‌شود.

پس نباید آموزشی در کار باشد.
همین، تمام الیته آموزش وجود دارد.

خب این اصل چهقدر با واقعیت‌های خارج تطابق دارد؟
اتفاقاً تطبیق می‌کند. در «تفسیرالمیزان»، علامه طباطبائی می‌فرماید: اگر هیچ آموزشی به کودک ندهیم، کودک فطرتا خداشناس است. تحقیقات روان‌شناسخانی هم نشان می‌دهد، اگر کودکی را بدون هیچ آموزشی در جزیره‌ای رها کنند...

حی ابن یقطان
آری! آن کودک خداپرست می‌شود. پس چرا آنچه

اشاره

دکتر عبدالعظیم کریمی نامی آشنا برای دست اندکاران تعلیم و تربیت در کشور است او به ویژه در آموزش و پرورش شناخته شده است، مدتها در نهاد امور تربیتی مدیرکل برنامه‌ریزی فرهنگی بوده است اکنون نیز مدتها است در دانشگاه و در کرسی تعلیم و تربیت مشغول تدریس است حاصل تجربیات خود را در کتاب‌های متعددی که تألیف کرده آورده است. حرفهای زیادی برای گفتن دارد و البته این حرف‌ها با نقدهای بسیاری همراه است پای صحبت‌های او نشستیم تا شما خود ارزشیابی کنید، از او خواستیم تا ایده‌های خود را تبدیل به نظریه‌ای تربیتی کند تا بنوان آن را علمی تر مورد نقادی قرار داد. امیدوارم حاصل این گفت و گو برای شما عزیزان مورد استفاده قرار گیرد.

مجله رشد قرآن و معارف اسلامی

بسم الله الرحمن الرحيم. تشکر می‌کنم از شما که فرصتی فراهم کردید تا بحث تربیت دینی، قرآن و آموزه‌های دینی داشته باشیم. عرض کنم، آنچه را می‌شود گفت قبلًا گفته‌ام و آنچه را نمی‌شود گفت، نباید گفت! بندۀ مطلب خلافی نمی‌گوییم، اما حرفهایی با روای جاری و رسمی تعارض ایجاد می‌کند. مثالی بزنم. یک عمر به ما گفته‌اند بچه را تشویق کنی، رفتارش تقویت می‌شود. اگر بچه را به دانستن بیشتر تشویق کنی، سبب کنگناوی بیشترش می‌شود. اگر یک نفر پس از این همه سال، بباید بگوید: «اگر بچه را تشویق کنی، او را تنبیه کرده‌ای»، از این گفتار چه برداشتی می‌کنید؟
به تازگی کتابی به بازار آمده است با عنوان:

«when you teach something to child» نمی‌گوید: «train» یا «educate»، می‌گوید: «teach» در دین ما که اصلاً در بنیاد این تفکر وجود دارد و آن اصل تزکیه و تقواست: «ان تتقوا الله يجعل لكم فرقانا». (انفال: ۲۹)
 به بندۀ در راستای فرمایش شما می‌خواستم بگوییم تأکید بر تزکیه در قرآن قبل از تعلیم و آموزش است. بهله! ولی اینجا سوء تفاهمی وجود دارد. زیرا فکر می‌کنیم تزکیه و تعلیم دو فرایند جداگانه‌اند. می‌گویند: «یزکیهم و یعلمهم الكتاب والحكمة»: حالاً که تزکیه کردی، پس نوبت می‌رسد به آوردن کتاب و خواندن آن. آیا مقصود کتاب درسی است؟ او لا از کجا می‌فهمیم که تزکیه صورت گرفته است؟ دو ماما، به فرض اینکه بگوییم گام اول و گام دوم، آیا در ذات تزکیه، تعلم هم هست؟

به اینجا بحث تقدم مطرح می‌شود. آیا تقدم زمانی است؟
 تقدم زمانی به معنای طولی نیست؛ یعنی اول یکی و دوم دیگری، همین که تزکیه صورت می‌گیرد، در دلش تعلیم پدیدار می‌شود: «ان تتقوا الله يجعل لكم فرقانا». می‌گوید: وقتی تقاوی پیشه کردید، خود به خود برایتان بینش قرار می‌دهد. خود تقاوی فرقان است، نور است، هدایت است. خود تقاوی اصلاً معرفت است. نه اینکه اول تزکیه، یعنی اول معلم ۱۰ دقیقه سرکلاس آید و حدیث بگوید که بهجه‌ها تزکیه شوند و بعد برود دنبال نوشتن فرمول ریاضی و فیزیک!

به چه برداشتی از تزکیه دارید؟ پاک شدن درون آدمی (دل و قلب) از عواملی که آدمی را از آنچه به آن معرفت دینی می‌گویند، دور گرداند.

ذکر یعنی آنچه هست، پدیدار شود. رسالت پیامبران چه بود؟ غیر از ذکر نبود. سه سال پیامبر (ص) می‌فرمود: «قولوا لا اله الا الله تفلحوا». چرا کار دیگری انجام نمی‌داد و فقط همین جمله را می‌گفت؟ آیا چیز دیگری نمی‌توانست بگوید؟ چرا فقط شعر سلسی می‌داد؟ برای اینکه یادآوری کند شما معرفت الهی دارید. اسمای الهی درون شماست: «و نفخت فيه من روحی». همه اسمای اعظم در وجود انسان هستند. باید این‌ها با ذکر آشکار شوند. لذا با توجه به این معانی و مفاهیم، من مخالف تمام آموزش‌های کنونی‌ام، باید با سلاح شخمنی تزکیه، از آب درون چاه لایه‌برداری کنیم. ولی ما حاصله، بینش و بصیرت پرداختن به ذکر را نداریم. به جای لایه‌برداری از آب درون چاه، آب‌های

را که به صورت خود انگیخته رشد می‌کند، با دست خودمان داریم از بین می‌بریم؟! من مخالف آموزش نیستم، مخالف این نوع آموزشم. تاگور می‌گوید: اولین اصل آموزش این است که هیچ‌چیز قابل آموزش نیست. یعنی به آموزش اعتقاد دارد. اگر این پارادوکس را بفهمیم، مقصود مرا که می‌گوییم، این‌گونه اقدامات خلاف آموزش است، در حالی که مخالف آموزش نیستم، در می‌باید و مسئله حل می‌شود.

به باید بیشتر تشریح بفرمایید. به مثالی می‌زنم. می‌دانیم که پایگاه و جایگاه دین و ایمان، قلب است و جای فیزیک و شیمی مغز. امروزه در ژاپن دو نوع برنامه‌ریزی درسی دارند: یکی «Heaf knowledge» و دیگر «knowledge of brain» به معنی (معرفت مغزی).

می‌گویند رویکرد و خاستگاه درس‌های دینی و ارزشی با آموزش دروس فیزیک و شیمی از بنیاد متفاوت است. اما در مدارس ما این نوع تفکیک وجود ندارد. همان‌گونه درس دینی می‌دهیم که درس فیزیک و شیمی. فکر می‌کنیم ذهن بهجه آیمان می‌آورد. آیمان مال قلب است و پایگاه ایقان در مغز است. آیمان یعنی باور به چیزهایی که غیر عقلاتی‌اند. منظور عقل ناقص ماست. اگر هم عقل محدود ما نمی‌تواند باور کند، باید بدان آیمان بیاریم: «الذین یؤمنون بالغیب»، این‌گونه امور، به ویژه امور دینی و قرآنی که پایگاه قلبی دارند، قابل آموزش براساس تعریف آموزش جاری نیستند.

حتی می‌خواهیم بگوییم در درس فیزیک و شیمی هم این اصل حاکم است. یعنی اولین اصل آموزش این است که هیچ‌چیز قابل آموزش نیست. ممکن است شما بگویید این حرف گزاره‌ای رمانیک و شاعرانه است که هیچ ارتباطی با امور پژوهشی، واقعی و علمی ندارد. حال در اینجا به چهره‌ای اشاره می‌کنم که جهان آموزش و پرورش با نظریات وی متحول شده است. او کسی جز ژان‌پیازه نیست. می‌گوید: هر گاه چیزی را به کودک آموزش می‌دهیم، مانع شده‌ایم تا او خود آن را شخصاً کشف کند. آیا پیازه مخالف آموزش است؟ اتفاقاً به دلیل عشق به آموزش است که این حرف را می‌زند. می‌گوید به کودک آموزش ندهید تا کودک آموزش ببیند، تا فاعل کودک باشد. اما در آموزش جاری، ما فاعلیم و کودک منفعل. پس به این معنا، حتی فیزیک، شیمی و ریاضی و بهطور کلی هیچ درس مادی را نباید آموزش داد. برویم در مدرسه را بینیم؟ نه! توجه بفرمایید که چه می‌گوییم از قول پیازه: هر گاه چیزی را به کودک آموزش دهید:

تبليغ در
فرهنگ ديني
ما باید سلبي
باشد. سلبي
يعني چه؟ يعني
اختلافي دين به
قصد اكتشاف
دين که اين
كلام راهبردي
عارفانه،
رغبت انگيزو
قلبي و در عين
حال روشنمند
است



بنده هرگز ادعا ندارم که در فرهنگ اسلامی صاحب نظرم، در حد بضاعت شخصی ام در یافته ام که بگوییم دین اگر فطری است، چرا می خواهی درونی اش کنی؟ به جای درونی کردن باید درون یابی شود.

خلاصه کلام اینکه آموزش مانع آموزش است و آموزش دین مانع پرورش دین است. از اینجا روشن می شود که نخستین اصل پرورش دینی این است: دین تربیت کردنی نیست، بلکه تربیت شدنی است. توجه کنیم به این مثال: غنچه شکوفاندی نیست، شکفتی است تا اصل موضوع را دریابیم. شکوفاند غنچه برابر است با پژمردن آن، باید بگذاریم شکوفه به وقت شکفت. اینجا شکوفه فاعل است و آنجا مفعالیم.

۶ گل هم اگر در زمین و خاک مناسب نروید، غنچه اش شکفته نمی شود. لذا اگر زمینه پرورش استعدادها و کشف استعدادها نباشد، استعدادها گرفتار ضایعات می شود. در حقیقت این مفهوم در پرورش و کشف استعداد با آموزش، با توجه به گفتار شما، باید معنا بیابد. از گذشته چنین وضعیتی وجود نداشته است و آموزش پرورش ما امروز دارد گذشته موروثی را ادامه می دهد. در این وضع و حال باید چه کرد؟

۷ نخستین کار لایروبی و هرس (پیراستن) است. اولین کار برای بیماری که رودل می کند، چیست؟ نباید تا مدتی به وی غذا داد. حتی بهترین غذا را نباید بخورد تا جهاز هاضمه اش به حالت عادی باز گردد. ما هم در مسائل تربیتی و هجوم معارف دینی (که آب به چاه کرده ایم) دچار رودل شده ایم. برداشت نشود که من مخالف معارف دینی ام. برای تبلیغ زایا و پویا و تبلیغ درون یاب من به تبلیغ سلبی معتقدم. من مخالف تبلیغ ایجابی ام. این نوع تبلیغ حس دینی را می کشد. تبلیغ سلبی در دین حس دینی را زنده می کند. ما عموماً با همان روش های رفتاری نگر و مکاتب رفتار گرایی غربی داریم تبلیغ ایجابی می کیم. در حالی که تبلیغ براساس الهیات در فرهنگ دینی ما باید سلبی باشد. سلبی یعنی چه؟ یعنی اختلاف دین به قصد اکتشاف دین که این کلام، راهبردی عارفانه، رغبت انگیز و قلی و در عین حال تکنیکال است.

بعد حذف ارزش های صوری و ایجابی به قصد کشف ارزش های باطنی و قلبی. باید این چاهی که از آبهای بیرونی پر شده، به چاله و مرداب تبدیل شده این روش ها باعث شده تا نفهمیم که چاه آب ندارد، ولی آن را پر از آب ببینیم تطهیر شود. نمی داند که آب مال خودش نیست، مال نمره است. مال چوب تنبیه و اجبار است. مال مدرك است و بهطور کلی، مال عوامل بیرونی است و آش درون را نیست. حذف ارزش ها به قصد کشف ارزش ها، یعنی تخلیه آبهای بیرونی و

لوله کشی شده آمده و بیرونی را داخل چاه می ریزیم. این همه آب توی چاه است!

۸ ظاهرًا در غرب نیز مکتب «ساختن گرایی» مدعی این اموری است که شما می فرمایید.

۹ تمام معارف در درون بشر است و مابه جای اینکه این آب غنی زلال ناب اندوخته را با واکاوی تزریکه است خراج کنیم، چرا چیزی را ز خارج به آن منتقل کنیم؟ مثل اینکه می روید فروشگاهی، روی در نوشته اند؛ «فشار دهید». جایی نوشته اند «بکشید». ما الان «push in» می کنیم، اصلاً «pull out» نداریم.

این حرف، حرف مکتب رفتار گرایی است.

امروزه خود روان شناسی غربی به آنچه ۶۰ سال پیش می گفته، پس از تحقیق پشت کرده و اعلام داشته است، ما اشتباه می کردیم که می گفتیم برای تقویت رفتار باید محرك خوشایند همراه کرد تا رفتار شرطی و تقویت شود. این ها متعلق به دهه ۶۰ قرن گذشته میلادی است. در هزاره سوم میلادی، «ساختن گرایی» را بنا کردن و می گویند: دانش و معرفت امر بنا شدنی است که توسط خود فرد باید ساخته شود، نه اینکه به وی داده شود.

آسان که اصلاً به فطرت قرآنی ما اعتقاد ندارند، فطرت این

۱۰ فطرتیم، داریم از روان شناسی غربی پیروی می کنیم. درصد آنچه ما در برنامه ریزی درسی و کتابهای درسی داریم، زاییده این گونه روان شناسی های غربی است. حتی رپاهایی از آن در «سند تحول آموزش و پرورش» دیده می شود. برای مثال، همان جایی از سند که می گویند: ارزش های دینی را باید درونی کرد. این نوع حرف ها کاملاً غیر اسلامی هستند و کاملاً بنیاد غیر اصیل دارند. هیچ وقت در برآرde کودکمان نمی گوییم، می خواهیم کنچکاوی را برای کودکم درونی کنم. در فرهنگ آموزش و پرورش هیچ گاه نگفته اند، ما می خواهیم کنچکاوی را در کودکان درونی کنیم. زیرا کنچکاوی این ایمنی و توجه به چراغ راهنمای فرهنگ بستن کمربند ایمنی است. اما چیزهایی مثل امور بیرونی اند و باید درونی شوند. چقدر هم در سند از «ههادینه کردن» گفته می شود. این اصطلاح از کجا آمده است؟ سرچشمۀ این واژه از کجاست؟ اصلاً رنگ و بوی اسلامی دارد؟ بهتر است ما در اصطلاحات بنیادی و پایگاههای معرفت شناختی خودمان، از هستی شناختی، معرفتی شناختی و انسان شناختی خودمان استفاده کنیم. در آموزش و پرورش ما مونتاژ کاری صورت می گیرد. آموزش و پرورش اصالت تولید و تولید اصیل از خاستگاههای دینی خودمان، ندارد. چیزهای فرعی دینی را در اسکلت و ساختمان بندي دیگران جای داده ایم.

نخستین کار،
لایروبی و هرس
(پیراستن)
است. اولین کار
برای بیماری که
رودل می کند،
چیست؟ نباید
تا مدتی به وی
غذا داد. حتی
بهترین غذارا
نباید بخورد تا
جهاز هاضمه اش
به حالت عادی
باز گردد

تزریقیه آبهای ماندگار درونی.

باید چه کار کنیم؟ اولین کار تخلیه چاه است. نه چاه، بلکه تخلیه مرداب است. خب چند سال کار می‌برد تا تمام این طرح‌ها و فعالیت‌هایی که به نام آموزش و تربیت انجام شده‌اند و مدارسی که تأسیس کرده‌ایم، حذف شوند. می‌پرسید بعد چه کنیم؟ باید ببینیم با چه روشی شوق دینی پیدا می‌شود؛ نه طوق دینی. الان دین بر گردنه طرق شده است. بچه به زور نمره می‌خواند و نه به عشق قلبی. آن دنیا نمی‌پرسند کارنامه‌ات چه وضعی دارد یا چه قدر کتاب نوشته و خواهدی. آنجا «قد افلح من زکیه‌ها» می‌خواهد ببینند چه قدر پاک شده‌ای.

۳۰ جلد هم کتاب درباره اصول پاکی و پاکیزگی نوشته باشی، باید در کوزه بگذرای! تعليمات دینی ۲۰ هم شده اهمیت ندارد. باید ببینی قلبت چه می‌گوید! در آن دنیا اجسام کنار گذاشته می‌شوند. اجسام یعنی دانش کیسه‌ای. آنجا دنیال دانش سینه‌ای‌اند، نه دانش کیسه‌ای. نمرة ۲۰ برای الصاق به کارنامه بود، در قلبت چه داشتی؟ می‌گوید: برای کنکور مجبور بودم ۲۰ بگیرم. این حرف‌ها برای مثال است. انشاء‌الله که این طور نباشد. به هر حال آن دنیا به قلب می‌نگرند و نه به مغز. قلب پایگاه ایمان است. آن وقت زاین با همه پیشرفت‌هایش در فناوری، می‌آید معرفت قلبی را از معرفت مغزی جدا می‌کند. آن وقت ما معرفت قلبی را به معرفت مغزی تبدیل کرده‌ایم.

۶ آقای دکتر! الان دارند در مدارس ابتدایی نمره را حذف می‌کنند.

۶ نمره به عنوان محرك بیرونی، چه توصیف کمی باشد چه توصیف کیفی، در هر حال نمره است. زیرا هر تشویق بیرونی موجب نابودی زایش درونی می‌شود؛ چه تشویق با نمره باشد و چه با باریکلا!

۶ اینکه می‌فرمایید: «حذف ارزش‌ها به قصد کشف ارزش‌ها» یا: «اختفای دین به قصد اکتشاف دین»، آیا می‌خواهید تبلیغ غیرمستقیم را مطرح کنید که به نوعی به هنر می‌رسد؟ در هنر واقعی پیام غیرمستقیم است.

۶ آری هنر! متأسفانه ما «غيرمستقیم» را به «کلک و تاکتیک» تبدیل کرده‌ایم.

۶ آیا اصل را «غيرمستقیم» می‌دانید، اما از آن درست استفاده نمی‌شود؟

۶ خوب عنایت بفرمایید، زیرا بحث ظریف است و لذا تالی فاسد دارد. ۹۹ در صد کج فهمی دارد و یک در صد ممکن است با خوش فهمی همراه باشد. این جا صحبت از تربیت دینی است که امری قلبی است. می‌گوید همان گونه که می‌خواهی بشود، خودت باش.

کودکان ما همان گونه تربیت می‌شوند که ما وجوداً هستیم و قلبًا اعتقاد داریم، نه اینکه ظاهرًا هستیم و لفظاً می‌گوییم.

روش غیرمستقیم یعنی چه؟ یعنی: می‌رود از سینه‌های از ره پنهان صلاح و کینه‌ها مولانا خیلی دقیق و جالب می‌گوید مقصود من چیست. یک مربی دینی و یک معلم تربیتی وقتی قصد تربیت می‌کند، از همان نقطه که قصد می‌کند به طور عمدى تربیت کند، به تربیت مستقیم پرداخته است؛ حتی اگر قصد غیرمستقیم باشد، زیرا دارد قصد می‌کند. مثالی بنم، آدم متواضع کیست؟ کسی است که متوجه نشود متواضع است، ولی متواضع داشته باشد. اگر من ادای متواضع در بیاورم و سمعی کنم متواضع باشم، در همان لحظه سعی کردن، لحظه نقش بازی کردن است و ارزش طبیعی متواضع از بین می‌رود و می‌شود و اکشن.

تربیت یک کنش قلبی، غیر کلامی، الهامی و القایی است؛ به ویژه تربیت دینی. وقتی برنامه و نظام معرفت‌شناسانه می‌شود، به تکنیک، تاکتیک و روش تبدیل می‌شود و از بین می‌رود. حکایتی در تعالیم عرفانی هست. می‌گویند یک روز شیطان با دوستش به راهی می‌رفت. ناگهان از آسمان تکه‌ای از حقیقت بر زمین افتاد. عارفی خم شد تا تکه حقیقت را بردارد. همراه شیطان به شیطان گفت: «باختی، آن عارف حقیقت را پیدا کرد.» شیطان گفت: کاری می‌کنم که در حقیقت دست ببرد و سر و سامانش بدهد، آن وقت نابود می‌شود.»

زیرا با سازمان دادن حقیقت که امری قلبی و شهودی است، آن را به امر حصولی و تحصیلی تبدیل می‌کنیم. ما هم داریم با امور قلبی، نیتی و باطنی که امر حضوری، لذتی، حسی، قلبی شهودی و الهامی است، این کار را می‌کنیم، یعنی آن‌ها را در قالب‌های مکانیکی، انجمادی، صورت‌بندی‌های درسی، نرم‌های و کارنامه‌ای شکل می‌دهیم، و این همان کاری است که در حکایت آمده است.

۶ آقای دکتر تمام حرف‌های شما شهودی شدند. پس این‌قدر که در روایات اسلامی و قرآن بر عقل، تعقل و تفکر تأکید شده است، چیست؟ آیا این عقل و تفکر و تعقل در اسلام با همین موارد در خارج از اسلام تفاوت دارد؟

۶ تفکر یعنی چه؟ در منطق سبزواری داریم: «الفکر ترتیب امور المعلوم لتعدی الی مجھول.» درباره چیزی فکر می‌کنیم تا مجھول را معلوم کنیم، اما چرا اینجا به عکس است. در حالی که سبزواری می‌گوید: فکر می‌کنیم تا از معلوم به مجھول برسیم. این منطق است.

مولانا خیلی
دقیق و جالب
می‌گوید مقصود
من چیست. یک
مربی دینی و
یک معلم تربیتی
و قتنی قصد
تربیت می‌کند،
از همان نقطه
که قصد می‌کند
به طور عمدى
تربیت کند، به
تربیت مستقیم
پرداخته است



وقتی بر اختلافی دین تأکید کردم، به این دلیل بود که این حس پیدا شود.

﴿ باز از مولانا مدد بجوییم؛ آب کم جو تشنگی آور به دست تا بجوشد آبی از بالا و پست ﴾ بله! نظام آموزش و پرورش ما بهترین نظام و کامل ترین نظام است، اگر معکوس شود. دقیقاً به آن چیزهایی که نباید عمل کنیم، داریم عمل می‌کنیم و به آنچه باید عمل کنیم، عمل نمی‌کنیم. آیا یکی از این حرف‌هایی که زده‌ام، در نظام آموزش و پرورش ما پیدا می‌شود؟ همین طور داریم آب در چاه می‌ریزیم، در حالی که باید کار را معکوس کرد. در این صورت کاملاً با این منطبق می‌شود.

﴿ شما از مكتب رفتارگرایی صحبت کرده‌اید. مکاتب دیگری هم داریم، مثل روان‌شناسی اجتماعی، انسان‌گرایی، روان‌کاوی و غیره. حرف‌های جناب‌عالی در قالب چه مکتبی می‌گذارد؟ شما جایی از «ساختن‌گرایی» حرف زدید. آیا حرف شما با «ساختن‌گرایی» تطبیق می‌کند؟ یا نه، موضوع و مكتب جدیدی است؟ ﴾ مکتب جدیدی نیست. مبتنی بر آموزه‌های دینی است منطبق با فهم بنده.

﴿ کشف شما بوده... ﴾ من کی ام که کشف بکنم. برداشت‌های شخصی غریزی من است. هیچ وقت نظریه‌پردازی نکرده‌ام، زیرا صاحب‌نظر نیستم. این‌ها حرف‌هایی است که از فهم شهودی ام برمی‌خیزد.

﴿ شما بحث خودتان را با نقل جمله‌ای از کتاب انگلیسی شروع کردید که تا به اینجا کشید، کتاب Punish by rewards.

﴿ به عنوان مصدق بود. چنان‌که از پیاژه هم نقل قول کردم. به من می‌گویند شما حرف‌های رمان‌تیک می‌زنید. می‌گوییم شما سند تحول آموزش و پرورش را بیاورید و نگاه کنید به آنجایی که ۱۰ تا ۱۵ هدف را ردیف کرده است. مثل اینکه آموزش و پرورش باید انسانی موحد، معتقد و ... پرورش دهد. خدایی بگوییم، این‌ها حرف‌های رمان‌تیک است یا حرف من که یک کلام می‌گوییم این کار را نکنید. رمان‌تیک است؟ ردیف کردن چند هدفی را که پیامبران به سختی به آن‌ها رسیده‌اند، آورده‌ایم برای ساختن دانش‌آموزان و می‌خواهیم آن را در جامعه‌ای با تمام مشکلاتش پیاده کنیم. یک دوره دائم روی دست و سربچه می‌زندند که این

این‌جا از خودم نکته‌ای بگویم. رشتة بنده روان‌شناسی است. روش تحقیق و آمار درس می‌دهم؛ آمار استنباطی پیشرفت، بنابراین با علم بیکانه نیستم و نمی‌گویم این‌ها را باید گذاشت در کوزه و آبش را خوردا آقای کیل لتجر، بنیان‌گذار روش تحقیق علمی می‌گوید: علم به عنوان یک فرایند عبارت است از رسیدن به مجھول، و چهقدر هم با تعریف منطق سبزواری انتباط دارد. مولای متقیان حکمت ۱۸۴ «نهج‌البلاغه» فرموده است: «الفکر مرأت الصافیه».

تمام حرف‌هایی که اینجا زدیم، همین است. با باید این حدیث را بپذیریم یا نپذیریم، نه اینکه بگوییم فقط برای ثواب خوب است و برای عمل باید رفت به سراغ روان‌شناسی رفتارگرایی.

«مرأت الصافیه» یعنی آینهٔ زلال. اگر ذهن خود را آینهٔ زلال کردیم- که نمی‌توانیم بکنیم، آن وقت اهل

تفکر می‌شویم.

دکارت می‌گفت: «من می‌اندیشم پس هستم». ولی امروز ما را می‌اندیشانند، پس هستیم. ما نمی‌اندیشیم، ما اندیشه می‌شویم. «من ستایشگر معلمی هستم که نه اندیشه‌ها، بلکه اندیشیدن را به من بیاموزد.» چه آموزی؟ (آب حوض) مانع «اندیشه‌سازی» (آب چاه) شده است. دین‌دهی (آب حوض) مانع دین‌بایی (آب چاه) شده است. آب حوض در ذهن بچه می‌ریزیم، نه اینکه در پی آب فطرت زلال باشیم. «الفکر مرأت الصافیه»، اگر تفکر این معنی را دارد، حرف تمام است. شمس تبریزی گفت: «همه گفت انبیا این است؛ آینه‌ای حاصل کن.» یعنی چه؟ یعنی تمام اسمای الهی در تو هست، فقط باید آینه شوی تا بتایانی. همه سقف در این شیشه منعکس است.

نظام آموزش و پرورش
ما بهترین نظام
و کامل ترین
نظام است،
اگر معکوس
شود. دقیقاً به
آن چیزهایی
که نباید عمل
کنیم، داریم
عمل می‌کنیم
و به آنچه باید
عمل کنیم، عمل
نمی‌کنیم

﴿ در حقیقت سخنان شما باز می‌گردد به تمثیل مولانا در «مثنوی» و کار چینی‌ها و رومی‌ها در دو اتفاق جداگانه، اما روبروی هم. ﴾ خدا خیرت بدهد. چینی‌ها می‌کشیدند. رومی‌ها می‌تراشیدند و صیقل می‌دادند. خویش را صافی کن از اوصاف خود تابیینی ذات پاک صاف خود بینی اندر دل علوم انبیا بی کتاب و معبد و بی اوستا مولانا از کجا گرفت؟ از قرآن گرفت. مثنوی ما چو قرآن مدل هادی بعضی و بعضی را امبل در جامعه‌ما، گم‌شده‌ترین پدیده، حسی دینی است. هجوم مطالب اصلاً اجازه نمی‌دهد من حس دینی پیدا کنم. ما حس تشنگی نداریم. ما باید از آب و غرق شدگی در آب بیرون بیاییم تا تشنگی را حس کنیم.

کار را نکن با دست به چیزی نزن. حال آنقدر فشار می آوریم که بچه بداند. آخر این چه بلایی است که سر بچه‌ها می آوریم؟! در حوزه دین هم همین کار را کرده‌ایم. بچه با فطرت دینی رشد می کرد و دین پذیر بود. حالا به دست خودمان به نام تربیت دینی، دین گریزش کرده‌ایم. تبلیغات مانا هنرمندانه و تبلیغات ضد دین، هنرمندانه است. حرف خیلی جالبی است به تعبیر من، ما نا هنرمندانه دین زدایی می کنیم و دیگران هم هنرمندانه این کار را می کنند. هر دو طرف دارند یک کار را می کنند و ضد دین عمل می کنند. دین را بین دو تیغه قیچی قرار داده‌ایم و می بریم.

حال برسم به مکتب ساختن گرایی که اشاره کرده‌اید. گفتم الان این کتاب‌های درسی و روش‌های تدریس ما محرك خوشایند و محرك ناخوشایند و روش تشویق و تنبیه ربطی به تشویق و تنبیه قرآنی ندارد. تشویق و تنبیه قرآنی ذاتی است؛ یعنی خود عمل شوق است، نه اینکه پیامد عمل در جهنم آتش نیست، خود عمل اهل جهنم آتش است. اما ما بعد از عمل می گوییم: باریکلا می خواهد کارنامه باشد یا جایزه. در صورتی که نفس داشتن لذت است نه پیامد دانستن. آنکه بر پیامد تأکید دارد، به تشویق به معنای رفتار گرایی دست زده است. گفتم آنانی که ۶۰ سال با این نظریات بر جهان حاکم بودند، از آن تونل سیاه عبور کردن و مکتبی به نام مکتب ساختن گرایی پیدی آمد. ساختن گرایی می گوید داشش یا معرفت امر درونی است که باید توسط مخاطب پدیدار یا بنا شود، نه اینکه به کسی داده شود. در نتیجه سخن من در قالب مکتب ساختن گرایی نیست، بلکه شاهد و مثالی است برای ردیابی یک سند علمی؛ نه به عنوان تکیه بر آن دیدگاهها. برای تقریب به ذهن گفتم.

﴿اگر بخواهید سخنان شما صورت اجرایی پیدا کند، باید در قالب نظریه صورت‌بندی شود، اما اکنون در حد یک ایده است.﴾

﴿بله، ولی نظریاتی مشابه این ایده ناقص بندۀ به صورت خیلی کامل‌تر وجود دارد. مثل آن در «کیمیای سعادت» امام محمد غزالی یا در «الأخلاق الناصري» خواجه نصیر طوسی وجود دارد. من در کتاب «حکمت‌های گمشده در تربیت» این چیزها را آورده‌ام. این کتاب را حدود ۲۰ سال پیش نوشته‌ام. در این کتاب نوشته‌ام که آنان چه قدر به تربیت فطري ديني نزدیک بودند و ما چقدر دور شده‌ایم. لذا مانیازی به گرفتن از جایي نداریم، باید داشته‌های خود را کشف کنیم.﴾

اینشتین می گوید:
در مدارس ما
جاهطلبی حاکم
است، زیرا همه
سعی می کنند، اول
 بشوند و از دیگران
 جلو بزنند. می گوید:
 به نظر من شاگرد
 اول کسی نیست
 که از دیگران
 جلو بزند، بلکه
 دانش آموز پیش رو
 کسی است که
 دیگران را به پیش
 براند

﴿آقای دکتر! آیا شما در آموزش و پرورش بودید....﴾
 من از سال ۱۳۷۴ تا سال ۱۳۷۸ مدیر کل امور تربیتی و فوق برنامه بودم. قبل از آن، از سال ۱۳۶۲ معاون امور پرورشی در منطقه بودم، مریب بودم و بچه‌ها را به اردو می بردم. می خواهم بگویم، این حرف هارا که می نزن از دل تجربه‌ها بیرون آورده‌ام و تمام آسیب‌ها را دیده‌ام. البته نیت خیر داشته‌ام و می گویند جهنم هم پر از افرادی است که در کارهای خیر داشته‌اند!﴾

﴿شما که سابقه کار امور تربیتی در آموزش و پرورش دارید، آیا آنچه را نفی می کنید، حاصل سرخوردگی و نگرفتن نتیجه از تلاش‌هایتان در زمینه تربیتی و پرورشی نیست؟﴾

﴿شاید! اگر بخواهیم دنبال ریشه‌یابی این افکارم باشیم، خود بندۀ هم نمی دانم که از کجا آمده است.﴾



با این حرف‌ها، مریبیان تربیتی و مریبیان دینی و قرآن ما نالمید می‌شوند، زیرا از یک طرف نتیجه نمی‌گیرند و از طرف دیگر با خواندن حرف‌های شما کاملاً بی‌رغبت می‌شوند که حرف درستی است که اصلاً کارهای ما

بی‌فایده است. در این مرود باید چه کار کرد؟

◆ تازه بحث ما از اینجا شروع می‌شود. زیرا فعال ترین روش، منفعل ترین روش است. اگر این جمله تیتر یا سوتیتر شود، عده‌ای می‌گویند مغز گوینده این حرف کپک زده است. خب این حرف چه معنایی دارد؟ به نظر شما با اراده ترین بندۀ خدا کدام بندۀ است؟ بندۀ‌ای که هیچ اراده‌ای نداشته باشد.

◆ در حقیقت اراده‌اش در اراده خدا فانی شود.

◆ مثل میت در دست قصاب:

موج دریا مرده را بر سر نهد

گر بود مرده ز دریا کی رو

مولانا درباره توکل این حرف زیبا را زده است.

اولین حرفی که مریبی شنا به شاگرد تازه از راه رسیده می‌زند، این است که اگر زیاد تقلاب‌بکنی، غرق می‌شوی. هر چه مهارت شناگر بیشتر شود، خودش را بیشتر به آب وامی گذارد. منفعل شوی تا فعال شوی. شما می‌گویید این حرفها تخدیرگرنده، برای اینکه نگاه ما به فعالیت، تقلاست. یکی به من می‌گفت کلاس من خیلی فعال است. پرسیدم چه طور؟ گفت: در کلاس راه می‌روم، حرف می‌زنم و به بچه‌ها می‌گویم خودتان بخوانید. این روش فعال است؟ این روش منفعل ترین روش است! روش فعال کدام است؟ آن روشی است که معلم سر کلاس ساکت‌تر و صامت‌تر باشد و دخالت کمتر بکند. آن کلاس فعال تر است. آیا این سخن بدین معناست که معلم بروز روی صندلی پشت میز بشیند؟

◆ در واقع معلم انفعال آگاهانه را انتخاب کرده است؟ احسنت! نمی‌خواهم از واژه «آگاهانه» استفاده کنم، زیرا در این صورت نقش بازی می‌کند. بهترین مریبیان نامریانند. بهترین معلمان ناملعناند. یعنی چه؟

از اسپلیبرگ کارگردان بزرگ سینما پرسیدند: بهترین بازیگر از میان بازیگرانی که با آنان کارکردای، کیست؟ گفت: تمام هنس و آنتونی کوئین. زیرا هنگام بازی، بازی نمی‌کنند. بازی‌شان غریزی است. تمام حرف من این است. مریبی ای که مریبگری کند، تربیت را خراب می‌کند. اگر بگوید امروز باید این کار را بکنم تا بچه‌ها تأثیر پیدا نند و خوب شوند، تمام کار خراب می‌شود. کسی ادعای کیمیاگری می‌کرد. گفت: به هر چیزی دست بزنم، طلا می‌شود. گفتند: این کلوخ را لمس کن. لمس کرد طلا شد. چیزهای متفاوتی را

◆ اگر فروید اینجا بود و شما را روان‌کاوی می‌کرد، می‌گفت...

◆ افکار شما زاییده سرخوردگی‌هاست.

◆ چه قدر می‌شود گفت که واقعاً چنین است؟

◆ هیچ‌چیز غیرممکن نیست. یکی از عوامل ورود من به عرصه نوع دیگری از افکار درباره تعلیم و تربیت، نتایج حاصل از روش‌های شکست‌خورده حاکم بر تعلیم و تربیت باشد که خودم از جمله عوامل آن بوده‌ام که البته این کار حسن است. زیرا بندۀ هوشیار شدم و دریافت‌نمای آن روش ثمری در برندارد. اگر کورکوانه همان مسیر را ادامه می‌دادم و دن کیشوتو وار در اوهام فتح و پیروزی جلو می‌رفتیم، حماقت بود. از این توهم بیرون آمدن، حسن است.

ترربیت آن چیزی است که در خیابان می‌گذرد، نه اینکه پشت میز چه گفته‌ای می‌شود و چه شنیده می‌شود. باید از میان دانش‌آموزانی که پس از زنگ خلاصی از مدرسه به خیابان می‌روند، رد شد و شنید که درباره مدرسه، معلم، کتاب و درس چه می‌گویند. این‌ها تربیت است و واقعیت همین است.

◆ همیشه تعلیم و تربیت رسمی ضعیفتر از تعلیم و تربیت غیررسمی است.

◆ باریکلا پس ما رسمی اش نکنیم.

◆ آیا این دلیل می‌شود که تعلیم و تربیت را رسمی نکنیم؟

◆ بله، برای اینکه سند بیاورم، مجبورم از پیاژه بگویم تا بگویند آفرین حرف علماء را می‌زنی و عالمانه می‌گویی! این «ساینتیک» است. اما وقتی از حدیث می‌گوییم، می‌گویند «رمانتیک» نگو!

امروزه هوارد گاردنر که آدم معروفی است، کتابی نوشته است با عنوان «on school mind» که ترجمه‌اش می‌شود: «ذهن مدرسه‌ای نشده». بیش از

۲۰ صفحه این کتاب در توضیح این مطلب است که اگر ذهن مدرسه‌ای نشود، چه می‌کند! از نظر خلاقیت، از نظر مسائل شهودی، از نظر فهم، و از نظر لایه‌های هنری به ویژه، ولی اگر ذهن مدرسه‌ای شود، چه بلاعی سرش می‌آید! این حرف را شیخ حسن خرقانی نمی‌گوید یا شیخ بهایی! که بگویند حرف‌هایشان برای شعر خوب است.

حرف هوارد گاردنر است که مختصر هوش هفت‌گانه است که همه دارند در حد پیاژه به او اقتدا می‌کنند.

◆ این حرف‌های شما باب میل کسانی است که از وضعیت کنونی در آموزش و پرورش جواب نگرفته‌اند و

اولین حرفی
که مریبی شنا به
شاگرد تازه از راه
رسیده می‌زند،
این است که اگر
زیاد تقلاب‌بکنی،
غرق می‌شوی.
هر چه مهارت
شناگر بیشتر
شود، خودش
را بیشتر به آب
وامی گذارد.
منفعل شوی تا
فعال شوی

تماشا می کنی و وقتی بیرون می آیی، حس دینی داری. ولی فیلم دیگری را تماشا می کنی با تمام ظواهر دینی، ولی وقتی از سالن خارج می شوی، همه چیز از یادت می رودا!

به یاد دارم زمانی که مدیر کل بودم، ستاد بزرگداشت مقام معلم از آیت‌الله حائری شیرازی برای سخنرانی دعوت کرده بود. ایشان در سخنرانش گفت: کتاب زیست‌شناسی بچه‌هام را تا آخر خواندم. در کتاب نوشتم این یک کتاب دینی است. برای اینکه حس دینی پیدا کردم، ولی ممکن است با خواندن کتاب دینی این حس پیدا نشود. تماشای مستند دریابی در تلویزیون، حس خدای پرستی را در بیننده به وجود می آورد. بنابراین ما هنوز به مرحله‌ای ترسیم‌هایم که بتواند با ایده‌های من همراه شود. زیرا اول باید به این نتیجه برسیم که مشکل ما در روش تربیت دینی نهفته است و اول باید این روش را عوض کنیم. اولین کار من در وزارت مفروض، تعطیلی تمام برنامه‌های تربیتی در وزارت آموزش و پرورش خواهد بود. در حالی که تعطیلی تاکتیکی است برای احیای روش درست تربیت دینی، مثل همان تخلیه چاه آبی است که درون زانیست و از خارج وارد آن کرده‌اند. باید آن آب پنهان را از درون چاه ظاهر کرد.

آقای دکتر! می گویند ما دانش آموزان نخبه‌ای داریم که در مسائل علمی و حتی معرفتی از دیگر دانش آموزان بالاترند، در حالی که در همین نظام آموزشی در کنار دیگر دانش آموزان تحصیل می کنند. یعنی همین نظامی که شما بدان انتقاد دارید. چه طور این اتفاق می افتد؟ آیا این عده به نوعی به ایده تربیتی شما نزدیک ترند و خود را در فضای خارج از نظام آموزشی و تربیتی مستقر قرار می دهند؟

تحقیقات نشان می دهند، اغلب افراد پیشرو در موضوع‌های علمی حتی از طریق فضاهای خودگذانگیخته، مسائل شخصی و ایده‌های درگیرانه با وجود خودشان، بدون اجراء و مشوق نمره و برنامه‌های غیررسمی و غیر درسی، خلاق شده‌اند.

می فرمایید خودشان را در محیطی قرار می دهند که با محیط ایده‌آل شما نزدیک است.

بله، خانم مریم میرزا خانی که ریاضی دان است، می گفت تا سال دوم دبیرستان ریاضی اش خوب نبود. بیشتر مثلاً رمان مطالعه می کرد. اتفاقاً همین مطالعات غیررسمی سبب شد تا گستره ذهنی، فعالیت خلاقانه و در ک شهودی اش زیاد شود. اگر از اول به قصد ریاضی، ریاضی می خواند ریاضی دان نمی شد.

آوردد که او لمس کرد، طلا شدند. گفتند: چگونه این کار را می کنی؟ گفت: به شرطی که هنگام لمس هر چیزی، اصلاً به فکر طلانباشی و خاک و زر نزدت یکسان باشد.

تربیت دینی اگر رسمی، شغلی، عمدی و فرمولی شود، نابود می شود.

۶ در دهه ۱۹۷۰ میلادی به وزیر وقت آموزش و پرورش فرانسه گفتند: می خواهی چه کار کنی؟ گفت: من سه ماه فرصت مطالعاتی می خواهم تا بینم مشکلات آموزش و پرورش چیست. آن وقت اگر بتوانم اشکال مشخص شده را برطرف کنم، به کار وزارت ادامه می دهم. از نظر وی اشکالات این‌ها بودند: اول، به جای فردگاری موجود باید رویکرمان جمع گرایی بشود. دوم، به جای تأکید بر حافظه، باید بر تفکر تأکید کنیم. سوم، باید به جای طرح مباحث نظری، به فن و تکنیک توجه کنیم. خب الان ببایند بگویند آقای دکتر عبدالعظیم کریمی شما و زیریند، برای تنظیم آموزش و پرورش حق و حاضر با تکرات خودتان، به گونه‌ای که خروجی‌های دلخواه‌تان را مشاهده کنیم، در اجرا چه روشی را پیش می گیرید؟

۶ اولین کار من می شود «مسئله‌یایی»! باید علت بیماری را بباییم.

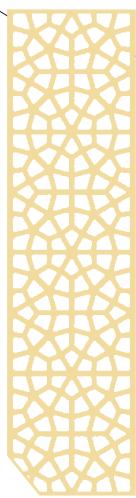
۶ شما که تشخیص داده‌اید و می فرمایید اینکه سعی می کنیم تربیت دینی بکنیم، مشکل کار ماست.

۶ پیاژه می گوید: کودک تا قبل از تفکر با منطق صوری، منطقش عینی است. یعنی اگر دو لیوان آب مساوی مقابلش بگذاریم و در هر لیوان به تعداد برابر قند جبهه‌ای ببریزیم و آن را مقابل کودک وزن کنیم که برابرند. حال اگر آب یک لیوان را هم بزنیم تا قند در آن حل شود، و از او ببریزیم: در این صورت، اگر این دو لیوان را وزن کنیم، چه وضعی پیدا می کند؟

کودک می گوید: لیوانی را که هم زدید و قند آن حل نشده باقی مانده است. در جواب چرا، می گوید: زیرا در این لیوان دیگر قند نیست. کودک قضاوت عینی دارد.

به این دلیل که الان دید ما نسبت به تربیت، صوری، تراکمی و فیزیکال است، در صورت وزارت من، باید بگوییم این قند را هم بزنیم تا تمام آب شیرین شود. می گویند چرا قند را نابود می کنی؟! چرا دین سنتیزی می کنی؟! در حالی که می خواهم با اختفای دین، به اکتشاف دین برسم که همان آب شدن قند است. مثالی بزنم. فیلمی را بدون اثر دیدنی از ظواهر دینی

الآن بباییند
بگویند آقای
دکتر عبدالعظیم
کریمی شما
وزیرید
برای تنظیم
آموزش و پرورش
حق و حاضر با
تفکرات خودتان،
به گونه‌ای که
خروجی‌های
دلخواه‌تان را
مشاهده کنیم، در
اجرا چه روشی را
پیش می گیرید؟



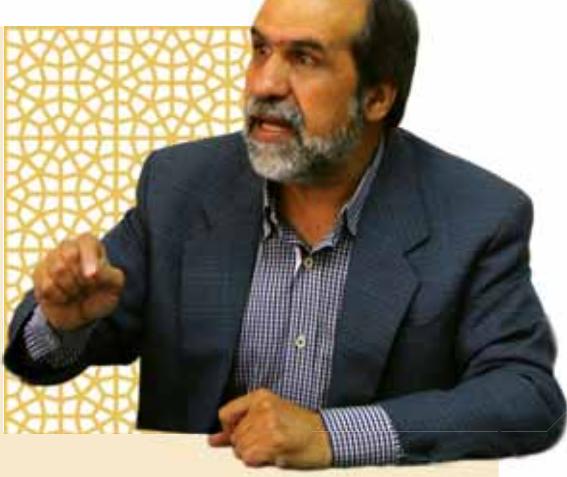
زیاد کن.» در حالی که دکتر محمدیان می‌گوید: چنین نیست، بلکه باید گفت: «خدایا مرا به واسطه علم زیاد کن.» زیرا علم ابزار و فرم است که من توسعه پیدا کنم. بنابراین کتاب درسی نباید هدف باشد.

﴿در قرآن هم مردم سه دسته‌اند: عده‌ای اهل موعظه‌اند، گروهی اهل جدل‌اند، و گروهی هم اهل حکمت‌اند. روش تعامل با هر کدام نیز متفاوت است. دانش‌آموزان نیز می‌توانند به این سه گروه تقسیم شوند. جناب عالی برای هر گروه روشی خاصی دارید یا همه را در یک فضای قرار می‌دهید؟﴾

﴿اگر از ابتدای راه ما درست باشد، نیازی به این تقسیم‌بندی نیست. می‌دانید که تقوای داشتن یعنی سپر داشتن. سپر را برای کجا به کار می‌برند؟ سپر محافظی است که جلوی ورود از بیرون را بگیرد. برف پاک کن را می‌بینید که کارش ریختن است، زیرا می‌خواهد شیشه صاف و زلال باشد؛ مثل آینه.﴾

بچه اول با تفکر صاف زاییده می‌شود. از کربستین بوبن جمله‌ای خوانده بودم که نتوانستم بفهمم چه می‌گوید. بوبن فیلسوف عارف مسلک فرانسوی است و الان هم زنده است. کتاب‌هایش را هم به فارسی ترجمه کرده‌اند. بوبن می‌گوید: «نوزادان، آموزگاران تفکرند.» آیا نوزاد تفکر دارد؟ پیازه می‌گوید: نوزاد از ۱۸ ماهگی دارای تفکر می‌شود و قبل از این زمان هوش دارد. خیلی درباره سخن بوبن فکر کردم تا آن را بفهمم تا اینکه به این حدیث مولای متقیان برخوردم که می‌فرماید: «الفکر مرأت الصافیه». زیرا ذهن نوزاد صاف است و تفکر یعنی صافی محض.

تقوا، تزکیه، تطهیر، تسبیح و تهدیب همه از جنس پاک کردن هستند. می‌گوید: همیشه پاک نگهدار، آینه را آلوهه نکن، وقتی چنین کنده، این ادم عالم می‌شود. واضح علم می‌شود. کاشف معارف درونی اش می‌شود. به شرطی که اگر راست‌گوست، کاری کنیم که دروغ‌گو نشود. ما بنا نیست کاری کنیم، بچه راست‌گو بشود، بلکه نباید کاری کنیم که بچه دروغ‌گو بشود. یا بچه شاد است. کاری نکنیم شادی بچه از دست برود. زیرا بچه خود به خود شاد است. ما برای اینکه شاد بشویم، باید خانه‌مان عوض شود یا مدل ماشینمان بالا برود. ولی بچه دنبال این چیزها نیست. بچه شادی اصیل دارد. شادی اش فطری است. بچه کنگکاو است. حالا به نظر شما، «کار نکردن» بیشتر زحمت دارد یا «کاری کردن»؟



اینشتین می‌گوید: اکتشافات علمی از راههای غیرعلمی (یعنی شهودی) صورت می‌گیرند.

﴿نوعی الهام و مکاشفه است. دیگر این حرف رمانیک نیست، زیرا اینشتین گفته، دکتر کریمی نگفته است! در کتاب «حاصل عمر» که حاوی ۲۴ مقاله است و ناصر متقیان آن را به فارسی برگردانده، اینشتین می‌گوید: در مدارس ما جاوه‌طلبی حاکم است، زیرا همه سعی می‌کنند، اول بشوند و از دیگران جلو بزنند. می‌گوید: به نظر من شاگرد اول کسی نیست که از دیگران جلو بزند، بلکه دانش‌آموز پیشو ارسی است که دیگران را به پیش براند.﴾

در جایی گفتم این مسابقاتی که در مدارس می‌گذاریم سبب حسادت، کینه‌ورزی و اضطراب می‌شود و کاملاً غیردینی است یا مبنای دینی ندارد. زیرا بچه‌ها کتاب و درس را برای اول شدن می‌خوانند، نه برای اصل مطلب. این چیزی را که اینشتین می‌گوید باید در مدارس دنبال کنیم که در دین ما هم مبنای دارد. عظمت من وقتی است که کمک کنم تا دیگران جلو بروند، نه اینکه برای رسیدن به ضریح امام رضا(ع)، زائران دیگر را کنار بزنیم و زیر دست و پا بیندازیم. اینکه نشد زیارت امام(ع)، این زیارت مثل همین مسابقاتی است که در مدارس برگزار می‌کنند.

دو سه هفته پیش با یکی از مجلات مصاحبه کردم. پرسیدند. با این حساب مخالف کتاب درسی هستید؟ جواب دادم: خیرا خیلی موفق کتاب درسی ام، ولی به جای محتوا باید فرم تولید کند. الان به صورت متراکم ذهن بچه‌ها را پر می‌کنیم. این تعبیر را شنیده‌اید که: «رب‌زدنی علما». غالباً آن را ترجمه کرده‌اند: خدایا علم مرا

**در قرآن هم
مردم سه
دسته‌اند:
عده‌ای اهل
موعظه‌اند،
گروهی اهل
جدل‌اند، و
گروهی هم
اهل حکمت‌اند.
روش تعامل با
هر کدام نیز
متفاوت است**

ڪار نکردن! با توجه به آنچه می گوید.

ڪ خب حالا می رسمیم به سؤال شما که معلم‌ها با نظرات بندۀ تخدیر می شوند. اما با این توضیح‌ها، به عکس می شود. باید همت ایشان صد برابر، مراقبت‌شان هزار برابر و انژری‌شان صدها برابر بشود تا کاری نکنند! زیرا «کاری نکردن» در این وضعیت خیلی سخت تر از «کاری کردن» است. پس حرف‌های بندۀ سبب لایالی گری و هرج و مرج نمی شود، بلکه تقواء، مراقبه، پرهیز و تهدیب لازم دارد و خیلی ریاضت می خواهد تا اینکه من تعليّم ببینم. تمثیل چینی‌ها و رومی‌ها نشان می دهد که کشیدن برای چینی‌ها راحت بود، اما کار صیقلی برای رومی‌ها بسیار شاق بود.

مثالی بزنم. پچه من دارد مطالعه می کند، می گوید: بابا، «مباحثه» یعنی چه؟ هیچ وقت نمی گوییم مباحثه یعنی بحث کردن. این می شود تعليمی ایجابی. چه کار می کنم؟ تجویزی به سه هنری (سلبی) عمل می کنم. می گوییم اینجا چه نوشته و می خوانم؛ برای مباحثه، مشاوره و گفت‌و‌گو، حکما، دانشمندان و عقلا مرا انتخاب می کنند. بعد می برسم؛ فکر می کنی مباحثه یعنی چه؟ دائم از او سؤال می کنم تا اصل مفهوم برایش تداعی شود، شاید سه ساعت طول بکشد تا بگوید: «دیگر فهمیدم».

ڪ درست است. برای همین است که در ابتدای سند

طرح تحول بنیادین جمله‌ای از مقام معظم رهبری آمده است که جان کلام را گفته‌اند. فرموده‌اند: ۳۰ سال است که تعليم و تربیت ما مشخص نیست. الان اگر از ما بپرسند: «كتاب‌های درسی، برنامه درسی و روش درسی شما مبتنی بر چه نظامی است؟» چه پاسخی داریم به پرسنده بدھیم؟ آیا با چهار تا حدیث که آورده‌ایم، می شود اسلامی؟ خیر! بلکه باید پاسخی جامع و مانع داد. یعنی باید بگوییم از بعد هستی‌شناسی و انسان‌شناسی، و ارکان تفکر نسبت به آموزش و تربیت تابع چه فلسفه‌ای از نظام‌های آموزشی هستیم. فصل اکریستانتسیالیسم اسلامی است؟ از کدام مكتب روان‌شناسی الگو گرفته‌ایم. رفتارگرایی، شناخت‌گرایی، انسان‌گرایی یا ساختن‌گرایی؟

اصلاً معلوم نیست که ارکان و سازه‌های نظری و مفروضات بنیادی نظام آموزشی ما از چه آبشخوری نشئت می گیرد.

ڪ این مشکل فقط به آموزش‌وپرورش منحصر نمی شود. به هر حال اهل نظر می گویند، غربی‌ها بسیاری از نظریه‌های اشان را از «كتاب مقدس» استخراج کرده‌اند، در حالی که ما معتقدیم قرآن سرامد است... ڪ متأسفانه ما نتوانسته‌ایم این کار را بکنیم.

از اینکه وقت خود را برای مجله رشد آموزش قرآن و معارف اسلامی گذاشتید از شما متشرکم.

سرقاط می گوید:
آموزش ارائه حقیقت نیست،
بلکه ایجاد نیاز به حقیقت است. به نظر شما کدام‌یک
زمت بیشتری را می طلبد؟ معلوم است «ایجاد
نیاز» کار بیشتری می برد.



این کار همان روش تقوایی است. سرقاط می گوید: آموزش ارائه حقیقت نیست، بلکه ایجاد نیاز به حقیقت است. به نظر شما کدام‌یک زحمت بیشتری را می طلبد؟ معلوم است «ایجاد نیاز» کار بیشتری می برد.

سرقاط تا آخر عمرش یک جواب ندارد، همیشه می پرسد. آن زمان که خواستند جانش را بگیرند، از طریق نوشاندن شوکران، به همسرش اجازه ملاقات با او را دادند. در تاریخ هست که زنش گریه می کرد. سرقاط نگفت: عزیزم گریه نکن. بلکه گفت: «گریهات از برای چیست؟» گفت: دائم تو را بی گناه می کشند. سرقاط گفت: «آیا دوست داشتی با گناه کشته شوم؟» آخرین جمله سرقاط هم پرسشی بود! این روش «سلی» است. روش «پرهیزی» و اقدام نکردن است. کسی مثل سرقاط می تواند سلبی کار کنند. ما چه کارهایم. سرقاط می توانست آب را از چاه در بیاورد. سرقاط ماما بود. زاینده حقیقتی بود که در دل ما هست.

ڪ منتقدان مسلمان و صاحب‌نظر در حوزه فرهنگ و تمدن می گویند: جهان اسلام از وقتی

پس از نزول قرآن کریم سیره پیامبر (ص) و اهل بیت(ع) بر آن بوده است که کتاب خدا را برای یاران خود توضیح می‌داده‌اند که این موضوع در تاریخ به تفسیر قرآن کریم معروف است علمای اهل سنت و تشیع نیز این روش را دنبال کرده‌اند که در این مقاله به معرفی برخی از کتاب‌های تفسیری و مفسرین پرداخته‌ایم.

کلیدواژه‌ها: تفسیر، روش‌های تفسیری، علوم قرآنی، معارف قرآنی

(الف) معنای لغوی «تفسیر»

«تفسیر» مصدر باب «تفعیل» از ماده «فسر» از باب «ضرب» به معنای مطلق اظهار و کشف کردن و کنار زدن پرده است؛ اعم از اینکه از سخن کلام باشد و یا غیر کلام و کلام هم اعم از قرآن و غیر آن است. یعنی تفسیر در توضیح و تشریح غیر قرآن از کتب فلسفه و غیره به کار رفته است. هر چند در عرف مسلمین اکنون از تفسیر فقط تشریح و تبیین قرآن کریم تبادر می‌شود.



(ج) جایگاه علم تفسیر

جایگاه و شرافت علم یا به خاطر موضوع آن هاست - و موضوع علم تفسیر کلام خداوند متعال است که سرچشمۀ تمام حکمت‌هاست و هر آنچه بر عمر آن افزوده گردد، هر گز کهنه نخواهد شد و عجایب آن پایدار است - و یا اینکه به خاطر فواید اهداف و اغراض آن هاست - که غرض از علم تفسیر فهم مراد خدای متعال از کتابش یعنی قرآن و معرفت احکام و فرائض بر بندگان است که این نیز بهترین راه برای رسیدن به سعادت است. بنابراین از نظر هدف‌داری بهترین هدف است در مقدمۀ تفسیر شریف «مجمع البیان» هم از علم تفسیر این گونه تجلیل شده است:^۳ «علم التفسیر هو اجل العلوم قدرا لأنّه الموصى الى فهم مراد الله من كتابه و معرفة احكام الله في وحيه و مافرضه على عبادة هذه الغاية كما لا يخفى هي اشرف الغايات و احسن الطرق لنيل السعادة.»

(د) ضرورت و اهمیت علم تفسیر

ضرورت و اهمیت علم تفسیر به خاطر این است که اولاً، قرآن دارای بطون متعدد و چهره‌های مختلفی است که فقط یک چهره ظاهری آن برای عموم گشوده است و به این اعتبار نور مبین است اما چهره‌های دیگر آن گشوده نیست، بلکه به همراه تفسیر است که حجاب‌ها از جلوی چشم‌ان ما برطرف خواهد شد.

ثانیاً، قرآن از معارف بلندی همچون معارف اسماء و صفات الهی و افعال خداوند و نیز معارفی چون لوح و قلم و عرش و کرسی و بیت العمور سخن به میان آورده و تمام این‌ها معارف بلندی است که به تفسیر نیاز دارند. مذکور می‌شویم که علل دیگری نیز برای اهمیت تفسیر وجود دارد و ما برای رعایت اختصار آن‌ها را در این مقاله نیاوردهیم.^۴

(ه) مناهج تفسیری

اول: منهچ در لغت: مناهج جمع منهچ، در لغت به معنای طریق واضح و روشن آمده و مترادف با منهاج و نهج است.^۵

دوم: منهچ در اصطلاح: با توجه به مناسبت معنای لغوی منهچ که به معنای طریق واضح و واضح است، منهچ در اصطلاح مفسران قرآنی عبارت است از: راه و روشی که

۴. به علت عدم تماس با فرهنگ‌های
بیگانه و عدم رسوخ شیوه‌های فکری در
میان جامعه اسلامی آن روز^۷

در این قسمت قبل از معرفی تفسیر خاصی، نظری کلی به طبقات مفسران شیعه برای اطلاع اجمالی، لازم و ضروری به نظر می‌رسد و این نکته هم قابل توجه است که مقصود ماز طبقات مفسران غیر از رسول اکرم (ص) و حضرت علی (ع) و امامان معصوم (ع) هستند. چرا که آن‌ها حساب دیگری دارند و هرچه از معارف تفسیری به جای مانده، آن‌هاست. حضرت علی (ع) در حال خطبه خواندن فرمود: «سلوني فو الله لا تستلوا عن شيء الاخبر تك»

و سلوانی عن کتاب الله فو الله ما من آية الا وانا اعلم ابليل نزلت ام بنهار ام في سهل ام في جبل». واز قول ابن مسعود درباره آن حضرت است که گفت: «علي بن ابي طالب علم به ظاهر و باطن^۸ قرآن دارد و نيز مسلم است که اولين کسي که قرآن را با ترتيب نزول و تقديم مکي بر مدنی و تقديم منسخ بر ناسخ و... جمع کرد، آن حضرت بوده است.^۹

طبقات مفسرین

طبقه اول: این طبقه از صحابه هستند و معروف‌ترینشان عبارت‌انداز:

۱. ابن عباس بن ابی قحافة پیغمبر (ص) مفسر خوبی برای قرآن بوده است که فرموده: «نعم ترجمان القرآن أنت». همچنین پیغمبر (ص) در حق او چنین دعا کرد: «للهم فقهه في الدين و علمه التأويل».^{۱۰} وی از شاگردان حضرت علی (ع) و در «جنگ صفين» فرمانده بخشی از سپاه آن حضرت بود. در آخر عمر هم آخرين کلامش این بود: «خدایا، مرا زنده بدار بازندگی علی (ع) و بیماران با مردن علی (ع).»^{۱۱}

۲. ابی بن کعب که «سید القراء» نامیده شده است و امامان معصوم (ع) قرائتش را قرائت اهل بیت (ع) دانسته‌اند. درباره او امام صادق (ع) فرمودند: «اما نحن فنقرأ على

قراءة ابی»: وی اهل ولایت و ضد سقیفه بوده است.^{۱۲}

۳. عبدالله بن مسعود: هفتاد سوره قرآن را از زبان پیغمبر (ص) درباره او فرمود: «هرکس دوست دارد که قرآن را با طراوت بشنود، به قرائت ابن مسعود گوش فرا دهد». وی اهل ولایت و جزو ۱۲ نفری است که خلافت ابویکر را نکار کردد.^{۱۳}

۴. جابر بن عبد الله انصاری: وی از اصحاب رسول اکرم (ص) بود و تا عصر امام باقر (ع) زندگی کرده و سلام پیامبر (ص) را به آن حضرت رساند. اولين کسی بود که با عطیه یکی از مفسرین تابعین به زیارت امام حسین (ع) مشرف شد. ابوالخیر در کتاب «طبقات» خود از جابر به عنوان یکی

به عنوان مستند و یا مستنداتی مورد استناد و استدلال مفسر قرار می‌گیرد که براساس آن، کلامی را که خود به آن رسیده و نتیجه گرفته است، به عنوان تفسیر کلام خداوند متعال و مقصود آیات الهی معرفی می‌کند و فقط همین روش و منهج را صحیح می‌داند و روش‌ها و منهج‌ها و متأثر فقط تخطه می‌کند. مثلاً منهج و روش تفسیر نقلی و متأثر فقط روایات را مستند و مدرک تفسیری خود قرار می‌دهد، نه مستندات دیگر را.

انواع روش‌های تفسیر عبارت اند از:

۱. روش و منهج تفسیر نقلی و یا متأثر که شامل تفسیر قرآن به قرآن و تفسیر به روایات است؛
۲. روش و منهج تفسیر اجتهادی با اعقلي
۳. روش و منهج تفسیر جامع براساس: کتاب، سنت، اجماع و عقل
۴. روش و منهج تفسیر به رأى
۵. روش و منهج تفسیر اشاري
۶. روش^{۱۴} و منهج تفسیر رمزی.

بخش اول «تفسیر نقلی یا تفسیر روایی و متأثر»

فصل اول: تفسیر نقلی و روایی نزد شیعه امامیه

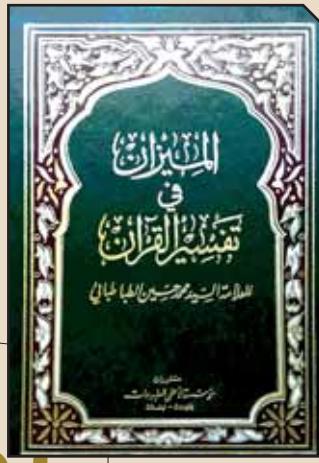
در منهج تفسیر متأثر نزد امامیه، آنچه در تفسیر قرآن حجیت دارد، احادیث معتبره‌ای است که یا از رسول اکرم (ص) روایت شده و یا از امامان معصوم (ع). برخلاف تفسیر متأثر نزد عامه که نظریات صحابه را حجت می‌داند اما به نظر شیعه، صحابه هر چند گرامی باشند، قولشان حجت نیست. به هر حال در منهج تفسیر نقلی، اجتهاد و عقل مدخلیت ندارند بلکه شدیداً بر مذموم بودن آن استدلال کرده‌اند که ما در مقام بیان استدلال و پاسخ به استدلال‌های آنان نیستیم. آنچه مورد نظر ماست، معرفی ویژگی‌های این تفاسیر و نیز علل انتخاب روش تفسیر نقلی و متأثر است.

ویژگی‌های تفسیر نقلی

۱. این تفاسیر غالباً به موارد اختلاف نپرداخته‌اند.
۲. از شرح و تفصیل به جز موارد خاص و اسباب نزول خودداری کرده‌اند.
۳. از نظرات اجتهادی و تعقیل به شدت پرهیز کرده‌اند.

علل انتخاب روش و منهج تفسیر نقلی

۱. به علت مصنوبیت این روش از اشتباه و خطأ، چون روایات مخصوصین (ع) در صورت صحت سند، همانند قرآن حجت و معتبرند.
۲. به علت اینکه حدیث مخصوصین نزدیک ترین راه برای فهم کلام وحی است؛ چون آن‌ها اولين مفسران هستند.
۳. به علت فقدان مبانی علمی و فکری کافی در جهت به کارگیری اجتهاد و تعقیل در تفسیر قرآن.



عبدالله ابن مسعود هفتاد سوره قرآن را از زبان پیغمبر (ص) فرا گرفته و بقیه را از حضرت علی (ع) آموخته است. پیغمبر (ص) درباره او فرمود: «هر کس دوست دارد که قرآن را با طراوت بشنود، به قرائت ابن مسعود گوش فرا دهد». «

منزلت رفیع بوده است. امام صادق (ع) به او دستور داد که در مسجد بشنیدن و فتوا بددهد و فرمود: من دوست دارم مانند تو را در میان مردم ببینم. در هر علمی مقدم بود؛ مانند علوم قرآن، فقه، ادب و لغت. وی دارای کتب متعدد از جمله معانی القرآن و غریب القرآن و علم القراءت بوده است. وقتی خبر فوتش را به امام صادق (ع) دادند، آن حضرت چنین فرمود: «وَاللَّهُ لَقَدْ أَوْجَعَ قَلْبِي موتَابَانٍ».^{۱۹}

۳. ابو بصیر یحیی بن قاسم اسدی (وفات ۱۴۸ هـ)
ق): محقق قمی از رجال نجاشی و کشی و «خلاصه الرجال» علامه حلی نقل کرده است که: «ابو بصیر ثقه و او را جزو افقه فقهها معرفی کرده است. امام صادق (ع) در جواب شعیب قعرقوقی که سؤال کرد: بسیاری از اوقات، نیاز به سؤال از مسائلی داریم، از چه کسی بپرسیم؟ فرمود: «علیک بالاسدی؛ یعنی ابو بصیر». آفای عمید زنجانی از قول «قاموس الرجال» می‌گوید: «ابو بصیر دارای کتاب تفسیر بوده و از تابعین است». از همین طبقه هستند اصحاب امام رضا (ع) به نامهای حسین بن سعید، علی بن اسباط و حصین بن مخارق.^{۲۰}

طبقه چهارم: در این طبقه مفسرانی جای دارند که نزدیک به زمان ائمه (ع) می‌زیسته‌اند. در واقع اولین زمانی بوده است که از وجود ائمه معصومین (ع) محروم شده‌اند و نیاز به تألیف تفسیر احساس شده است. لذا ایشان احادیث مربوط به تفسیر قرآن را جمع آوری کردن و به صورت کتب اولیه تفسیری شیعه قرار داده‌اند. چون درباره ایشان و کتاب‌های تأییفی شان بعداً به طور مفصل بحث خواهیم کرد. لذا در اینجا فقط به ذکر نام و کتاب تفسیری آنان کفایت خواهیم کرد:

۱. علی بن ابراهیم قمی، صاحب تفسیر قمی
 ۲. فرات بن ابراهیم کوفی، صاحب تفسیر فرات کوفی
 ۳. محمد بن مسعود عیاش، صاحب تفسیر عیاشی
 - ۴ و ۵. ابو یعقوب یوسف بن زیاد و ابوالحسن علی بن محمد سیاری، مؤلفان تفسیر متسبوب به امام حسن عسکری (ع)
- و عده دیگری از مفسران.^{۲۱}

طبقه‌های پنجم و ششم: در این دو طبقه علم تفسیر وارد مرحله جدیدی شد. اجتهاد در تفسیر رونق گرفت و کتب ارزنده تفسیری از آن‌ها به جای مانده است که تا امروز مرجع اصلی تفسیری شمرده می‌شوند. بعضی از معروفین آن‌ها عبارت‌انداز:

۱. شیخ مفید (وفات ۴۱۳ هـ. ق): مؤلف کتاب «البيان فی علوم القرآن» که تعداد کتاب‌هاییش به ۲۰۰ عدد رسیده است.^{۲۲}

۲. ابن شهر آشوب (وفات ۵۸۸ هـ. ق): وی قریب ۱۰۰ سال زندگی کرد و صاحب کتاب‌های مناقب و اسباب النزول و متشابه القرآن.^{۲۳}

۳. سید مرتضی علم الهدی (وفات ۴۳۶ هـ. ق): صاحب کتاب‌های ارزنده‌ای چون «مالی» در تفسیر. کتاب «المحكم و المتشابه» و «تنزیه الانبیاء» وی در علوم متعدد

از مفسران طبقه اول نام برده است.^{۲۴}

طبقه‌هشتم: این طبقه از تابعین هستند که معروف‌ترین آن‌ها عبارت‌انداز:

۱. سعید بن جبیر (وفات ۹۵ هـ. ق): وی در میان مردم ببینم. در هر علمی مقدم بود؛ بوده است، سیوطی در الاقن از قناده درباره سعید بن جبیر چنین گفته است: کان اعلم التابعین... و کان سعید بن جبیر اعلمهم بالتفسیر.

و ابن ندیم کتاب تفسیری او را ذکر کرده است.^{۲۵} بعضی معتقدند کتاب او

اولین کتاب تفسیری است.

۲. یحیی بن یعمر (وفات ۸۹ هـ. ق): وی برای اولین بار قرآن را

نقشه‌گذاری کرد و از اعلام شیعه و تابعین معروف است. از علمای پزشک علم تفسیر و از شیعیان قائل به برتری اهل بیت

(ع) بود که احتجاجاتش با حاجج بن یوسف ثقیلی سبب شد او را به خراسان تبعید کند.^{۲۶}

۳. محمد بن سائب کلبی (وفات ۱۴۲ هـ. ق): وی از علمای کوفه و در تفسیر و علم انساب متخصص بود. کلبی در

زمان امام صادق (ع) زندگی می‌کرد و به برکت سؤالاتی که از آن حضرت کرد، هدایت شد. کتب طبقات تفسیری، او را از مفسران دانسته‌اند. فرزند او، هشام قریب صد کتاب از خود به یادگار گذاشت و در تشیع نسبت عالی داشته است.^{۲۷}

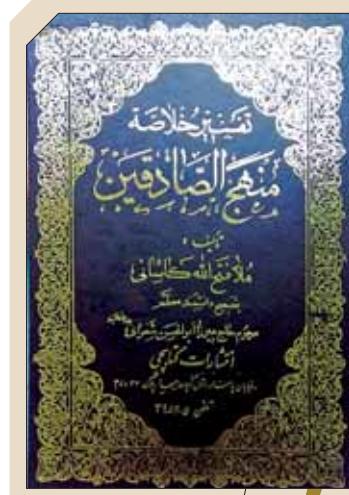
۴. اسماعیل سدی کبیر (وفات ۱۴۵ هـ. ق): سیوطی

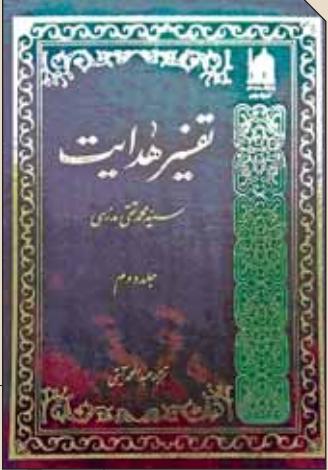
تفسیر سدی را نمونه معرفی کرده و سند آن را عبدالله بن عباس و ابن مسعود ذکر کرده و او را از تابعین دانسته است.

وی اهل کوفه بود. مرحوم شیخ عباس قمی در «سفینه»

از قول ذهبی و ابن حجر، سدی را متوجه به تشیع و او را صدوق دانسته است. در وجه تسمیه او به سدی دو قول وجود دارد: قول اول اینکه مقابل در مسجد کوفه لباس می‌فروخته است، و قول دوم اینکه در اطراف خانه خدا تفسیر می‌گفته است.^{۲۸} چون سده جمعش سادات به معنای مقابل یا اطراف خانه است.

طبقه چهارم: در این طبقه مفسرانی جای دارند که نزدیک به زمان ائمه (ع) می‌زیسته‌اند. در واقع اولین زمانی بوده است که از وجود ائمه معصومین (ع) محدود شده‌اند و نیاز به تأییف زمانی بوده است که از تأییف معصومین (ع) محدود شده‌اند و نیاز به تأییف تفسیر احساس شده است.





شیعه

نتیجه و جمع‌بندی طبقات مفسران شیعه طبقه‌های اول و دوم، صحابه و تابعین و طبقه سوم

اصحاب ائمه معصومین (ع) بودند.

طبقه چهارم بعد از عصر ائمه و شروع عصر غیبت بود و آغاز تألیفات تفسیری شیعه. طبقه‌های پنجم و ششم عصر نهضت علمی و تفسیری اجتهادی شیعه بود و طبقه هفتم اوج نهضت علمی تفسیری را نشان می‌دهد.

فهرست خلاصه‌ای از مفسران جدید شیعه

۱. شیخ محمدجواد صدر بلاغی، مؤلف تفسیر آلاء الرحمن
۲. سید عبدالحسین طیب، مؤلف کتاب اطیب البیان فی تفسیر القرآن
۳. آیت‌الله سید ابوالقاسم خوئی، مؤلف البیان فی تفسیر القرآن
۴. علامه سید محمدحسین طباطبائی، مؤلف تفسیر المیزان
۵. آیت‌الله ناصر مکارم شیرازی، مؤلف تفسیر نمونه
۶. سید محمود طالقانی، تفسیر پرتوی از قرآن
۷. شیخ یعسوب الدین رستگار، مؤلف تفسیر البصائر
۸. آیت‌الله جعفر سبحانی، مؤلف تفسیر موضوعی منتشر جاوید
۹. سید مصطفی خمینی، مؤلف تفسیر القرآن الکریم.
۱۰. سید محمد شیرازی، مؤلف تفسیر تقریب القرآن الى الذهان.

تذکر: همان گونه که در عنوان آمده، ما خلاصه‌ای از تألیفات شیعه را متنزک شدیم، و گرنه فهرست‌نویسان و بهخصوص شیخ آقا‌بزرگ تهرانی در جلد چهارم کتاب «الذريعة الى تصانيف الشيعة»، تفاسیر شیعه را بیش از ۴۰۰ تأثیف ذکر کرداند.^{۳۰}

پس از نهضت علمی شیعه در قرن‌های هفتم و هشتم، این نهضت در قرن‌های دهم و یازدهم به اوج رسید و خود رسید و زمینه تحولی عمیق را در تفسیر فراهم آورد که معروف‌ترین آورده است.

مانند علم کلام، فقه، اصول، ادب، نحو، شعر و لغت و غیره مقدم و پیشگام بود.^{۳۱}

۴. سید رضی برادر سید مرتضی (وفات: ۴۲۸ هـ): سید رضی علی‌رغم عمر کوتاه خود دارای کتب متعددی است. از جمله تفسیر قرآن به نام «حقائق التنزيل» که جزو بهترین تفاسیر است و فقط جلد پنجم آن از سوره «آل عمران» تا اواسط سوره «نساء» در دسترس ماست. همچنین کتاب‌های «المتشابه فی القرآن» و «تلخیص مجازات القرآن».«^{۳۲}

۵. شیخ الطائفه ابو‌جعفر طوسی (وفات: ۴۶۰ هـ):

شیخ طوسی (ره) نیازی به معرفی ندارد. او شاگرد شیخ مفید (ره) و سید مرتضی (ره) بود و در مجلس درسش ۳۰۰ مجتهد از خاصه و عامه حاضر می‌شدند. کتب ارزنده‌ای در علوم انسانی به خاطر شهرتشان نیازی به معرفی ندارند. از باب نمونه چند مورد را مذکور می‌شویم:

۱. در علم تفسیر کتاب «البيان الجامع لعلوم القرآن»

۲. در حدیث صاحب دو کتاب از کتب اربعة شیعه به نام‌های «استبصرار» و «تهذیب»

۳. در علم فقه صاحب «نهایه»، «مبسوط» و «خلاف»

۴. در اصول صاحب «عده»

۵. در رجال صاحب «فهرست»

۶. در ادعیه صاحب «مصاحف»...^{۳۳}

۶. شیخ ابوالفتوح رازی (استاد شهر آشوب، وفات: ۵۸۸ هـ): محقق قمی از آن عالم مفسر این چنین تجلیل کرده است: «قدوة المفسرين و ترجمان کلام الله المجید صاحب روض الجنان فی تفسیر القرآن الذي هو حاوی لكل ما تشتهیه الانفس وتلذل العین».^{۳۴}

۷. امین‌الاسلام ابو علی فضل بن حسن بن فضل طبرسی (وفات: ۵۴۸ هـ): صاحب کتاب‌های

«مجمع البیان فی علوم القرآن»، «اللوسيط فی علوم القرآن» و «جواجم الجامع»^{۳۵}

۸. قطب الدین راوندی (وفات: ۵۷۳ هـ):

قطب الدین نامش سعید و پدرش هیبت‌الله ابن حسن است. وی از علمای متبحر در فقه، حدیث و تفسیر بود و اهل تحقیق و مورد وثوق و صاحب کتاب‌های: «خرائج و جرائم»، «قصص انبیاء»، «لب الالباب»، «شرح نهج و خلاصة التقاسیر». یکی از مشايخ ابن شهر آشوب و از امین‌الاسلام طبرسی و سید مرتضی وغیره روایت کرده است. قبرش در «صحن اتابکی» حضرت معصومه (س) در قم محل زیارت عام و خاص است.^{۳۶}

طبقه هفتم: پس از نهضت علمی شیعه در قرن‌های هفتم و هشتم، این نهضت در قرن‌های دهم و یازدهم به اوج خود رسید و زمینه تحولی عمیق را در تفسیر فراهم آورد که معروف‌ترین آن‌ها را نام می‌بریم:

۱. سید هاشم بحرانی (وفات: ۱۱۰۷ هـ): مؤلف تفسیر البرهان

۲. ملام حسن فیض کاشانی (وفات: ۱۰۹۱ هـ): مؤلف کتاب‌های تفسیری صافی، اصفی، مصفی.

۳. شیخ عبدالعلی حوزی شیرازی (وفات: ۱۱۱۲ هـ):

ناشایسته اخلاقی و غیراخلاقی تاریخی نسبت به بیان واقعیت‌های اساسی و سرنوشت‌ساز صدر اسلام چه موضعی اتخاذ شده و اینکه او در بیان واقعیت، خود را محققی بی‌طرف و متعهد می‌داند، تا چه حد صدق دارد؟

کلیدوازه‌ها: تاریخ تمدن، ویل دورانت، تاریخ اسلام، هویت شیعه، نقد

طرح مستله

ویلیام جیمز دورانت، نویسنده آمریکایی، در پنجم نوامبر ۱۸۸۵ متولد شد. هر چند در ابتدا در زیست‌شناسی تحصیلات خود را آغاز کرد و شغل‌های متعددی اعم از خبرنگاری، تدریس زبان و رمان و نقدنویسی را در کارنامه‌اش دارد، و در دوره‌ای نیز تمايل به کشیش شدن داشته است، اما علت عدمه شهرت او تاریخ و فلسفه است. او سفرهایی به اروپا، مصر، خاورنزدیک، هند و چین، ژاپن، سیبری و روسیه، عراق و ایران داشته که ره‌آورده آن کتاب تاریخ تمدن در بازده جلد، از مبحث تاریخ تمدن آسیایی تا عصر ناپلئون است. (فرشید، ۱۳۵۹، ص ۶-۷).

آنچه به این مقاله مرتبط است، در جلد چهارم با عنوان «عصر ایمان بخش تمدن اسلامی»، به چشم می‌خورد که از طرح موضوع حضور پیامبر اسلام(ص) در مکه و مدینه آغاز شده و تا حمله مغول ادامه یافته است، که در پی تبرگی درک و داغده‌ای است که با مطالعه این بخش، خصوصاً صدر اسلام آن،

برای نویسنده مقاله با این سؤال حاصل آمده است که ویل دورانت در این بخش از کتاب خود چه رویکردی نسبت به یکی از اصلی‌ترین سنگ بناهای اسلام یعنی تشیع و شخصیت ائمه (ع) آن داشته است؟ تا در پی تبیین و کشف محتوای معنایی آن، چشم‌انداز مناسبی درخصوص ارزش‌گذاری و جایگاه شیعه در تاریخ تمدن ویل دورانت، که جزئی‌ترین وقایع تاریخ را مورد بررسی و داوری و اظهارنظر مکرر خود قرار داده است، حاصل شود.

۱. نقد صوری:

توجه جدی اما گزینشی به ذکر نمادهای تمدن اسلامی

اگر ویل دورانت برای نوشتن این کتاب فقط در خانه و کتابخانه نشسته و مطالب این بخش را از میان



نقدی بر بخش اسلام تاریخ تمدن ویل دورانت

با تأمل بر جایگاه و هویت شیعه

شهناز گرجی‌زاده، دبیر ناحیه یک اهواز

اشاره

کتاب تاریخ تمدن ویل دورانت نتیجه سال‌ها تلاش و سفر به دور و نزدیک است که تقریباً هر پژوهشگر علوم اجتماعی و تاریخ ملل و ادبیات به‌گونه‌ای از آن بهره می‌گیرد. آنچه اکنون در این مقاله مطرح است، جایگاه و موقعیت شیعه و ائمه‌اطهار(ع) به‌عنوان اصلی‌ترین پایه اسلام پس از پیامبر(ص) و بررسی هویت شیعه در حدود ۲۴۰ صفحه بخش اسلام این کتاب است.

در کشور ما، تعداد نقدهایی که در قالب کتاب یا مقاله بر تاریخ تمدن یازده جلدی نوشته شده‌اند؛ اندک نیست؛ نقدهایی که به نوعی تقدیر و تمجید هستند و ویل دورانت را پیشگو و از نوادر نامیده‌اند یا بر عکس او را ملحد و تناقض‌گو خطاب کرده‌اند. در نقد و بررسی حاضر، با استفاده از روش صوری و محتوایی، بر پایه هرمنوتیک، سعی بر آن است که معلوم شود با همه حساسیت و دقیق نظر ویل دورانت و گروه همارا هش برای بیان وقایع تاریخی و ذکر جزئیات شایسته و



ویل دورانت نویسنده تاریخ تمدن

ویل دورانت در بخش اسلام این کتاب ریزترین پیشرفت در صنایع، خصوصاً در معماری بلاد اسلامی اعم از اشبلیه، طلیطله یا غربانه را چنان مطرح می‌کند که گویی خود را در این افتخارات و در این شکوه و ثروت آن شهر خبر می‌دهد؛ مثل اینکه ما بشنویم در پارکینگ وزارت کشور نه هزار بنز پهلو به پهلو (برای خدمت) صف کشیده‌اند.

هر چند به نظر می‌رسد دلیل وجود ندارد که او بخواهد در بیان پیشرفت‌های سریع مسلمانان در عربستان و سایر بلاد، پس از قبول اسلام، اغراق و زیاده‌گویی کرده باشد، اما بعضی از این پیشرفت‌ها را ناشی از تأثیرپذیری مسلمانان از فرهنگ و صنعت مسیحی آن مناطق یا قدرت شمشیر مسلمانان دانسته یا حتی در موارد عدیده‌ای، با استفاده از قدرت بیان، حقایق به‌گونه‌ای خاص مطرح شده است، مانند «فیلسوفان دهان بسته بودند یا از روی ناچاری سخنانی می‌گفتند که مورد قبول و احترام عامه باشد.

او با دقت در مظاہر تمدن اسلامی که در متنابع مورد رجوع خود و سفرها دیده است، این گونه نتیجه می‌گیرد: «و خلفاً مردم را از چنان شرایط مساعد بهره‌مند کردند که در مدت شش قرن، مناطق از چنان رفاهی بهره‌ور شدند که هرگز پس از ایشان نظیرش را ندیدند و علوم و ادبیات و فلسفه و هنر چنان شکوفاً شد که مدت پنج قرن آسیای باختری را پیشاهمانگ تمدن جهان کرد» (دورانت، ۴: ۲۹۱). در ذکر تاریخ اسلام، دورانت با دقت همه چیز از تاریخ، فن و صنعت، اخلاق و ایمان مسلمانان را زیر و رو کرده و آنچه را که شنیده، حتی در موارد اغراق، به همان صورت بدون تغییر و کم و زیاد ذکر کرده است. به این جمله در مورد **واقعی** دقت کنید «وقتی واقعی در گذشت، ششصد صندوق کتاب از او به جا ماند که هر صندوق را دو مرد بلند می‌کرد» (دورانت، ۱۳۸۰، ج: ۴: ۳۰۴). که البته ما اگر این رقم را در ذهن به صد صندوق یا حتی شصت صندوق تقلیل دهیم تا اغراق احتمالی آن را بکاهیم، باز سأن و شرایط فرهنگی زمان واقعی را درک خواهیم کرد.

در صفحه ۲۷۳، هنگامی که از اذان به عنوان یکی از مظاہر پیشرفت و تمدن اسلامی سخن می‌گوید، کلماتی شیوا و مؤثر به کار می‌برد، مانند آنکه نویسنده متن فردی عارف و مسلمانی سرساخت است. یا در صفحه ۲۹۴ از آثار و تمدن در شهرها چنین سخن می‌گوید: «حلب شهری است ثروتمند که با سنگ ساخته شده، هر خیابان به یک در مسجد می‌رسد و نزدیک مسجد ۵ مدرسه، و یک بیمارستان و سپس یک کلیسا وجود دارد». همچنین، در مورد بغداد در قرن دهم میلادی می‌گوید: بزرگ‌ترین شهر جهان بعد از قسطنطینیه به‌شمار می‌رفت. دارای محله‌ها و کوی‌های مختلف، با کارکردهای مختلف اجتماعی و اقتصادی بوده است... یا وقتی به وجود نهضار شتر و استر در قصر معتقد اشاره می‌کند، به‌خوبی از وسعت، شکوه و ثروت آن شهر خبر می‌دهد؛ مثل اینکه ما بشنویم در پارکینگ وزارت کشور نه هزار بنز پهلو به پهلو (برای خدمت) صف کشیده‌اند.

هر چند به نظر می‌رسد دلیل وجود ندارد که او زیاده‌گویی کرده باشد، اما بعضی از این پیشرفت‌ها را ناشی از تأثیرپذیری مسلمانان از فرهنگ و صنعت مسیحی آن مناطق یا قدرت شمشیر مسلمانان دانسته یا حتی در موارد عدیده‌ای، با استفاده از قدرت بیان، حقایق به‌گونه‌ای خاص مطرح شده است، مانند «فیلسوفان دهان بسته بودند یا از روی ناچاری سخنانی می‌گفتند که مورد قبول و احترام عامه باشد.

تعدادی (البته تعداد بسیاری) کتاب، بیرون کشیده باشد، حجم مطالب، عمق آنها و دقت نظر در بیان جزئیات تاریخی، گویای تلاش و زحمت فردی است که نادیده می‌توان فهمید مصمم بوده و به هدفش ایمانی مطلق و انگیزه‌ای زایدالوصف داشته است.

نگرش دورانت در مورد تمدن اسلامی به دول امیه (نود و دو سال) بنی عباس (پانصد و بیست و چهار سال) مربوط می‌شود. او این زمان شش قرن را عامل اصلی تمدن دنیای اسلام و تأثیرگذار بر غرب می‌داند. بیشتر منابع مورد استفاده او در تألیف تاریخ تمدن، از طریق پیروان این خلفاً نگاشته شده است.

انصافاً او آن قدر دقیق و موشکافانه به بررسی در تاریخ پرداخته که مایه حیرت است. خصوصیات افراد، حتی آناتی که تأثیر چندانی در زمانه خود نداشته‌اند، اعم از خلقيات و خصوصیات جسمانی آن‌ها را چنان ذکر کرده که گویی چند صباحی را با آن‌ها زیسته و به‌خوبی به ایشان آشناست. وقتی از هنر، صنایع و فنون قلم بر کاغذ می‌ساید، باز همین دقت نظر در او مشاهده می‌شود. برای نمونه، در صفحه ۲۰۰ از جلد چهارم کتاب، وقتی درباره بازار مکاره عکاظ نزدیک مکه سخن به میان می‌آورد، حتی روپیه‌های آن را نادیده نمی‌گیرد.

البته او خود را نه یک مورخ، که یک محقق می‌داند و ذکر می‌کند که اهل تعصب و پیش‌داوری نیست و حقایق را آن گونه که هست بیان کرده است. «محقق اگر به حکم روابط محکم خویش متعلق به کشورش است، در عین حال احساس می‌کند که جزو تبعه عقل است که دشمنی و مز نمی‌شناسد و اگر در اثنای مطالعات خود تابع تعصبات سیاسی یا تعصبات نژادی یا خصومت‌های دینی باشد، شایسته عنوان خود نیست» (دورانت، ۱۳۸۰، ج: ۴: ۴۳۵).

ویل دورانت در بخش اسلام این کتاب ریزترین پیشرفت در صنایع، خصوصاً در معماری بلاد اسلامی اعم از اشبلیه، طلیطله یا غربانه را چنان مطرح می‌کند که گویی خود را در این افتخارات و در این شکوه و زیبایی شریک می‌بیند، ولی وقتی از ظرف‌کاری و تزئینات ساختمان، به‌جای توجه به محکم‌کاری و قوت آن، سخن به میان آورده یا نقشه نامأتوس معماری کاخی در غربانه را می‌بیند، مثلاً در صفحه ۴۰۵، از لفظ «غم‌انگیز» استفاده می‌کند که نشان می‌دهد آن پیشرفت‌ها و آن تمدن و این افول و کاستی‌ها، همه را، از نظر گذرانده و تأثیر پذیرفته است یا در مورد یکی از اعجوبه‌های تاریخ تمدن اسلامی، یعنی ابوریحان بیرونی، می‌نویسد: «او فیلسوف، مورخ، جهانگرد، جغرافی دان، زبان‌شناس، ریاضی دان، منجم، شاعر و عالم طبیعت‌بود و در همه‌ای رشته‌ها آثار معتبر و تحقیقات مهم ابتکاری

مطرح شده در کتاب از پیش آشنا باشد، بهتر می‌تواند رشتۀ داستان حاضر را بیابد» (دورانت، ۵۵).

هرچند کتاب ویل دورانت، به گونه‌ای مؤثر و با بهره‌گیری از مقدمات خاص، نتایج خاصی هم به دست می‌دهد که بر خواننده‌فارس، عرب و لاتین تأثیر خود را خواهد گذاشت، او خود در صفحه ۲۲۷ کتاب آورده «مورخ نمی‌تواند بگوید که دینی بر حق یا باطل است. وی اطلاعات کامل برای قضایت را از کجا بیاورد؟ وی بیشتر کار او به آنچه مایه ظهور آن دین و پیشرفت‌های آن در میان مردمان شده می‌پردازد». اما این سخن زمانی صحیح است که او نیز تمام وقایع تأثیرگذار آن واقعه را ذکر و برداشت سره از ناسره را به خواننده واگذار کند و این در حالی است که در تاریخ تمدن ویل دورانت تمام جزئیات را با گروه همراهش بررسی کرده و ریزه‌کاری‌هایی چون پریدن دانه‌انار در حلقت را در کتابش آورده است، اما هم او وقتی به برخی واقعیات مسلم و تأثیرگذار تاریخ اسلام رسیده، دم فروپسته و قلم در کشیده است.

در مورد خلیفۀ دوم می‌گوید: او مردی تندخو و در عین حال داوری خونسرد بود. پسرش را به خاطر خوردن شراب آن قدر زد تا جان داد و او کسی بود که به تجمل زندگی خود به دیده تأسف می‌نگریست (یعنی از آن زندگی تجملی خود راضی نبود) و در چند خط بعد، به سورایی که سفارش برپایی آن را کرده و تا قیامت تأثیر سو آن باقی است، اشاره‌ای اندک کرده است، اما از جزئیات و شرایط فضاحت بار آن و حتی نقش عبدالرحمن بن عوف، کلمه‌ای به میان نیاورده است! (دورانت، ج ۴: ۲۴۶).

وقتی در مورد جریان شورش مردم علیه عثمان می‌نویسد، مطالب به گونه‌ای است که خواننده بی‌اطلاع فقط می‌تواند دو کس را عامل قتل (عثمان) بداند: ۱. عبدالله بن سبأ یهودی مجھول الهویه^۲. ۲. حضرت علی(ع). و در نهایت موضوع با این جمله تمام می‌شود: «سپس علی خلیفه شد؛ یعنی علی(ع) آنچه را خواست کرد تا خلیفه شد.»

در ماجراهی شهادت حضرت علی(ع)، تنها قطره‌ای از واقعیت از زیر قلم او به بیرون نشست می‌کند: «بدین‌سان اشرافیت قریش بر هاشمیان که خاندان پیامبر بودند غلبه یافت» (دورانت، ج ۴: ۲۴۸). این لفظ هاشمیان در حالی به کار رفته که در صفحات پیشین اشاره‌ای به وجود آنان، حرف و حق آنان نشده و علی(ع) تنها یک اسم برای یک فرد کاملاً معمولی و با یک اشاره داماد پیامبر(ص) است با همه کنکاشی که او درباره تاریخ اسلام داشته است، اما هم او در چند سطر بعد، به دو تهمت بزرگ در مورد امام حسن(ع)،

هر کس از دین اسلام بد می‌گفت، سزايش مرگ بود. گرچه خلفای قطبیه مردمی آزادمنش بودند، کشیشان مسیحی احیاناً در خیابان‌ها از مسلمانان ناسزا می‌شنیدند» (دورانت، ج: ۳۸۲)، بهنظر شما کار کرد کلمۀ «احیاناً» در این جمله چیست؟ جز اینکه در عین برائت مؤلف از بی‌سند بودن این مطلب، اصل جمله بر ذهن خواننده با هر تأثیری می‌نشیند. ویل دورانت در تاریخ تمدنش، بارها ضمن بیان وقایع تاریخی، نظر و تحلیل خود را آورده است، به طوری که می‌توان گفت او می‌داند چگونه بگوید و چه چیز را کجا بگوید یا اینکه چه چیزی به فراموشخانه بسپارد. در صفحه هفتم سخن مترجم آمده است «ویل دورانت در یک جمله نیش و نوش و طنز و تحسین را جمع می‌تواند بکند». که البته این به زعم مترجم محترم یک حسن و به زعم نویسنده مقاله برای تاریخ‌نگار یک عیب و یک چرخش عمدی قلم برای رسیدن به هدفی خاص است.

البته مترجم محترم برخی اشتباهات مؤلف را در پاورقی و یادداشت‌های پایان هر فصل توضیح می‌دهد و گاه با صراحة مطرح می‌کند که سخن مؤلف وهم‌انگیز یا مشوش است (ص ۲۰۷)، اما بهنظر می‌رسد ذکر همه موارد خطأ و اشتباه، نه در حوصله خواننده است و نه ارزشی برای کتاب باقی می‌گذارد؛ هرچند برخی توضیحات مترجم محترم نیز چندان واضح نیست، مانند توضیح این جمله که «پیامبر وفات یافت و جانشینی برای خود تعیین نکرد». زیرنویس با نوعی گمانه‌زنی همراه است و هیچ شفافیت و روشنگری که یکی از کاربردهای پاورقی است، در آن وجود ندارد. در این باب، میان فرقه‌های مسلمانان اختلاف هست. بهنظر شیعه، پیامبر علی(ع) را به جانشینی خود تعیین کرد» (دورانت، ج ۴: ۲۴۱). و هنگامی که در صفحه ۲۷۶ از عقیده به بازگشت عیسی بن مريم(ع) سخن گفته شده است، در پاورقی آمده این‌ها از افسانه‌های رجعت است... که لفظ «افسانه» با آیات قرآن درخصوص رجعت منافات مستقیم دارد.

نقد محتوایی

تاریخی معیوب و ناقص از اسلام و تشیع

البته ما در صورتی می‌توانیم درخصوص نقص یا کمال این مطلب نظر بدھیم که دست کم یک مطالعه کلی در مورد تاریخ و جزئیات آن داشته باشیم و بتوانیم مقایسه‌ای با متون اصلی تاریخ اسلام و موضوع بحث، یعنی جایگاه شیعه، انجام دهیم. مؤلف خود چنین می‌گوید: «در صورتی که خواننده با مطالب

ویل دورانت تمام جزئیات را با گروه همراهش بررسی کرده و ریزه‌کاری‌هایی چون پریدن دانه‌انار در حلقت کسی را در کتابش آورده است، اما هم او وقتی به برخی واقعیات مسلم و تأثیرگذار تاریخ اسلام رسیده، دم فروپسته و قلم در کشیده است

در ماجراهی شهادت حضرت علی(ع)، تنها قطره‌ای از واقعیت از زیر قلم او به بیرون نشست می‌کند: «بدین‌سان اشرافیت قریش بر هاشمیان که خاندان پیامبر بودند غلبه یافت»

او می‌گوید، قرآن و پیامبر(ص) به تحریف آیینه‌یهود و مسیحیت معتقد‌هستند ولی در جای جای این مبحث، به شباهت و از آن مهم‌تر تأثیرپذیری بلاشک اسلام از یهودیت اشاره می‌کند و شاهد مثال‌های متعدد در این باب ذکر می‌کند

و یا دقت کنید «محمد از الهیات، اخلاقیات و مراسمه را با آموزش‌های خود درباره شیطان، مناسک حج و تشریفات کعبه درآمیخت و اسلام را پدید آورد» (دورانت، ۴: ۲۳۹). یا در همان صفحه آورده است، از قرآن می‌توان دریافت که وی مسیحیت را به خوبی نمی‌شناخت و اطلاعات خود را در این زمینه از طریق نسطوریان ایرانی به دست آورده بود... به علت همین اطلاعات ناقص است که مریم مادر عیسی، با مریم خواهر موسی در قرآن، یکی شمرده شده است.

نتیجه‌گیری

با این نیم‌نگاه به کتاب تاریخ تمدن، بار دیگر اذعان می‌شود که ویلیام جیمز دورانت، با دقت و موشکافی تحسین برانگیزی، عمر خود را در راه ثبت و ضبط تاریخ تمدن انسان، از ابتدایی ترین مراحل زندگی بشر تا عصر ناپلئون صرف کرده است که به قول ناشر و مترجم در صفحه ششم، «خود دایرةالمعارفی از اطلاعات درباره تمدن محسوب می‌شود».

در این کتاب، از مؤسسه عالی در نیویورک، مدرسه عالی الهیات یهود در آمریکا برای تصحیح متون مربوط به یهود، از مدرسه علمی در کلمبیا برای تصحیح متن تمدن اسلامی، و از دانشگاه کمبریج، کتابخانه لوس‌آنجلس و کتابخانه کنگره تشكروقدردانی می‌کند، ولی جای خالی تاریخ‌نگاران مسلمان ایرانی و شیعی در آن مشهود است و متأسفانه به این ابهام که حذف و غفلت آگاهانه‌ای در کار بوده است، دامن می‌زند.

اری، آنچه از محتوای متن برمنی آید این است که ویل دورانت قبل از اینکه مورخ و نویسنده باشد، سیاستمداری آشنا با فوت و فن محاوره و تأثیر جادوی کلمات است؛ سیاستمداری که می‌داند چه می‌گوید و از همه مهم‌تر چرا می‌خواهد بگوید، و با این اوصاف، نقضان و خلل در ارائه تاریخ مربوط به اسلام و نادیده گرفتن هویت شیعه در کتاب او، به‌نظر تعمدی و غیرطبیعی می‌نماید. در حالی که این تاریخ‌نگار از ریزترین جزئیات تاریخ مسلمانان فروگذار نکرده است، این اغماض، درخور توجه، سؤال و بررسی موشکافانه و تحلیلی افزون‌تری است.

در پایان شایسته است که استادان و دییران محترم تاریخ و معارف اسلامی به این مهم توجه داشته باشند و در پژوهش‌های دانشجویی و دانش‌آموزی، علاوه بر این کتاب، از منابع تکمیلی اسلام و تشیع، همراه با تحلیل موضوعات مربوطه، بهره‌مند شوند تا برای نسل آینده سوء‌برداشت مبنی بر ناچیزانگاری تشیع در تاریخ اسلام که در این کتاب کاملاً موضوعیت دارد، ایجاد نشود.

به شکلی مسلم و قطعی، اشاره‌ای ضمنی می‌کند^۳ و متأسفانه اینجا نیز سوگیری گزینشی، در بیان حقایق صدر اسلام و شخصیت ائمه اطهار(ع)، به خوبی قابل درک است.

جالب توجه اینکه وقتی از امام حسین(ع) می‌گوید، از پیروان مخلص او یاد می‌کند و سپس فوراً به تطمیع امام حسین(ع) توسط مردم کوفه اشاره می‌کند که اگر کوفه را مقر خود کنی، ما تو را در خلافت تأیید خواهیم کرد، و در مورد ایشان، به موضوع غم‌بار چوب زدن بر دهان و دندان مبارک پس از شهادت سخن به میان آورده و این نشانگر آن است که او ماجرا را بررسی کرده، اما همه واقعیت و اصل آن و اتفاقات پیش و پس آن و آن باران مخلص را به کل فراموش کرده است و حذف آن را جایز شمرده است.

علاوه بر این، او در بیان تاریخ فرنگ و تمدن اسلامی، گاه مطالبی را مطرح می‌کند که علاوه بر تأسف، شبهه خواننده را در قصد واقعی ویل دورانت در بیان حقایق دوچندان می‌کند: «از جوانی محمد(ص) اطلاعات کمی داریم، ولی داستان‌هایی که درباره او روایت می‌کنند به ده‌ها مجلد می‌رسد» (دورانت، ۱۳۸۰، ۴: ۲۰۷). اما آیا تاریخ چیزی جز بیان روایات و سخنان رسیده از گذشتگان است؟

توصیفاتی که او از حضرت محمد(ص) می‌کند، گاه حضرت را تا حد یک مرتاض هندی و بودای مقدس که البتة خود و یارانش شمشیری در کمر داشتند معرفی می‌کند. به‌زعم او، محمد(ص) «مردی است که هر چه دارد برگرفته از یهود و مسیحیت است، حتی قرآن» (۲۱۵-۲۱۶).

او می‌گوید، قرآن و پیامبر(ص) به تحریف آیین یهود و مسیحیت معتقد‌هستند ولی در جای جای مبحث، به شباهت و از آن مهم‌تر تأثیرپذیری بلاشک اسلام از یهودیت اشاره می‌کند و شاهد مثال‌های متعدد در این باب ذکر می‌کند. از جمله لفظ بسم الله الرحمن الرحيم را بالفاظ تلمود مقایسه و لفظ اقتباس را در مورد آن و برخی آیین‌ها و دستورات اسلامی استفاده می‌کند و سپس نتیجه‌گیری او چنین است که، محمد(ص) آموزش‌هایش در مسیر سفر به سوریه یا هر روش دیگر را، بعدها به نام دین مطرح کرده است. البته این طرز فکر در برداشت او از دین به معنای عام و شخصیت انبیای الهی در سایر بخش‌های تاریخ تمدن، به علت نوع بینش و جهان‌بینی ویل دورانت، قابل مشاهده است.

و حتی تعطیلی روز جمعه را محمد(ص) به این علت پذیرفته که اصولاً تعطیلی شنبه یهودیان را خوش می‌داشته، پس با اندکی تغییر جمعه را تعیین کرده است (ص ۳۳۸).

پی‌نوشت‌ها

- رجعت براساس آیات قرآن (نمل ۸۳ و ۸۷، کهف ۴۷ و غافر ۱۱) از پیروگی‌های مذهب شیعه است و استفاده از کلمه افسانه‌توبوست مترجم جای اشکال است.
- رجوع شود به عبدالله سپا و دیگر افسانه‌های تاریخی، عسکری، سیدمنتفی.
- دریافت مستمری از معاویه و بهتان مزاوج و مطلق بودن امام علیه‌السلام.

منابع

- دورانت، ویلیام جیمز، تاریخ تمدن (عصر ایمان)، ترجمه ابوطالب صارمی، ابوالقاسم پایندہ و ابوالقاسم طاهری. نشر شرکت انتشارات علمی و فرهنگی. تهران، ۴: ۱۳۸۰.
- فرشی، راهنمای تاریخ تمدن ویل دورانت. نشر اقبال. تهران. ۱۳۵۹.



دانش آموز مقید به نوشته کتاب می شود و این خوب نیست

پای صحبت دیران دینی و قرآن شهر چابهار

یونس باقری
مهردادی مروجی

اشاره

مثل اینکه نوار گذاشته باشند. بعد از خودشان می خواهم که تک تک بخوانند.

جایی را که شما خوانده اید از بچه ها می خواهید که دوباره بخوانند؟

اربابی: بعضی وقت ها می بینم که آیه سخت است، تکرار می کنم.

چقدر از وقت کلاس شما را درس قرآن می گیرد.

اربابی: ۱۵ تا ۲۰ دقیقه. بیشتر از این نمی شود.

ترجمه را چه می کنید؟

اربابی: ترجمه را به دانش آموز می دهم. آن ها را گروه بندی می کنم. وقتی دانش آموز ها نظر شان را بیان کردند، من هم نظرم را در آخر می گویم و آن نتیجه نهایی را در برگه یا دفتر های ترجمه یادداشت می کنم.

بخش معارف را چه می کنید؟

اربابی: درخصوص معارف نکات مهم را لابه لای تفسیر آیات توضیح می دهم.

اگر شما مؤلف کتاب بودید، چه چیز هایی را در کتاب

می گنجانید که جایشان الان در کتاب خالی است؟

اربابی: در بخش قرآن من از حرکت گذاری

موضوع گفت و گوی این نشست نقد و بررسی کتاب های دینی و قرآن دوره متوسطه است که در

استان سیستان و بلوچستان، شهرستان چابهار با حضور آقایان حاج مولوی روشنیل، دبیر عربی و قرآن و امام

جمعه موقت این شهرستان، متکی؛ حسین شهداوی و سرکار خانم ها اربابی و میری برگزار شد. در این

گفت و گوی صمیمی همکاران با توجه به بافت منطقه استان سیستان و بلوچستان مواردی را به منظور اصلاح و

بهبود کیفیت تدریس درس دینی و قرآن دوره متوسطه مطرح کرده اند که امیدواریم مورد توجه خوانندگان عزیز

قرار بگیرد. با هم متن این مصاحبه را می خوانیم.

* * *

خانم اربابی، فرض کنید که وارد کلاس می شوید و یک درس جدید از کتاب دینی و قرآن می خواهد تدریس کنید. لطفاً مراحل تدریس است را بفرمایید.

اربابی: درس را با تلاوت از کتاب شروع می کنم. اول خودم برای آن ها قرائت می کنم و آن ها گوش می دهند؛

ناراضی هستم.

به رسم الخط انتقاد دارید؟

اَرِبَابِي: نه، رسم الخط خوب است، ولی در علائم وقف، دانش آموز نمی داند در این آیه که می خواند کجا وقف لازم است.

پس شما درباره رسم الخط حرفی ندارید و فکر می کنید که علائم وقف جایشان خالی است؛ مانند همان علائم سجاوندی.

اَرِبَابِي: بله.

به نظر شما بهجای علائم وقف سجاوندی مثل صلی، قلی و... نقطه و ویرگول و دو نقطه و علامت سوال باید چطور است؟

اَرِبَابِي: آن وقت با رسم الخط قرآن ما فرق می کند. مشکل خاص ما در اینجا این است که اکثر دانش آموزان در خانه هایشان کتاب های زبان اردو و پاکستانی را دارند و رسم الخط فارسی قرآن وجود ندارد.

پس رسم الخط کتاب های درسی ماراچه های چابهار در خانه هایشان ندارند و از آن استفاده هم نمی کنند.

مُتَكَىٰ: بله، بیشتر در محدوده نوار مرزی این طور است؛ مثلاً در کنار سراوان، زابل و چابهار. چون اکثر این ها در اینجا یک خانه و در پاکستان هم یک خانه دارند و اعتقاد خاصی نسبت به قرآن دارند. اکثر اهم قرآن را هدیه می دهند.

آیا پیش آمده است که دانش آموزی نسبت به خط کتاب های دینی و قرآن اشکالی بگیرد و بپرسد چرا این ها با هم یکی نیستند؟

اَرِبَابِي: بله، و من در کتاب درسی آن ها برایشان توضیح می دهم که این ها چه تفاوت هایی با هم دارند.

آقای شهدادی، شما چه روشی را در تدریس دارید؟
شهدادی: بنده از همین شیوه استفاده می کنم. باید اضافه کنم که شیوه و روال فرائت قرآن خیلی خوب است. امیدوارم در سال های بعد هم همین روال دنبال شود و قرآن و دینی از هم جدا نشوند.

آیا موافقید که آموزش و پرورش برای درس های دینی و قرآن دو کتاب آماده کرد؟ نظرتان درباره این کار چیست؟

مُتَكَىٰ: من مخالفم.

اَرِبَابِي: من هم مخالفم.

آیا مایلید دلایل مخالفتتان را بفرمایید؟

مُتَكَىٰ: همین کاری که الان انجام می شود، درست است. هر درسی می آید، آیانی را مطرح می کند و براساس آن آیات مطالب درسی را راهه می دهد که این خیلی عالی است. قبل این طور نبود.

یعنی این دو تا یکی بمانند؟

مُتَكَىٰ: ما بر همین روش تأکید داریم.

حاج آقای روشنده شما بفرمایید.

روشنده: نظر من با آقای مُتَكَىٰ یکی نیست. به نظر بنده، بهتر است قرآن کریم را جدا تدریس کند و این دو درس با هم نباشند. برای اینکه روان خوانی و روحانی

در این کتاب، چون مباحث مفهومی و تلاوت قرآن کریم با هم تلفیق شده اند، یعنی هم تفسیر و معارف و هم تلاوت و روان خوانی با هم آمده اند، اینها همه تحت الشاعع معارف معارف قرار گرفته اند، و دانش آموز کمتر به تلاوت و روان خوانی توجه می کند.

حاج آقا، اگر قرار باشد شما این کتاب را بازنویسی کنید، در بخش قرآن چه کارهایی می کرید که جا افتاده است و باید بیاید؟

روشنده: به نظر من چیز خاصی جانیفتداد است. تنها چیزی که کم داریم، کم اعتنایی و کم توجهی بعضی از دانش آموزان ما به قرآن کریم است.

الآن بین دانش آموزان اهل تسنن همین کتاب تدریس می شود؟

روشنده: ضمیمه ای دارد که مباحث فقهی است و جدا تدریس می شود.

خانم اربابی فرمودند که قرآن هایی که بچه ها در خانه ها یا مسجد ها دارند، رسم الخط کتاب های ما را رعایت نکرده است. حاج آقا روشنده شما بفرمایید که آیا این رسم الخط با رسم الخطی که در قرآن های این منطقه وجود دارد، تعارضی پیدا می کند؟

روشنده: نه. به نظر من تعارض ندارد و فقط تفاوت های جزئی وجود دارد.

خوب سر کار خانم میری، شما بفرمایید به کلاس که وارد می شوید، چه می کنید. ممکن است روش تدریس شما با دوستانت دیگر تفاوت داشته باشد.

میری: وقتی وارد کلاس می شوم، از آیات شروع می کنم. اول خودم می خوانم و بعد از دانش آموزانی که ممتاز تر هستند و تمایل دارند که آیات قرآن را بخوانند، کمک می کیرم. آیات که تمام می شوند، شروع می کنیم به ترجمه آیاتی که جلسه قبل گفته بودم، دانش آموزان با ترجمه ای که در خانه نوشته اند، سر کلاس می آیند. بعد از اینکه بچه ها آیات را خوانند، آن ها را گروه بندی می کنم و سرگروه و زیر گروه تعیین می کنم. سرگروه ها در جایگاه من قرار می گیرند و از زیر گروه ها آیات را می پرسند.

خانم میری، حاج آقا روشنده فرمودند که بخش آیات تحت الشاعع بخش معارف قرار گرفته است. به نظر شما وزن بخش قرآن نسبت به معارف کمتر شده یا بیشتر است؟

میری: فرمایش آقای روشنده تا حدودی درست است.

خانم میری، به نظر شما در بخش قرآن کتاب ها چه چیزی از قلم افتاده است و باید اضافه شود تا بخش قرآن

این کتاب تکمیل تر شود؟

مُتَكَىٰ: اگر دانش آموزان ما در روان خوانی مشکل دارند، این مشکل برمی گردد به دوره ابتدایی و متوسطه اول.



- هماهنگی درس‌های آن کم است.**
- منظور تان را از هماهنگی بفرمایید.**
- اربابی:** مثلاً در درس اول نیازمندی موجودات هستی به خداوند آمده است. در قسمت آیات درس، با توجه به اینکه فرائت هم هشت نمره دارد و ما باید یک سوره را هم کار کنیم، دو ساعت وقت، با این مطالب درسی اصلاً هماهنگی ندارد. تازه تعداد آیات درس نیازمندی، هم کم است یا آیات درس دوم کم‌اند. مثلاً می‌گوید: «قل هو الله أحد». من از دانش آموز چه چیزی را امتحان بگیرم؟ این آیه را که حفظ است. آیات آن قسمت را بیشتر کنند و بحث قل هو الله أحد را هم چون همه دانش آموزان بلد هستند، در متن قسمت معارف بیاورند. ما آیات توحید در ولایت یا توحید در مالکیت را کم داریم. ما بحث‌های خیلی شیرینی داریم. واقعه بحث‌های سال چهارم با سن بچه‌های این دوره متناسب است؛ چه برای پسر چه برای دختر، اما دبیر وقت کم دارد.
- حاج آقا روشنل، سر کلاس دینی و قرآن شما چه اتفاقی می‌افتد؟** الان فقط اهل تسنن به کلاس شما می‌آیند یا شیعه‌ها هم هستند. چه روشی برای تدریس دارید؟
- روشنل:** در بعضی از مدارس و کلاس‌ها فقط اهل تسنن هستند، ولی کلاس اول که در دبیرستان امام علی(ع) تدریس می‌کنم، ترکیبی از شیعه و سنی حضور دارند. روش من در تدریس دینی و قرآن این است که ابتدا خودم یکبار آیات را وران برای دانش آموزان می‌خوانم، بعد بین بچه‌ها، از افرادی را که خوش صدا هستند و تسلط بیشتری بر قرآن کریم و روان‌خوانی آن دارند، کمک می‌گیرم تا چند نفر از آن‌ها بخوانند و بقیه گوش کنند. در بعضی از کلاس‌ها بجهه‌ها می‌گویند شما بخوانید ما با شما هم خوانی می‌کنیم. من می‌خوانم آن‌ها جواب می‌دهند. بعد از این کار به سراغ ترجمة آیات و تکمیل ترجمه می‌روم، البته قبل از اینکه آیات را ترجمه و تکمیل کنیم، من به بچه‌ها می‌گویم توضیحاتی را که در زمینه تکمیل ترجمه آمده، مرور کنند تا آمادگی داشته باشند. بعد می‌گوییم آیه را ترجمه کنند و از دوستان کمک می‌گیریم و در نهایت هم من به آن‌ها ترجمة نهایی را می‌گویم و به همین نحو جلو می‌روم.
- حاج آقا اگر شما به عنوان یک مؤلف بخواهید برای پایه‌های اول، دوم و سوم دبیرستان کتاب درسی بنویسید، این سه کتاب را چه طور می‌نویسید؟** چه چیزهایی را در آن وارد می‌کنید؟
- روشنل:** به نظر من همین کتابی که نوشته شده است، با نجام اصلاحاتی که دوستان گفتند، کتاب خوبی می‌شود. اگر پیام آیات زیر هر آیه آورده شود، کفايت می‌کند. کمبودی که ما داریم، متأسفانه در خود معلم‌های است. یعنی احساس می‌شود در مواردی خود معلم در روان‌خوانی و روحانی قرآن ضعف دارد.
- اربابی:** بله، به عقیده‌من هم بعضی از معلم‌ها خودشان در روحانی مشکل دارند. ما در این مورد
- اگر در ابتدایی و متوسطه اول درست کار شود، این روش، یعنی روش تلفیقی، خیلی عالی است.
- يعنى گلایه شما این است که دانش آموزان توانایی‌های لازم برای خواندن قرآن را در دوره متوسطه دوم ندارند؟**
- متکی:** بله، همین‌طور است. مسئله دیگر این است که همکاران ما آنچه را که مؤلفان کتاب در نظر گرفته‌اند، اجرانمی‌کنند.
- شاید دلیلش این باشد که همکاران روش تدریس نمی‌دانند.**
- متکی:** بله، درست است. از خانم میری سؤال کردید که اگر شما مؤلف کتاب بودید، چه می‌کردید. به نظر من خوب بود در پایان هر قسمت پیام آیه آورده شود. جای ترجمه آیه هم حالی است. بیشترین مشکل را دانش آموزان مادر پیام آیه دارند.
- می‌توانید بیشتر توضیح بدهید؟**
- متکی:** دانش آموزان نمی‌توانند پیام آیه را استخراج کنند.
- آقای روشنل شما هم همین نظر را دارید؟**
- روشنل:** بله، قوه استباط آن‌ها ضعیف است.
- آقای روشنل، شما به زبان خودتان بفرمایید.**
- روشنل:** چون دانش آموز معانی آیات را به درستی درک نکرده است و روی تلاوت قرآن هم تسلط ندارد، در قسمت استخراج پیام آیه دچار مشکل می‌شود.
- خانم اربابی شما چه طور؟**
- اربابی:** من هم کاملاً موافق هستم. دخترها هم این مشکل را دارند و خیلی هم جدی است.
- متکی:** وقتی آیه را آوردن، این پیام را زیر آن بیاورند. دانش آموزان فکر می‌کنند که وقتی ما پیام را می‌دهیم، حتماً باید خود سوره و آیه آن را بدانند. الان دانش آموزان ما با ترجمه خیلی راحت‌تر هستند. همان‌طور که ترجمه را حفظ می‌کنند، پیام را هم می‌خواهند حفظ کنند. البته برای نمره می‌خواهند حفظ کنند. ما باید آن‌ها را سوق بدھیم به سمت یادگیری، چون یادگیری پایداری بیشتری دارد و کمتر فراموش می‌شود.
- خانم اربابی شما می‌خواستید درباره موضوعی صحبت کنید. لطفاً بفرمایید.**
- اربابی:** می‌خواستم بگویم عالمت گذاری‌ها دقیق‌تر باشد و یک راهنمایی داشته باشیم که این آیه تمام شد؛ حالا با خط تیره باشد یا نماد دیگری. حداقل دانش آموز باید متوجه شود که اینجا که وقف می‌کند، حرکت آخر کلمه چه تغییری می‌کند.
- این‌ها را در دوره ابتدایی به بچه‌ها یاد می‌دهند. آقای متکی هم گفتند، مشکل اصلی این است که دانش آموزان در واقع با آن توانایی که لازم است، وارد دبیرستان نمی‌شوند.**
- اربابی:** اما سال چهارم دبیرستان وزن آیات و

**چون دانش آموز
معانی آیات را
به درستی درک
نکرده است
و روی تلاوت
قرآن هم تسلط
ندارد، در قسمت
استخراج پیام
آیه دچار مشکل
می‌شود**

خواسته‌هایی داریم که ای کاش مسئولین واقعاً آن‌ها را پیگیری کنند. ما همکارانی داریم که یا تجربه ندارند یا کم تجربه هستند. خوب است برای تقویت بنیة علمی آن‌ها کلاس‌های ضمن خدمت بگذارند.

☞ قرار است بچه‌ها در دوره دبیرستان تدبیر در قرآن را یاد بگیرند به نظر شما در کتاب فعلی چه قدر داش آموزان می‌توانند به تدبیر برستند و روش تدبیر در قرآن را بیاموزند.

☞ متنکی: از نظر بندۀ باز بر می‌گردد به کار کرد دبیر ما. یعنی دبیر چه طور با دانش آموز خود کار کند.

☞ شما به موضوع دبیر اشاره می‌کنید، اما ظرفیت این کتاب چقدر است؟

☞ متنکی: خود کتاب موفق است، اما شرط‌ش این است که دبیر بتواند آنچه را که مؤلف کتاب خواسته است، اجرا کند. اگر بتواند آن روش را اجرا کند، حدوداً ۸۰ تا ۹۰ درصد بچه‌ها می‌توانند تدبیر را یاد بگیرند. البته ما متأسفانه دانش آموزانی داریم که در اول دبیرستان سواد نوشتند و خواندن فارسی را هم ندارند. همکار سریار معلم به یک روستا می‌رود و ینچه پایه را درس می‌دهد. این دانش آموز بالا می‌آید و به دبیرستان می‌رسد. چه انتظاری داریم؟

☞ خانم میری شما چه طور؟

☞ میری: کتاب خوب است. بستگی به دبیر دارد.

☞ روشندل: نظر من هم مساعد است. در حد استعدادی که دانش آموزان ما دارند، خود کتاب توانایی اش را دارد. البته تدبیر در قرآن مراتب دارد.

☞ همکاران در موضوع کتاب بحث دیگری ندارند.

☞ متنکی: از نظر من کتاب دینی و قرآن ۱ برای دانش آموز اول دبیرستان خیلی سنگین است. مطالبش در عین حال که مفید است، سنگین است.

☞ اربابی: این کتاب از نظر درس قرآن خوب است، ولی از نظر معارف حرف آفای متنکی صحیح است.

☞ روشندل: مشکل اینجاست که مثلاً دبیر ما وقتی که تدبیر می‌کند، به تعریف ایمان که می‌رسد، به دانش آموزان می‌گوید زیر آن خط بکشید. در نتیجه دانش آموز مقید به نوشتۀ کتاب می‌شود و دیگر خودش فکر نمی‌کند. این مشکلی است که در اینجا احساس می‌شود. دانش آموزان به ما می‌گویند آقا به ما سؤال بگویید. وقتی هم که سؤال می‌دهیم می‌پرسند: جوابش از کجا تا کجاست؟ این باعث شده است که فکر دانش آموز به مطالب کتاب محدود شود.

☞ میری: در درس صفات ثبوّتی و سلبی که چهار پنج صفت از هر کدام در کتاب آمده است، به بچه‌ها گفتم که برای جلسه بعد به عنوان تحقیق در مورد همین دو نوع صفت از کتاب یا اینترنت مطلب بیاورند. بچه‌ها وقتی مطالب خود را آورده‌اند، مباحث برای آن‌ها خیلی بهتر جا افتاد و با این کار دیگر مطالب فقط مختص همان چند کلمۀ داخل کتاب نبود و خیلی گسترده‌تر شد. بعد هم دانش آموزان مطالب را سر کلاس خواندند و مطرح شد که صفات ثبوّتی و سلبی این است. به این ترتیب بچه‌ها

در تعریف ایمان مشارکت کردند.

☞ برای اینکه دبیر دینی و قرآن ارتقا پیدا کند و صلاحیت‌هایش بهتر شود، همکاران چه توصیه‌هایی دارند؟

☞ متنکی: اولین کار، آموختن روش تدریس و کلاس‌داری است. آنچه را که هدف ما بوده است، باید در کلاس پیاده کند. باید دانش آموز را وارد بحث کند و به مشارکت وا دارد.

☞ روشندل: من هم با نظر آفای متنکی موافقم. اضافه بر آن، کلاس‌های آموزش ضمن خدمت بگذارند تا به ما کمک شود.

☞ اربابی: بندۀ همین نظرات را قبول دارم و دیگر اینکه همکاران تجربیات خود را که در این چند سال به دست آورده‌اند برای دیگران بگویند تا کسانی که در درس دادن هر یک از مباحث مشکل دارند، از این تجربیات استفاده کنند. متأسفانه در خیلی از جاهای سیستان و بلوچستان همکاران درس‌های غیرمرتبط تدریس می‌کنند.

☞ متأسفانه در کل کشور این گونه است و زمان می‌برد تا درست شود. اغلب همکاران گفتند که خودشان سر کلاس می‌خوانند و بعد می‌بینند که کدام یک از بچه‌ها بهتر می‌خواند، به او هم می‌گویند که بخواند. سر کلاس معلم بد نیست بخواند، ولی نخواند هم اشکالی ندارد. یا دانش آموز خوش‌صدا و آنکه بلد است بخواند، چرا بخواند؟ باید آن دانش آموزی بخواند که از همه ضعیفتر است. یعنی برای تعلیم راندگی کسی پشت فرمان می‌نشینند و راندگی می‌کند که توانایی ندارد. اینجا سر آن دانش آموزی بی‌کلام می‌ماند که بلد نیست. خجالت هم می‌کشد معلم هم به او نمی‌گوید که بخواند.

☞ روشندل: ما اول که تدبیر می‌کنیم، این کار را انجام می‌دهیم و گرنۀ روزهای بعد از تک‌تک دانش آموزان می‌پرسیم. این فقط صرف‌ای راهنمایی دانش آموز نایبلد است. یعنی اول ما به او یاد می‌دهیم که این طور بخوان و بعد از او می‌پرسیم.

☞ میری: می‌گویید که اولویت‌بندی کنیم که فقط دانش آموزان ضعیف بخوانند و آن‌هایی که خوب می‌خوانند، نخوانند.

☞ اصل حرف بندۀ این است، سر کلاس قرآن

دانش آموزی باید بیشتر از همه بخواند که از همه ضعیفتر است و دانش آموزی که بلد است، باید کمتر از همه بخواند. اما اینکه ضعیف است باید خیلی تلاش کند. دانش آموزی که غلط دارد، نیازی نیست که همه غلط‌های او را بخواهیم در یک جلسه تصحیح کنیم. به حال باید قرائت در خدمت مفاهیم و مفاهیم در خدمت قرائت باشد.

☞ متنکی: رمز موفقیت ما پرسش در هر جلسه است. بندۀ برای تمام همکاران نوشته‌ام و به مدارس فرستاده‌ام که اولین کار پرسش است.

☞ از وقتی که گذاشتید، بسیار ممنون هستیم.

مشکل اینجاست که مثلاً دبیر ما وقتی که تدبیر می‌کند، به تعریف ایمان که می‌رسد، به دانش آموزان می‌گوید زیر آن خط بکشید. در نتیجه دانش آموز آن مفاهیم را در خدمت قرائت باشد. دنیا نوشته کتاب می‌شود و دیگر خودش فکر نمی‌کند.

گفت و گوی موقعه قرآن

مؤلفه‌های گفت و گو از نظر اسلام

رضیه کریمی

دبیر دینی و قرآن

اشاره

یکی از خاستگاه‌های تفاهم و همزیستی گروه‌ها و مکاتب در جوامع بشری، گشودن دریچه‌ای برای گفت و گو و مذاکره منطقی است. گفت و گوی صحیح که هم قدرت تفکر انسان را تعالیٰ بخشد و هم به اختلاف سلیقه‌های فکری حرمت گذارد و از دیگر سو آدمی را به حقیقت نزدیک سازد، براساس چارچوب خاصی شکل می‌گیرد که از آن به عنوان «مبانی گفت و گو» یاد می‌شود. در واقع، ویژگی‌های گفت و گو زمانی فهم می‌شود که ارکان و پایه‌های آن مشخص شود و اگر چنین نشود، نمی‌توان باستگی‌های گفت و گو را مشخص کرد. قرآن کریم گفت و گوی صحیح را با نگرشی خاص تحلیل می‌کند که از آن جمله‌اند: ارج نهادن به کرامت انسانی، اکراه نداشتن در پذیرش عقاید و اهتمام به تفکر و تعقل، و توجه به آرای دیگران.

گفت و گوهای دینی و الهی از همان آغاز خلقت بین خداوند و ملائکه و آدم ابوالبشر آغاز شده و در قالب پیامرسانی و پیام آوران الهی، سنتی همیشگی در طول تاریخ بوده است. تاریخ اسلام گفت و گوهای فراوان پیامبر خاتم را با گروه‌های گوناگون ادیان و تمدن‌ها به خوبی در حافظه سپرده است. بر اساس اینکه مبانی و قواعد گفت و گوی دینی و تمدنی در قرآن و حدیث بسیار است، نگارنده در این مقاله به یکی از جوابات آن برداخته است، آن را از نظر ماهیت و مؤلفه‌های گفت و گوی دینی و تمدنی بررسی کرده و از بیان بسیاری از مطالب، به علت طولانی بودن آن، خودداری کرده است.

کلیدواژه‌ها: ماهیت، گفت و گوی دینی، گفت و گو، اسلام

ماهیت و مؤلفه‌های گفت و گو

گفت و گو در زبان عربی با واژه‌های متفاوتی به کار رفته است؛ چون حوار، جدال، مناظره و مراء. و لغتشناسان این واژه‌ها را از نظر لغوی و اصطلاحی مورد بحث قرار داده‌اند. در قرآن به واژه‌هایی مانند قول، حوار، جدال احسن اشاره شده است، ولی در این مقاله، به علت طولانی بودن، از بیان آن خودداری می‌شود. نگارنده از طریق بررسی گفت و گوها و مناظره‌های قرآنی، شرایطی را که در هر گفت و گوی موفق قرآنی باید رعایت کرد، بیان کرده است.

بحث و گفت و گو

شرط اساسی در هر بحث و گفت و گویی این است که هر دو طرف آزادی اندیشه داشته باشند. این آزادی اندیشه به انسان اعتماد به نفس قوی می‌دهد. نباید در برابر کسانی که خود را بزرگ می‌شمارند، احساس کوچکی و حقارت

گفت و گو در زبان
عربی با واژه‌های
متفاوتی به کار
رفته است؛ چون
حوار، جدال،
مناظره و مراء. و
لغتشناسان این
واژه‌ها را از نظر
لغوی و اصطلاحی
موربد بحث قرار
داده‌اند

کرد. در چنین شرایطی، اعتماد به نفس و قابلیت خود را کم شمرده و از بحث موفق خارج شده‌اید.

رسول اکرم (ص) ضمن تعالیم معارف الهی در قرآن، سعی خود را بر استقلال فکری در بحث و گفت‌و‌گو می‌گذاشت و در گفت‌و‌گوها روی بعد پشتوی خود تأکید می‌کرد. اینکه او پس از این است مانند دیگران و اعتبار او رسولی است از جانب خداوند و می‌خواهد با تمام امکانات این رسالت را به مردم ابلاغ کند و مردم در اجابت دعوت آزادند. خطاب پروردگار به پیامبران این است که: «قل انما انا بشر مثلکم یوحی‌الی انما الہکم الہ واحد فمن کان یرجوا لقاء ربه فلیعمل عملاً صالحًا و لا يشرك بعباده ربه احداً» (الکهف / ۱۰): بگو من هم مثل شما بشری هستم و [ای] به من وحی می‌شود که خدای شما خدایی یگانه است. پس هر کس به لقای پروردگار خود امید دارد، باید به کار شایسته بپردازد و هیچ کس را در پرستش پروردگارش شریک نسازد. البته این گفت‌و‌گوها و روایاتی اندیشه‌ها، به رفع اختلافات و روش‌شندن واقعیت می‌انجامد. آنچه که امام علی(ع) می‌فرماید: «نظرها را به یکدیگر عرضه کنید تا اندیشه درست آید» (غیرالحکم، ح ۲۵۶۹)

امام علی(ع) با افراد یهودی و مسیحی به مناظره می‌نشست و هدفش جلوه‌گری حقیقت بود. ایشان یکی از راههای شناخت نقاط قوت و ضعف‌ها را بحث و گفت‌و‌گو می‌دانستند. مناظره با هدف باز شناختن ضعف‌ها و قوت‌های اندیشه‌های نه تنها مذموم نیست، بلکه پیامبران و معصومان آن را تشویق و تأیید کرده‌اند. ائمه(ص) علاوه بر این که خود به گفت‌و‌گو می‌پرداختند، افراد صاحب‌نظر را نیز برای این منظور تربیت می‌کردند. یکی از یاران امام صادق(ع) مؤمن طلاق، متعلم زبردست شیعه، را در مسجد می‌بیند که چگونه به پرسش‌های مردم پاسخ می‌دهد. به او نزدیک می‌شود و می‌گوید: «امام صادق(ع) ما را از سخن گفتن [گفت‌و‌گو] نهی کرده است». مؤمن طلاق می‌گوید: «آیا امام دستور داده است که به من بگویی؟» ایشان می‌گوید: «نه».

سپس ابوخالد این ماجرا را به امام صادق(ع) عرض می‌کند و امام صادق(ع) لبخندی می‌زند و می‌فرماید: مؤمن طلاق هنگامی که با مردم سخن می‌گوید، می‌تواند پاسخ گوید و از عهده‌اش بر آید، ولی اگر تو با مردم بحث کنی، از عهده آن بر نمی‌آیی» (کشی، ۱۳۴۸ ق: ۲/۴۲۴-۳/۳۷۷) و در روایت دیگر، امام صادق به یونس دستور می‌دهد که به مناظره نپردازد، بلکه اصحابش را به یاری بطلبید. آن گونه آمده است که:

روزی یونس بن یعقوب می‌خواهد با فردی مناظره و گفت‌و‌گو کند. امام صادق(ع) به او اجازه نمی‌دهد و می‌گوید: «ای یونس! اگر بحث‌های کلامی را به خوبی می‌دانستی، با وی بحث می‌کردی». آن گاه امام(ع) او را روانه می‌کند تا هر کدام از اصحابش را که دید، به مجلس مناظره بیاورد. یونس همراه حمران بن اعین و هشام بن سالم و قیاس بن ماصر می‌آید و مجلس مناظره شکل می‌گیرد و امام خود نیز بر این سیر گفت‌و‌گو نظرارت می‌کند و اصحاب خود را راهنمایی می‌کند. (کلینی، ۱۳۶۵ ق: ۱/۱۷۱؛ ۲/۷۷۷؛ ۴/۱۴۰؛ شیخ مفید، ۱۴۱۳ ق: ص ۱۹۴؛ طبرسی، ۱۴۰۳ ق: ۲/۲۷۷؛ مجلسی، ۱۴۰۴ ق: ۷/۴۸).

وجود مخالفان و معاندان در دیگر ادیان، تربیت مبلغان و مناظره‌کنندگان را ضروری می‌کند.

چنانچه در تعریف و تمجید عالمان اهل مناظره در کتاب «منیه‌المرید» آمده

امام علی(ع) با افراد یهودی و مسیحی به مناظره می‌نشست و هدفش جلوه‌گری حقیقت بود. ایشان یکی از راههای شناخت نقاط قوت و ضعف‌ها را بحث و گفت‌و‌گو می‌دانستند. مناظره با هدف باز شناختن ضعف‌ها و قوت‌های اندیشه‌های نه تنها مذموم نیست، بلکه پیامبران و معصومان آن را تشویق و تأیید کرده‌اند.

**آنچا که یحیی
بن اکثم از امام
سؤالاتی می‌پرسد و
امام جواب می‌دهند
و بعد روایتی از
رسول خدا(ص) نقل
می‌کنند که «هرگاه
از جانب من حدیثی
به شما رسید، آن
را بر کتاب خدا و
سنت من عرضه
کنید**

است: «عالمانی که قفل جهل را بگشایند و شبّهه ما را از بین ببرند، از یاوران ائمه هستند» (شهیدثانی، ص ۱۱۴)

شناخت شخصیت طرف مقابل

دین اسلام پیروان ادیان دیگر و منکران را به پذیرش، باور و پیروی خود فرا می‌خواند. البته اسلام در طول تاریخ حیات خود توانسته است با گفتگو و مباحثه در مورد مطالب عمیق این دین الگوهایی قابل اجرا را ارائه کند. قرآن افراد را به تفکر و می‌دارد و شنیدن بدون اندیشه را نهی می‌کند. همان طور که آمده است: «و منهم من يستمع اليك و جعلنا على قلوبهم اكته ان يفقهوه و فی اذانهم و قرا و ان يروا كل آیه لا يؤمنوا بها حتی اذا جاؤک یجادلونک يقول الذين کفروا ان هذا الا ساطیر الاولین* و هم ینهون عنه و ینهون عنه و ان یهلکون الا انفسهم و ما یشعرونون» (الانعام / ۲۵ و ۲۶).

این نمونه کسانی است که دعوت حق را می‌شنوند، ولی قلب‌هایشان از شنیدن آن بسته و گوش‌هایشان از شنیدن حق مسدود است. و هرگاه آیات خدا با همه روشنی به آن‌ها عرضه می‌شود، از روی عناد انکار می‌کنند. از این‌رو، سخنی که در برابر این دعوت پیامبر(ص) به کار می‌برند، بیانگر هیچ مسئولیت فکری نیست و این است سخنان آنان: «این‌ها جز افسانه‌های پیشینیان نیستند». بدون این که هیچ دلیل و برهانی بر این مدعای داشته باشند. (فضل الله ۱۳۹۹ ق: ۳۹).

در گفتگو، باید طرف محاوره را بشناسیم. کسی که می‌خواهد به واقعیت بررسد، از هیچ کوششی دریغ نمی‌کند. بر این اساس، اسلام به پیروان ادیان اجازه سخن گفتن می‌دهد و نیز از آن‌ها می‌خواهد که به پیام او گوش دهند. پیامبر اسلام(ص) و پیشوایان دین، قرآن را الگوی خود قرار دادند و به پیروان همه ادیان اجازه دادند که دلیل‌ها، پرسش‌ها و اشکالات خود را طرح کنند.

بر این اساس، پیروان مکاتب دیگر نیز نزد پیامبر آمدند و از او سؤالاتی کردند. آن گونه که روایات نشان می‌دهد، ابتدا یهودیان و بعد مسیحیان، خلاصه اندیشه‌های خود را بیان می‌کنند. پس از آن پیامبر همه را پاسخ می‌دهد و تعالیم اسلام را بیان می‌دارد. سپس پیامبر خطاب به یهودیان می‌فرماید: «آیا آمده‌اید که من سخن

شما را بدون دلیل بپذیرم؟» و بعد یهودیان دلایل خودشان را می‌آورند و پیامبر با آرامی و نرمی دلایل آنان را نقض می‌کند. در ادامه، یهودیان مبهوت می‌مانند و از پیامبر می‌خواهند که: «به ما فرست بده تا درباره آنچه گفتی بیندیشیم». پیامبر می‌فرماید: با دل‌های منصف بیندیشید تا خدای متعال شما را هدایت کند.»

بدين ترتیب، پیامبر با پنج گروه با دلیل متفق گفتگو می‌کند و افکار آنان را برمی‌انگیزد، به طوری که بعد از سه روز خدمت رسول خدا(ص) می‌آیند و بیان می‌دارند که: «ای محمد(ص)، ما دلیلی چون دلایل تو ندیدیم. گواهی می‌دهیم که تو رسول خدایی» (طبرسی، ۱۴۰۳ ق: ۲۷۱ - ۲۷۲). امام حسن عسکری، ۱۴۰۹ ق: ۵۳۰ / ۲۰۴ / ۲۰۴؛ مجلسی، ۱۴۰۴ ق: ۳۲۳ / ۹۵۷ / ۹۱۴).

امنه(ع) نیز قرآن را برای بحث و گفتگو مسالمت آمیز الگو می‌دانستند و نه تنها مخالفان خود را کافر نمی‌خوانند، بلکه آن‌ها را قابل هدایت می‌دانستند و هدایت نیز می‌کردند. مناظرة امام جواد(ع) با یحیی بن اکثم در حوزه درون دینی تحقیق می‌یابد و به حوزه کلام و عقاید منحصر نمی‌شود.

آنچا که یحیی بن اکثم از امام سؤالاتی می‌پرسد و امام جواب می‌دهند و بعد روایتی از رسول خدا(ص) نقل می‌کنند که «هرگاه از جانب من حدیثی به شما رسید، آن را بر کتاب خدا و سنت من عرضه کنید. اگر موافق دیدید آن را بگیرید و اگر مخالف دیدید آن را رها کنید» (طبرسی، ۱۴۰۳ ق: ۴۴۶/۲).

اما امکان مناظرة امام باقر(ع) با «حمزة زیدی»، «منیره بن سعد» و دیگر غالیان فراهم نبود. از این‌رو، بعدها دستور تکذیب این گروه را می‌دادند (کشی، ۱۳۴۸ / ۲ / ۵۹۳ و ص ۸۱۰ - ۸۱۱).

در واقع، این شیوه رفتاری برگرفته از قرآن است. آنچا که آمده است: «و لا تجادلوا اهل الكتاب الا بالتي هي احسن الا الذين ظلموا منهم و قولوا امنا بالذى انزل اليانا و انزل اليكم و الهنا و الهمک واحد و نحن له مسلمون» (العنکبوت: ۴۶): «لو با اهل كتاب، جز به [شیوه‌ای] که بهتر است، مجادله مکنید- مگر [با] کسانی از آنان که ستم کرده‌اند- و بگویید: «به آنچه به سوی ما نازل شده و [آنچه] به سوی شما نازل گردیده، ایمان آور دیم و خدای ما و خدای شما یکی است و ما تسلیم اوییم.»

شناخت موضوع بحث و گفتگو

هر یک از دو طرف بحث نسبت به موضوع آگاهی داشته باشند، چرا که ناآگاهی نسبت

**بدیهی است که
قرآن از روش
مصالحت و دوستی
به روش «حسن و
نیکو» و از روش
خشونت به روش
«سیء و بد»
تعبیر کرده است.
قرآن کریم بیان
می‌دارد، هنگامی
که این روش به
کار رود، دشمنان
به دوستان تبدیل
می‌شوند و در
اندیشه و عمل با تو
هماهنگ‌می‌شوند**



به موضوع، ناسزاگویی‌هایی را به دنبال دارد که پوششی برای جبران ضعف در دفاع از خود بحث است. در حالی که اگر آنان نسبت به موضوع بحث آگاهی داشته باشند، به خوبی می‌دانند چگونه بحث را آغاز کنند و چگونه با روشن‌گری و استدلالات قوی به پایان رسانند. قرآن کریم به نمونه‌های چندی اشاره می‌کند که افراد بدون هیچ شناخت و علمی به موضوع بحث، در صدد ماجهه برآمدند: «هَا انتم هولاء حاجتمن فیما لکم به علم فلم تجاجون فيما لیس لكم به علم و الله يعلم و انتم لا تعلمون» (آل عمران/۶۶): هان، شما [أهل کتاب] همانان هستید که درباره آنچه نسبت به آن دانشی داشتید ماجهه کردید، پس چرا در مورد چیزی که بدان دانشی ندارید، ماجهه می‌کنید؟ با آنکه خدا می‌داند و شما نمی‌دانید. و در آیه دیگری آمده است: «اَنَّ الَّذِينَ يجادلُونَ فِي أَيَّاتِ اللَّهِ بِغَيْرِ سُلْطَانٍ اتَّهَمُوا أَنَّ فِي

صدورِهِمُ الْكَبِيرِ» (غافر/۵۶): «در حقیقت، آنان که درباره نشانه‌های خدا- بی‌آنکه حجتی برایشان آمده باشد- به ماجده برخیزند، در دل‌هایشان جز بزرگنمایی نیست [و] آنان به آن [بیزگی که آرزویش را دارند] نخواهد رسید. پس به خدا پناه جوی، زیرا او خود شنواز بیناست». این آیات در مورد کسانی است که با پیامبر(ص) و رسولان الهی به ستیز برخیزند و بدون هیچ فکر و اندیشه‌ای «محاوره و گفت‌و‌شوند» می‌کنند، چرا که آن‌ها از موضوع بحث غافل‌اند و علم برخان ندارند. در همین مورد یکی از علماء می‌گوید: «باید با کسی مناظره کرد که به علم و دانش دست یافته تا اگر طالب حق است از او استفاده کند.» (فیض کاشانی، ۱۳۳۱، ۰۱/۱).

تفکر ابعاد متعدد دارد و همگان به بحث در همه ابعاد اشراف کامل ندارند. بنابراین، ممکن است مناظره به «جدال غیراحسن» کشیده شود و دو طرف از هم ناراحت شوند و صحنه مناظره را ترک کنند. پس چه بهتر که موضوع مورد بحث، مورد توجه دو طرف قرار گیرد و دو طرف از آن آگاهی داشته باشند. در عین حال، از موضوع خارج نشوند. زیرا برخی به مجرد آنکه در حقیقت، پروردگار تو به [حال] کسی که از راه او منحر شده داناند، او به [حال] راه یافتنگان [تیز] داناند است.

در این روش‌ها، فرد از بین راه‌ها و روش‌ها، بهترین روش‌ها را برخیزند و با بررسی مشترکاتی که در آغاز انجام می‌گیرد و تفاهم‌هایی که بین دو طرف وجود دارد، زمینه هدایت را فراهم می‌سازد.

روش گفت‌و‌گو

در گفت‌و‌گویی که در زمینه‌های فکری و

اعتقادی و تمدنی و... است، می‌توان دو روش به کار برد:

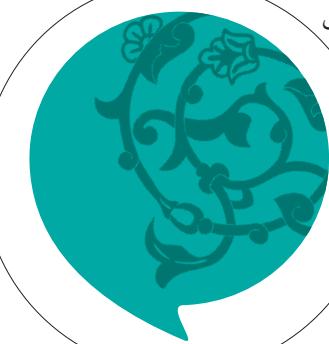
● **روش مجادله مذموم**، که همان خشونت و تهدید است که با تندترین کلمات صورت می‌گیرد؛ به طوری که نه تنها گفت‌و‌گو صورت نمی‌گیرد، بلکه سرزنش و توهین هم در پی دارد. در این روش، هیچ جایی برای احساسات و درک مطالب واقعی گفت‌و‌گو وجود ندارد و گفت‌و‌گو جای خود را به کینه و عداوت و دور شدن از فضای مناسب می‌دهد.

● روش اخلاق حسنی یا

سخن لین، که بر اساس آن فرد به حق و حقیقت نزدیک می‌شود. در این راه باید از کلمات نرم و روش‌های دلنشیش استفاده کرد. این روش در قرآن با عنوان «التي هی احسن» یا روش برتر بیان شده است. خداوند تبارک و تعالی می‌فرماید: «و من احسن قولًا ممن دعا إلى الله و عمل صالحًا و قال انتي من المسلمين* و لا تستوي الحسنة و لا السيئة ادفع بالتي هي احسن فإذا الذي بينك وبينه عداوة كانه ولی حميم* و ما يلقاها الا الذين صبروا و ما يلقاها الا ذو حظ عظيم» (فصلت/ ۳۳-۳۵).

بدیهی است که قرآن از روش مسالمت و دوستی به روش «حسن و نیکو» و از روش خشونت به روش «سیء و بد» تعییر کرده است. قرآن کریم بیان می‌دارد، هنگامی که این روش به کار رود، دشمنان به دوستان تبدیل می‌شوند و در اندیشه و عمل با تو هماهنگ می‌شوند. این روش به شکیبایی و صبر نیاز دارد. این آیه شریفه به طور مستقیم به روش دوستی و مسالمت در مسئله تبلیغ و گفت‌و‌گو اشاره می‌کند: «ادع الى سبيل ربك بالحكمة والمواعظة الحسنة و جادلهم بالتي هي احسن ان ربک هو اعلم بمن ضل عن سبیله و هو اعلم بالمهتدین» (النحل/ ۱۲۵): با حکمت و اندیز نیکو به راه پروردگارت دعوت کن و با آنان به [شیوه‌ای] که نیکوتراست مجادله نمای. در حقیقت، پروردگار تو به [حال] کسی که از راه او منحر شده داناند، او به [حال] راه یافتنگان [تیز] داناند است.

در این روش‌ها، فرد از بین راه‌ها و روش‌ها، بهترین روش‌ها را برخیزند و با بررسی مشترکاتی که در آغاز انجام می‌گیرد و تفاهم‌هایی که بین دو طرف وجود دارد، زمینه هدایت را فراهم می‌سازد.



منابع

۱. قرآن مجید
۲. نهج البلاغه
۳. امام ابومحمد حسن بن علی عسکری (۱۴۰۹)
۴. التفسیر المنسوب الى الامام السکری (ع)، مدرسة امام محمدی (عج)، قم
۵. تئیمی امدى، عبدالواحد بن محمد (۱۳۸۸)، غیرالحکم و در الکلام لوح شرفة جامع الاحایت، مرکز تحقیقات کامپیوتري نور.
۶. شیخ مفید، محمدبن محمد نعمان (۱۴۱۳) ق، الارشاد، کنگره شیخ مفید، قم.
۷. طبری، احمدبن علی (۱۴۰۳)، الاحجاج، نشر مرتضی مشهد.
۸. عاملی، زین الدین بن علی بن احمد (۱۴۰۲) ق، منیه المرید فی آداب المفید و المستفید، تکارش سید احمد حسینی، نشر مجمع الدلخراش الاسلامیہ بیرون.
۹. فضی کاشانی، محمدحسن (۱۳۳۱)، المحمدۃ البیضاء فی تهذیب الاحیاء، تصحیح علی اکبر غفاری، نشر مکتبه الصدقو.
۱۰. شریعت الدار الاسلامیہ بیرون، کشی محمدبن عمر (۱۳۴۸)
۱۱. کلینی، محمدبن عقوب (۱۳۶۵)، الکافی، دارالکتب الاسلامیہ تهران
۱۲. مجلسی، محمدباقر (۱۴۰۴) ق، بحار الانوار، مؤسسه الوفاء، بیروت-لبنان.



دانشآموزان کرج و کتاب پایه سوم

دانشآموزان کرج درباره کتاب دینی و قرآن پایه سوم چه می‌گویند؟

رمضانعلی ابراهیم‌زاده گرجی
مهردی مروجی

اشاره

ریحانه صادقی:
می‌توان با کم کردن موضوعها و تیترها از حجم کتاب کاست و باقی‌مانده را به حد لازم تشريع کرد.

ضعف عمده کتاب پایه سوم، خالی بودن آن از موضوع‌های اخلاقی است. ما بیشتر به اخلاق عملی نیاز داریم.

مؤلفان محترم می‌توانستند با آوردن داستان و

قصه از زندگی پیامبران (ص) و امامان (ع)، درس‌های کتاب را شیرین‌تر و قابل درک‌تر کنند. معلم ما از این روش استفاده می‌کند و سبب جلب توجه و علاقه دانشآموزان می‌شود.

بچه‌ها درباره فرقه‌های نوظهور و ادیان ساختگی

سؤال‌های متعدد دارند که به دلیل حجم زیاد کتاب نمی‌توان در کلاس مطرح کرد، در حالی که بسیار لازم است.

این کتاب جاذبه بصری ندارد. حتی تصویرهای آن

نیز با درس مرتبط نیستند. چرا از تصاویری استفاده

نکرده‌اند که با درس ارتباط نزدیک داشته باشد؟

رنگ‌های موجود کتاب مرده‌اند، از جاذبه آن

می‌کاهند و سبب خستگی مخاطب می‌شوند. به

دلیل حجم زیاد کتاب و به علاوه رنگ‌های مرده آن،

در برنامه جدید گفت‌وگو درباره کتاب‌های دینی و قرآن، دانشآموزان نیز جای خود را یافته‌اند؛ زیرا هدف آموزش و تألیف کتاب‌های آموزشی، برای آنان است. پس آنان باید درباره محتوا، نوع نگارش، شیوه بیان موضوع‌های منتخب، نوع صفحه‌آرایی و طراحی‌های کتاب، حد ارتباطی که هر موضوع درس می‌تواند با مخاطب – اینجا خاص دانشآموزان – ارتباط برقرار کند، مشکل استدلال و سؤال‌هایی که در کتاب مطرح می‌شود و اظهارنظر کنند.

در جلسه گفت‌وگو، این دانشآموزان گرامی از دبیرستان‌های فاطمه زهراء، سلطانی، ۳، مصطفی خمینی و فرزانگان کرج حضور داشتند؛ معصومه دهقانی، دُرسا زارعی، ریحانه صادقی، مینا شاعری‌زاده، ندرخانلو، امیر تیموری، اتابک مهربانی، محمد آهنگران، طه سماواتی، ایمان زمانی نسب.

گفت‌وگو فقط درباره کتاب پایه سوم صورت گرفت و چند پرسش مشخص با دوستان دانشآموز در میان گذاشتیم ولی هنگام تنظیم و تدوین، سؤال‌ها حذف و پاسخ‌های زیر نام پاسخ‌دهنده نوشته شد تا برآورد کار دقیق‌تر انجام گیرد.

دانشآموز از مطالعه دوباره کتاب صرف نظر می کند.

اتابک مهربانی:

با توجه به عنوان کتاب که «دینی و قرآن» است، ایجاد ارتباط بین دین مردم، باید مهمترین هدف کتاب تلقی می شد.

مؤلفان سعی کردند مطالب بسیاری از قسمت ها را با آوردن، مثال، تمثیل یا اشعار، قبل فهم کنند که این هدف محقق نمی شود.

اگر نویسنده کتاب بودم، از تکلف های کلامی، آوردن اصطلاحات پیچیده و بسط بیش از حد موضوعات خودداری می کرم. اکنون دانشآموز غرق این معضلات می شود و از درک مفاهیم کتاب باز می ماند.

عکس ها و تصویرهای کتاب گنج و کدرند. خیلی نمی توانند بین مطالب کتاب، مخاطب و نویسنده ارتباط بوجود آورند.

دانشآموز را شوکه می کند.

سؤالهای آخر درس، تحقیق و بررسی، یا پیام آیات، زمانی مؤثرند که خود دانشآموز درباره درس بینش کلی کسب کرده باشد. متأسفانه بتویزه در پایه سوم و پایه چهارم دبیرستان، بدليل در پیش بودن امتحان نهایی و کنکور، مطالب را باید حفظ کرد.

باید به دانشآموزان درباره فرهنگی نوظهور و شیطانی و حتی جریان های ترویستی اطرافشان اطلاعات درست داد و ریشه های بوجود آمدن آنها را نشان داد تا جوانان شیعه به دام آنان نیفتند. خوب است این کار در کتابهای کلاس های پایین صورت گیرد.

درس زارعی:

می دانیم که ما در پایه سوم، امتحان نهایی داریم و هدف آموزشی ما هم این است که در امتحان شرکت کنیم. لذا باید مطالب را دقیقاً حفظ کنیم. بنابراین از بسط بیش از حد برخی از مطالب باید پرهیز کرد. زیر هر تیتر کتاب، آوردن یک تا دو مثال برای تفهیم کافی است. همچنین، باید از آوردن کلمات و اصطلاحات دشوار در کتاب اجتناب کرد؛ زیرا کار یادگیری ما را سخت می کند. نکته مهم این است که محتوا کتاب باید در قلب ما نفوذ کند و عملیاتی شود.

ایات ابتدای هر درس بسیار مناسباند؛ زیرا با تفسیر آنها به کمک معلم، ما می توانیم به نکته اصلی درس پی ببریم. بنابراین، اگر قرار است نوع تعابیر و نگارش و تدوین کتاب تغییر کند، آیات باید به همین صورت بمانند.

طرح ها و تصویرهای کتاب همراه با خلاقیت آورده شده اند. زیرا طراح متن را خوانده و طرح و تصویر مناسب را انتخاب کرده است. باید در نظر داشت که

آیات ابتدای
هر درس بسیار
مناسباند؛
زیرا با تفسیر
آنها به کمک
معلم، دانشآموز
می تواند به نکته
اصلی درس پی
برید. بنابراین، اگر
قرار است نوع
تعابیر و نگارش و
تدوین کتاب تغییر
کند، آیات باید
به همین صورت
بمانند

امیر تیموری:

درس «هدایت مستمر» ۱۰ تا ۱۲ تیتر دارد که حفظ کردن آنها سخت است. هر تیتر هم زیرتیترهای جداگانه دارد.

درباره «اختیارات حاکم و نظام اسلامی» در درس «هدایت مستمر» مثالی دارد که با مثال «توجه به نیازهای متغیر» یکی است و هردو مربوط به بانک می شود.

محمد آهنگران:

بنده به عنوان نماینده بچه های مدرسه اینجا حاضر شده ام. از شما هم تشکر می کنم که این جلسه را برای شنیدن نظرهای دانشآموزان تشکیل دادید.

آوردن تیتر در کتاب و بسط آن با هدف فهم بیشتر دانشآموز صورت گرفته است. صرف آوردن تیتر بدون شرح و بسط، سبب ابهام می شود.

اگر کنکوری به موضوع نگاه کنیم، باید بگوییم در اصل کنکور باید ساختارشکنی شود ولی در حال حاضر کنکور از ما حفظ کردن می خواهد.

به عنوان مسلمان که به دینمان ایمان و یقین داریم و به عنوان پیرو مذهب شیعه، باید آموزه های مذهب خود را خوب فرا بگیریم. این وظيفة مؤلفان کتاب است که روش یادگیری را بیان کنند تا هنگام دفاع از مذهبمان، آن را خوب تشریح و بعد اثبات کنیم. در حال حاضر، استنادهای موجود در کتاب کم هستند.

ما اعتقاد داریم که دین اسلام برای همه زمان ها است. پس لازم است دلایل این مورد را در کتاب بیاوریم تا برای ما مشخص شود که اسلام برترین دین در تمام دوره هاست.

از جمله نکته‌های مثبت
کتاب پایه سوم،
آوردن آیات
قرآنی در آن
است. زیرا این
آیات با موضوع
و محتوای درس
خیلی ارتباط
دارند و به فهم
مطلوب کمک
می‌کنند

é اگر بتوان مطالب کتاب را به جای یکطرفه بودن، دوطرفه تنظیم کرد، خیلی خوب خواهد شد. چون ذهن بجهه‌ها فعال‌تر می‌شود.

é تقسیم‌بندی موضوعی مناسب از نکات مثبت کتاب است. ابتدا «اندیشه و قلب» بعد «پایداری در عزم» و سرانجام «در مسیر»، سه مرحله کتاب، سبب می‌شوند درک مطالب در سه بخش توحید، نبوت و معاد با آیات و روایات مربوط آسان‌تر باشد.

é اما جای «عدل» در کتاب خالی مانده است. می‌توان با کاستن از مواردی که زیاد ضروری نیستند، جایی برای عدل باز کرد. عدل از اصول مذهب شیعه است.

é درباره طراحی و گرافیک کتاب، یکی از خانم‌ها گفت: «طراحی کتاب مفهوم عمیق دارد.» ممکن است این طور باشد. طراح‌تما درس‌خوانده و دوره‌دیده است و مؤلفان هم به او کمک کرده‌اند تا توانسته است مفاهیم عمیق را درک کند اما منی که از هنر چیزی نمی‌دانم، قادر به درک مفهوم عکس یا طرح نیستم. البته نمی‌گویم طراحی خوب نیست ولی طراح باید بداند برای چه کسانی طراحی می‌کند. او باید حد داشت و فهم دانش‌آموzan را در کارش در نظر بگیرد.

é اما رنگ‌آمیزی کتاب. گویا فکر کرده‌اند هرچه در حالی که در برخی از صفحات به‌دلیل زیادی رنگ‌آمیزی، بنده دچار سردرد می‌شوم.

é درباره بخش «اندیشه و پیشنهاد» باید صادقانه بگوییم، یک نفر می‌رود از روی کتاب‌های کمک‌آموزشی می‌نویسد، بقیه هم از روی آن کپی می‌کنند. یا خودشان می‌روند از همان کتاب‌ها می‌نویسن. به نظر من جای «اندیشه و پیشنهاد» باید «مباحثه» جدی گرفته شود. آن وقت درس دینی و قرآن از تمام درس‌ها حذاب‌تر می‌شود.

می‌شود کار دیگر هم کرد: بجهه‌ها سوال‌های خود را مکتوب و آن‌ها را در کلاس بیان کنند.

é دوستان تمام موارد را گفتنند، ولی موضوعی بسیار مهم هنوز برای من مطرح است. دلم می‌خواهد ما را از حالت تقلید خارج و به میدان تحقیق وارد کنند. یعنی خود کتاب درسی، منبعی بشود برای تحقیق. منظورم این نیست که تمام کتاب چنین باشد، ولی روح حاکم بر کتاب باید این‌گونه باشد.

é آنچه کتاب درباره نماز به من داد، شاید فقط ده درصد برایم مفید بود. اما خودم مدتی کمبودی احساس می‌کردم، آن وقت این کمبود با نماز‌خوانی مرتفع شد. زیرا کتاب نمی‌توانست مرا از نظر روحی، اقناع کند.

ایمان زمانی‌نسب:

é دانش‌آموzan مدرسه به من گفتند که بیاد آوری کنم، از جمله نکته‌های مثبت کتاب پایه سوم، آوردن آیات قرآنی در آن است. زیرا این آیات با موضوع و محتوای درس خیلی ارتباط دارند و به فهم مطلب کمک می‌کنند. همچنین به نظر بند و دوستانم، درس پنجم، درسی قوی است که به امامت حضرت علی (ع) و دلایل شیعه در این باره می‌پردازد.

é ضعف کتاب موجود این است که از آرای اهل سنت درباره امامت چیزی ندارد. بنده تحقیق کرده‌ام که شیعه در این زمینه هیچ ضعفی ندارد. اطمینان دارم اگر در کنار دلایل شیعه در بحث امامت، حروف‌های اهل سنت را بیاوریم، به راحتی می‌شود با آن‌ها بحث کرد. اگر این کار بشود، فایده دیگری هم دارد: وقتی از ما درباره نظر اهل سنت بپرسند، می‌توانیم بیان کنیم و طرف گفت و گویی ما متوجه شود ما با دانستن آرای اهل سنت درباره امامت، معتقد به قوت شیعه هستیم.

é ضعف ما این است که همیشه منتظریم اتفاقی بیفتد و بعد به دنبال حل مشکل برویم. صحبت من بازی گردد به عرفان‌های نوظهور در غرب و تحقیقی که آنان در زمینه معنویت در زندگی و معنویت در سازمان می‌کنند. به همین دلیل جوانان غربی و برخی از جوانان ما جذب این نوع عرفان‌ها می‌شوند. جای بررسی این موضوع در کتاب خالی است. نمی‌خواهیم بگوییم تمام موارد مطرح شوند. آوردن نمونه‌هایی از این نوع عرفان و معنویت و بررسی آن‌ها کفایت می‌کند تا دانش‌آموzan به اصل آنچه در این زمینه وجود دارد، پی‌برند.

é با دوستان موافقم که کمبود داستان در کتاب کاملاً محسوس است.

é کتاب بیشتر باید به اخلاق عملی بپردازد، اما به جای آن به اخلاق نظری توجه نشان داده است؛ بهوژه‌که هدف کتاب، فرهنگ‌سازی است. به این دلیل جا دارد که اخلاق عملی جای برخی از مطالب را بگیرد. در داستان‌ها می‌توان اخلاق عملی پیامبر (ص) و امامان (ع) را مشاهده کرد.

é مامی‌گوییم دین اسلام خوب است، قبول! ولی بیاییم با زبان آمار، خوبی آن را عینی و تقویت کنیم. برای مثال، بیاییم با زبان امار امتیازهای جامعه دین دار را نسبت به جامعه‌ای که به دین توجه ندارد، نشان دهیم. یا نشان دهیم که فرد نمازخوان و فرد نماز نخوان چه تفاوتی دارند. این کار را باید آماری و کمی نشان داد.

خانم ندر خانلو:

é ضمن اینکه با گفته‌های هم‌کلاسی‌ها موافقم،

مامی گوییم دین اسلام خوب است، قبول اولی بیاییم با زبان آمار خوبی آن را عینی و تقویت کنیم. برای مثال، بیاییم با زبان آمار امتیازهای جامعه دین دار را نسبت به جامعه‌ای که به دین توجه ندارد، نشان دهیم. یا نشان دهیم که فرد نمازخوان و فرد نمازخوان چه تفاوتی دارند. این کار را باید آماری و کمی نشان داد

پیام آیات در کتاب دقیق‌تر پرداخته می‌شد؛ زیرا در کنکور بیشتر از پیام آیات می‌آید. در این صورت، دانش‌آموز مقصود آیه را در می‌باید و با آن ارتباط قلبی برقرار می‌کند و در کنکور هم موفق‌تر خواهد بود.

نتیجه‌گیری درس پنجم، روی من خیلی تأثیر داشت و توانستم نتیجه کلی را به همراه نکات اصلی درس متوجه شوم. به‌نظرم لازم است نتیجه‌گیری برای درس‌های دیگر هم بیاید. می‌توان این نتیجه‌گیری را به موضوع «بحث» موردنظر دولستان تبدیل کرد.

مینا شاعری‌زاده:

زیر مطلب برخی از «اندیشه و تحقیق» درس‌ها، تعداد سوال‌ها زیاد است. همچنین، یک سوال درباره یک مطلب خاص به شکل‌های مختلف تکرار می‌شود که جواب همه سوال‌ها یکی است. تکرار سوال‌ها دانش‌آموز را در امتحان گیج می‌کند. باید سوال‌های مشابه و اضافی حذف شوند.

غیر از پیام آیات، متن کتاب هم بر من تأثیر گذاشت. به همین دلیل موردی را که نمی‌شد در کلاس مطرح کرد؛ زیرا وقت کم است، خودم دنبالش را گرفتم و به نتیجه مناسب رسیدم. این کار به من در امتحان هم کمک کرد. به این صورت که حجم زیاد مطالب کتاب سبب می‌شود، گاهی اگر حفظ هم بکنی، از یاد نمی‌برود. ولی آنچه که بنده با مطالعه و از روی استدلال دریافته بودم، فراموش نکردم و پاسخ را درست نوشتیم. خوش‌بختانه معلم نیز قبول کرد و نمره داد.

نباید از یاد برد، دانش‌آموزی که نمی‌خواهد دنبال این موضوع‌ها برود، هرچند کتاب جذاب هم باشد، باز در او تأثیری ندارد. به عکس، کسی که بخواهد یاد بگیرد، یک نکته کوچک می‌تواند او را دنبال یادگیری و فهم مطلب فرستد.

گذشته از اینکه در کتاب باید به فرقه‌های نوظهور توجه شود، باید این مسائل بررسی شوند که چرا برخی از جوانان مسلمان، تعهدی به دین خودشان ندارند، ولی برای این فرقه‌ها فدایاری می‌کنند.

مصطفویه دهقانی:

وضعیت کنونی کتاب بچه‌ها را مجبور می‌کند، مطالب را حفظ کنند. در حقیقت کسی مطالب را به قصد فهمیدن یاد نمی‌گیرد.

باید درباره «ولایت فقیه» و «رهبری» توضیح بیشتر، دقیق‌تر و عینی‌تری بدهنند تا ابهام‌های موجود رفع شوند.

باید اضافه کنم به‌ویژه مطالب درس ششم (تداوی و رسالت) خیلی به هم نزدیک‌اند. این درس را فقط باید حفظ کرد و به درد امتحان نهایی می‌خورد.

درباره «ولایت فقیه» باید توضیحات بیشتر و ساده و روشنگری بیاید. لازم است به بحث‌های سیاسی مرتبط با این موضوع بیشتر پرداخت. آنچه اکنون در کتاب آمده، چالش‌برانگیز است که پاسخ می‌طلبد.

فهمیدن درس دوم و درس ششم آسان نیست. برای آسان کردن آن‌ها باید، از جمله آن‌ها کم کرد و مطالب داستانی تر مطرح شوند.

در طراحی کتاب خوب بود جای شماره برخی از صفحه‌ها تغییر می‌کرد.

برای ایجاد جاذبی بیشتر، خوب است در ابتدای هر درس، سخنی از یکی از امامان معصوم(ع) بیاید که با محتوای درس هماهنگی دارد. این کار کمک می‌کند تا دانش‌آموز از ابتدای محتوای کلی درس برسد.

احکام باید با زبان روان، همه‌فهم و شیرین بیان شوند تا همه بچه‌ها جذب آن‌ها شوند و در عمل بدان‌ها رغبت نشان دهند. باید فهمید که چه ارتباطی بین نمازخوان، متن نماز و خدا وجود دارد. در این صورت، علاقه به نمازخوانی بیشتر می‌شود.

طه سماواتی:

درس پنجم «گستره رسالت پیامبر (ص)» یکی از درس‌های موفق این کتاب است که در آن موضوع جانشینی پیامبر (ص)، یعنی امامت مطرح می‌شود؛ زیرا بیان موضوع همراه با نقل داستان است. بنده به یاد دارم وقتی دبیر محترم درس می‌داد، توجه بچه‌ها را جلب می‌کرد. متأسفانه بیشتر درس‌ها، چنین وضعی ندارند و بچه‌ها سر کلاس به حرف معلم توجه نمی‌کنند. به نظر من جای قصه‌های قرآنی و جریان شیوه زندگی امامان (ع) در کتاب خالی است.

پرداختن به موضوع‌های مختلف از ابعاد متفاوت، نکته مثبت کتاب است که شک و تردیدها را از میان برمی‌دارد. برای مثال، تیتر «ممنویت از نوشت احادیث پیامبر اکرم (ص)» ابتدای شرح می‌شود، بعد تذکر می‌دهد که این ممنویت شامل حال پیروان امامان (ع) نشد و آنان راه امامان (ع) را ادامه دادند که نمونه‌ای از همه‌جانبه‌نگری در کتاب است.

در کتاب، مؤلفان محترم خوب توانسته‌اند آیات مناسب را جدا کنند. اما به تفسیر آیات به اندازه لازم توجه نشده است. همچنین پیام آیات به صورت «جای خالی» تدوین شده است. درحالی که باید به





دیالکات فلسفه در برگ نفسم

معصومه عامری

دانشجوی دکتری رشته کلام اسلامی و دبیر دبیرستان‌های شاهروд

چکیده

نظریه قدیم بودن نفس به افلاطون نسبت داده می‌شد، با این توضیح که ارواح انسانی موجودات مجرد عقلی هستند که پس از حدوث بدن از عالم مجردات نزول می‌کنند و هر کدام به بدن خاص خود تعلق می‌گیرند. از نظر مشائین، نفس حدوتاً و بقایاً روحانی است و صدرالمتألهین نیز حدوث نفس را جسمانی و بقای آن را روحانی می‌داند.

کلیدواژه‌ها: نفس، قدم، حدوث روحانی نفس

سید جعفر حسینی

مقدمه

قبل از ورود به مسئله لازم است ابتدا تأکید کنیم که منظور از حدوث حدوث زمانی است نه حدوث ذاتی، یعنی اینکه موجودی در یک زمانی وجود نداشته، سپس موجود شده است. زیرا تمام موجودات به غیر از خدا، چون مخلوق اند ذاتاً حدث اند. در مورد اینکه همه مخلوقات، اعم از مجرد و غیر مجرد، ذاتاً حدث اند اختلافی میان فلاسفه وجود ندارد. پس اگر می‌گوییم: آیا نفس حدث است یا قدمی؟ منظور این است که آیا نفس از اول وجود داشته با خیر؟ و آیا زمانی بوده که نفس وجود نداشته است، بلکه یک زمانی گذشت و نفس وجود نداشت و سپس موجود شد؟

اقوال در حدوث نفس

نظریه افلاطون

از دیدگاه افلاطون، ارواح و نفوس آدمیان، بهویژه جزء عاقله آنها، پیش از اینکه وارد کالبد مادی آدمیان شوند، در عالم معقولات وجود داشته‌اند. به عبارت دیگر، از دیدگاه افلاطون نفس و روح آدمی قدیم است نه حدث (رحمانی، ۱۳۸۹: ۸۲).

بنابراین تعلم و یادگیری چیزی جز بادآوری نیست و «چون روح... مرگناپذیر است و بارها زندگی را ز سر می‌گیرد، در این جهان بسی چیزها و حتی می‌توان گفت همه چیز را می‌بیند و می‌شناسند... پس مانع نیست که هر که چیزی را به یاد می‌آورد، اگر از جستجو باز نایستد، همه چیز را به یاد بیاورد. این یادآوری را مردمان آموختن می‌نامند، ولی پژوهیدن و آموختن در حقیقت جز به یاد آوردن نیست» (ابن سينا، ۱۳۶۲: ۹۱). در نتیجه، «ناچار ما باید چیزی را که در این زندگی به یاد می‌آوریم، در زندگی پیشین آموخته باشیم و اگر روح ما پیش از آنکه در قالب کنونی درآید وجود نمی‌داشت، چنین امری امکان پذیر نبود و همین خود دلیل است بر اینکه روح باید از آغاز وجود داشته باشد و تا بند زنده بماند» (همان: ۱۰۸).

نظریه ابن سینا

ابن سینا به پیروی از ارسطو و سنت مشایی و در مخالفت با نظریه افلاطونی قدم نفس، بر آن است که روح و نفس ناطقۀ انسانی قدیم نیست، بلکه حادث است و با تکمیل مزاج و حدوث بدن مادی انسانی از طریق عقل فعال و واهب الصور، روح و نفسی برای آن ایجاد و افاضه می‌شود تا در آن تصرف نماید (دری، ۱۳۶۰: ۲۵۳).

پس هرگاه عناصر اربعه با یکدیگر ترکیب شوندو مزاجی حاصل شود، از نحوه امتزاج و درجات قرب و بعد مزاج به اعتدال، کائنات و مخلوقات پدید می‌آیند (پیشین).

ابن سینا درباره حدوث نفس ناطقۀ انسانی می‌گوید: «آن الانفس الإنسانية حادثة مع حدوث الأبدان الإنسانية» (ابن سينا، ۱۴۰۵: ۲۲۲). یعنی ارواح و نفوس

از دیدگاه افلاطون، ارواح و نفوس آدمیان، بهویژه جزء عاقله آنها، پیش از اینکه وارد کالبد مادی آدمیان شوند، در عالم معقولات وجود داشته‌اند. به عبارت دیگر، از دیدگاه افلاطون نفس و روح آدمی قدیم است نه حدث (رحمانی، ۱۳۸۹: ۸۲).
برهان اول
ارواح و نفوس ناطقۀ انسانی از لحاظ نوع متفق‌اند نه متکرّش، اما نسبت به ابدان خود مختلف و متکرّشند. پس ارواح آدمیان نوعاً یکی، اما نسبت به ابدان کشیرند. حال اگر ارواح انسانی - بر فرض محال - قبل از ابدان و در عالم دیگری موجود باشند ذاتاً یا کثیر و مختلف‌اند و یا واحد و متفق.

اگر ذاتاً کثیر و مختلف باشند، تکثر، تحالف و تغایرشان یا از جهت ماهیت و صورشان است یا از جهت نسبت ماهیتشان با ابدان. شق اول یعنی تکثر و تحالف ماهوی و صوری مستحیل است، زیرا ارواح و نفوس آدمیان از لحاظ ماهیت و صورت، واحد و یگانه است نه کثیر و مختلف. اما شق دوم یعنی تکثر از لحاظ ابدان باطل نیست، زیرا تکثر و تحالف ارواح و نفوس انسانی - همان‌طوری که بیان شد، به واسطه ابدان مادی است و لاغری. پس محال است که نفوس و ارواح آدمیان قبیل از دخول در ابدان مادی و پیش از ورود کالبد جسدانی متکرّش و متغایر باشند.

اما شق دوم یعنی وحدت و یگانگی ارواح و نفوس انسانی قبیل از دخول در ابدان مادی نیز باطل است، زیرا اگر مثلاً دو نفس در دو بدن حاصل شود، یا آن دو نفس دو قسم از نفس واحدند یا یک نفس واحد در دو بدن مختلف است. اگر آن دو نفس دو قسم از نفس واحدی باشند، لازم می‌آید که چیز واحدی که بزرگی و حجمی ندارد بالقوه تقسیم به دو چیز شود و تقسیم بالقوه امر واحدی که بزرگی و حجمی ندارد مستحیل است.

اما شق دوم فرض مزبور، یعنی اگر نفس واحدی در دو بدن متغیر و مخالف ایجاد و حاصل شود نیز مانند فرض اول باطل است و بطلان آن نیازی به اقامه برهان و ارائه ادله ندارد و ارائه برهان چیزی جز اتفاق وقت و تکلف نیست. بنابراین، هرگاه مزاجی کامل و مستعد گردد و بدن صالح و آماده قبول نفس مدبری در عالم محسوسات ایجاد و حادث شود، عقل فعال و واهب الصور، روح و نفسی را برای تدبیر در تصرف در آن بدن ایجاد و

ابن سینا به پیروی از ارسطو و سنت مشایی و در مخالفت با نظریه افلاطونی قدم نفس، بر آن است که روح و نفس ناطقۀ انسانی قدیم نیست، بلکه حادث است و با تکمیل مزاج و حدوث بدن مادی انسانی از طریق عقل فعال و واهب الصور، روح و نفسی برای آن ایجاد و افاضه می‌شود تا در آن تصرف نماید (دری، ۱۳۶۰: ۲۵۳).
پس هرگاه عناصر اربعه با یکدیگر ترکیب شوندو مزاجی حاصل شود، از نحوه امتزاج و درجات قرب و بعد مزاج به اعتدال، کائنات و مخلوقات پدید می‌آیند (پیشین).

ابن سینا درباره حدوث نفس ناطقۀ انسانی می‌گوید: «آن الانفس الإنسانية حادثة مع حدوث الأبدان الإنسانية» (ابن سينا، ۱۴۰۵: ۲۲۲). یعنی ارواح و نفوس

طی می کند تا برای بقای خویش در معاد به تجرد برسد (شیرازی، ۱۳۸۰: ۲۲۰). پس نفس آدمی مقام معین و حدومز مشخصی ندارد، بلکه مقامات آن از هیولای اولی آغاز می شود تا سدره‌المنتھی و لقای الهی ادامه می یابد. نظریه ملاصدرا از راه حرکت جوهری مقدماتی دارد، به این شرح:

مقدمه اول: ماده به هیچ وجه ایستادن نیست و دارای حرکتی دائمی در جوهر و اعراض خود است. این حرکت، ذاتی ماده است و در سراسر جهان ماده وجود دارد. مقدمه دوم: در هر موجود مادی، قابلیت و استعدادی نهفته است که هدف غایی آفرینش آن است و در ماده بدن انسان استعداد حدوث «نفس مجرد» نهفته است و این استعداد برای بروز خود به حرکت جوهری ماده نیاز دارد.

مقدمه سوم: اشتراک دو یا چند چیز در یک ماده دلیل نمی شود که هدف طبیعی و غایی آنان هم مشترک و متعدد باشد. از این روست که می بینیم نبات و حیوان هر دو از ماده به وجود می آیند و هر دو تنفس و تغذیه و رشد و توالد و تناسل دارند، ولی یک شاخه آن حیوان می شود، ولی از نبات، نفس حیوانی به وجود می آید که دارای حرکت و قدرت جایه‌جایی است ولی نبات این طور نیست. به همین‌گونه، حیوان و انسان نیز با وجود اشتراک در حرکت و تمام قوای نباتی، دو هدف طبیعی و دو غایت مختلف دارند، زیرا در ماده انسان استعداد انسان شدن و ظهور نفس انسانی نهفته است و با حرکت جوهری می تواند به این کمال برسد (شیرازی، ۱۱۸۱: ۸). اما عقول مفارقه و طبایع مادی برخلاف نفوس انسانی دارای مقام مشخص و منزل معین‌اند، به این معنا که نه عقول مفارقه از حدی که برایشان معنی شده است خارج می شوند و نه طبایع جسمانی از مرزی که برایشان مشخص شده است بیرون می‌روند، زیرا عقول مفارقه روحانیة‌الذات وال فعل اند و طبایع مادی جسمانیة‌الذات وال فعل (شیرازی، ۱۳۸۰: ۲۲۰ - ۳۲۰)، اما نفوس ناطقه به دلیل آنکه جسمانیة‌الحدوث و روحانیة‌البقاء‌اند برای استكمال خویش و بر اثر حرکت جوهری مراحل و منازل مختلفی را طی می کنند.

نتیجه گیری

افلاطون معتقد است که روح و نفس آدمی بیش از اینکه به عالم محسوسات هبوط نماید وارد کالبد مادی گردد، در عالم معقولات، وجودی مجرد داشته و عالم به مُشْ و معقولات بوده است. بنابراین، روح و نفس آدمی قدیم است نه حادث. این سینا به پیروی از سنت مشایی و در مخالفت با نظریه افلاطونی معتقد است که روح و نفس ناطقه انسانی از طریق عقل فعال و اوهاب الصور، روح و نفسی برای آن ایجاد و افاضه می شود تا در آن تصرف تدبیری کند. ملاصدرا نیز برای اثبات حدوث نفس انسانی به معنایی که در حکمت متعالیه از آن می شود، ادله و براهینی را اقامه می نماید.

احداث می کند تا آن را به کار برد و در آن تصرف تدبیری نماید (شیرازی، ۱۳۶۶: ۳۲۸).

برهان دوم

ابن سینا برهان دیگری بر حدوث نفوس انسانی اقامه می کند. وی در تقریر برهان مزبور می گوید: بر نفوس ناطقه احوالی عارض می شوند که هرگز از لوازم آنها، از آن جهت که نفس‌اند، نیستند، و گرنه لازم می‌آمد که همه نفوس در آن‌ها شریک باشند و حال آن که چنین نیست. احوال مزبور اولاً سبب تشخّص نفوس می‌گردد، ثانیاً دارای ابتدای زمانی هستند، زیرا ممکن است سببی عارض نفسی گردد که هرگز عارض نفس دیگری نشود. پس چیزی که نفسی به آن تشخّص می‌یابد حادث است نه قدیم و نفسی نیز که بهواسطه امر حادث متشخص می‌گردد یابد حادث باشد نه قدیم. پس نفس ناطقه انسانی حادث به حدوث بدن است نه قدیم (شیرازی، بی‌تا: ۱۹).

نظریه ملاصدرا

از دیدگاه افلاطون و هم از دیدگاه ارسطو نفس، روحانی است؛ به این معنا که نفس اعم از اینکه قدیم باشد یا حادث، ذات روحانی است و در هر دو حالت مجرد از جسم و جسمانی است، اما ملاصدرا برخلاف افلاطون بر آن است که نفس آدمی حادث به تکمیل مزاج است و برخلاف ارسطو بر آن است که نفس آدمی جسمانیة‌الحدوث است نه روحانیة‌الحدوث (سبزواری، بی‌تا: ۳۰۳). بنابراین، از دیدگاه ملاصدرا، نفس آدمی حادث است، اما نه روحانیة‌الحدوث بلکه جسمانیة‌البقاء، پس «باید دانست که نفس انسان بلکه روحانیة‌البقاء»، پس «باید دانست که نفس انسان موجودی است جسمانیة‌الحدوث (بدین معنا که در آغاز امر و ابدای حدوث و تکون، از همین مواد و عناصر موجود در این عالم پدید می‌گردد و در این هنگام صورتی است قائم به بدن»، ولی پس از استكمال و خروج از قوه به فعل و طی مراتب کمال موجودی است روحانیة‌البقاء (که در بقای ذات خویش نیازی به بدن ندارد، بلکه قائم به ذات خویش و فاعل بدون آلات و ادوات جسمانی است) (شیرازی، ۱۱۸۱: ۳۴۷). پس نفس آدمی جسمانیة‌الحدوث و روحانیة‌البقاء است (خانمه‌ای، ۱۳۸۴: ۲۰۰).

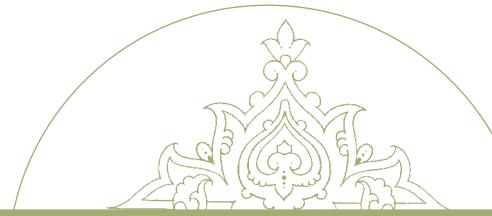
ملهادی سبزواری نظریه وی را به نظم کشیده است و می گوید:

النفس في الحدوث جسمانيه
وفى البقاء تكون روحانيه (شیرازی، ۱۱۸۱: ۳۴۷)

نفس (ناظقه) در (مرحلة) حدوث، جسمانی و (اما) در (مرحلة) بقاء روحانی است. به این ترتیب، نفس آدمی در آغاز پیدایش و حدوث، جسمانی است، اما با حرکت جوهری خود، نشات، اطوار، اکوان، مراحل و منازل متعددی را برای استكمال خویش

منابع

۱. ابن سینا، حسین بن عبدالله، الشفاء، مشورات مکتبة آية‌العظیمی مرعشی نجفی، بی‌چا، ۱۴۰۴ م.ق.
۲. ابن سینا، حسین بن عبدالله، المبدأ و العاد، تهران، مؤسسه مطالعات اسلامی دانشگاه مک گیل با همکاری دانشگاه تهران، بی‌چا، ۱۳۶۲ ش.
۳. ابن سینا، حسین بن علی، کتاب النجاة، بیروت، مشورات دارالافق الجدید، الطبعة الاولی ۱۴۰۵ م.ق.
۴. خانمه‌ای، محمد روح و نفس، تهران، بنیاد حکمت اسلامی صدر، چاپ اول، ۱۳۸۴ ش.
۵. خواجهی، محمد، ترجمة اسفار اربعه، تهران، انتشارات مولی، چاپ دوم، ۱۳۸۳ ش.
۶. دانسرشت، اکبر (ترجمه)، روان‌شناسی شفا، الفن السادس من کتب الشفاء شیخ الرئیس حسین بن عبدالله‌بن سینا، تهران، مؤسسه انتشارات امیرکبیر، چاپ پنجم، ۱۳۳۶ ش.
۷. دری، ضیاء‌الدین، ترجمه رسائل ابن سینا، تهران، انتشارات مرکز، چاپ اول، ۱۳۶۰ ش.
۸. روحانی، غلامرضا، خودشناسی فلسفی، قم، بوستان کتاب، چاپ دوم، ۱۳۸۹ ش.
۹. سبزواری، ماههادی، شرح منظومه، قم، انتشارات مصطفوی، بی‌چا بی‌تا.
۱۰. شیرازی، صدرالدین، کتاب العرشیه، ترجمه غلام‌حسین آهنی، اصفهان، انتشارات مهدوی، بی‌چا بی‌تا.
۱۱. شیرازی، صدرالدین (ملاصدرا)، الحكمۃ المتعالیۃ فی الاسفار العقلیۃ‌الاربعه، بیروت، لبنان، دار احیاء التراث العربي، الطیعه الثالثة، ۱۱۸۱ ق.
۱۲. لطفی، محمدحسن و رضا کاویانی، دوره آثار افلاطون، تهران، نشرت سهامی انتشارات خوارزمی، چاپ سوم، ۱۳۷۰ ش.
۱۳. مصلح، جواد، ترجمه و تفسیر الشواهد الرواییه، تهران، انتشارات صداوسیمای جمهوری اسلامی ایران، چاپ اول، ۱۳۶۶ ش.
۱۴. مصباح‌یزدی، محمدتقی، شرح الاسفار الاربعه، قم، مؤسسه امام خمینی، چاپ اول، ۱۳۸۰ ش.



گزارشی از این لشست

نقد کتاب «زبان قرآن با نگاهی به چالش‌های کلامی تفسیر»

فریبا النجمی

کتاب «زبان قرآن با نگاهی به چالش‌های کلامی تفسیر» نوشته حجت‌الاسلام دکتر ابوالفضل ساجدی، در سرای اهل قلم با حضور دکتر عبدالله نصری و دکتر قاسم پورحسن نقد و بررسی شد. این کتاب را انتشارات سمت (سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها) و مرکز تحقیق و توسعه علوم انسانی و مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی(ره) در سال ۱۳۹۲، با شماره ۲۰۰۰ نسخه منتشر کردند.

ابتدا دکتر ساجدی چارچوبی از کتاب خود را با عنایت به مقدمه‌اش چنین شرح داد: زبان قرآن گامی فراسوی روشن درست وحی‌شناسی و پاسخگویی به بخش مهمی از چالش‌های تفسیری عصر حاضر است. در این کتاب، پس از طرح مباحث مقدماتی و

مفهوم‌شناسی زبان، زبان دین، زبان دینی و زبان قرآن و پیشینه تاریخی بحث در اسلام و غرب، مؤلفه‌های زبان غرب محور سخن قرار می‌گیرند. نگارنده باور دارد که زبان قرآن از چهار مؤلفه معناداری، واقع‌نمایی، تألیفی بودن و شبکه‌ای بودن برخوردار است. لذا هر یک از چهار مؤلفه، بخشی از کتاب را به خود اختصاص داده‌اند.

این کتاب که جنبه درسی دارد، برای دانشجویان رشته‌های «معارف قرآن» و «منطق فهم دین» در دوره کارشناسی، برای طلاب سطح سه در رشته «تفسیر و علوم قرآن» به عنوان متن درسی درس «زبان قرآن» و برای دانشجویان «علوم قرآن و حدیث» و «تفسیر تطبیقی» در دوره دکترا، به عنوان یکی از منابع درس «زبان قرآن» تأییف شد.

مؤلف در ادامه تشریح محتوای کتاب افزود: چهار مؤلفه زبان قرآن در ۱۵ درس تدوین و ارائه شدند و در بحث معناداری زبان قرآن به رویکردهای متفاوت فیلسوفان غربی و علمای اصول توجه شد. سرانجام دیدگاه منتخب در زمینه چیستی معنا تشریح گردید. در حوزه واقع‌نمایی نیز مؤلف ابتدا دیدگاه‌هایی را که از آن‌ها «غیرواقع نمایانه» یاد می‌کند و در نزد برخی از

دغدغه‌های غربی‌ها با آنچه در میان مسلمانان مطرح است متوجه کرد. به نظر حسن پور، مؤلف باید روشی کرد روش کاری ما و دغدغه‌های ما درباره قرآن و زبان قرآن از دغدغه و روش کارشان در زمینه کتاب مقدس متفاوت است. وی اضافه کرد: «در عنوان کتاب باید تجدید نظر شود، زیرا بحث «کلامی» در آن مطرح نیست، بلکه بحث زبان‌شناسانه پی‌گرفته می‌شود و موضوع کلام با موضوع زبان‌شناسی متفاوت است.»

دکتر حسن پور ضمن اینکه پرداختن به فلسفه تحلیلی را بیش از حد لازم دانست، بر خلط زبان قرآن با زبان دین انگشت گذاشت. او گفت: «خلط دیگر چالش‌های کلامی (چالش‌های الهیاتی) است که در غرب وجود دارد و ما نداریم. خلط سوم این است که درست نیست در سنت اسلامی بحث‌های زبانی قرآن نداریم، بلکه به گفته نصرابوزید، با کلانی مطرح‌کننده بحث‌های زبانی قرآن است.»

به باور دکتر حسین‌پور، ما می‌توانیم از روش و تکنیک کار غربی‌ها استفاده کنیم، ولی نظریه خود را شکل دهیم. وی به پیشگفتار کتاب نیز ایراد وارد کرد و آن را ناقص دانست، زیرا به مواردی که دکتر حسن قاسم‌پور بدان‌ها اشاره کرده، نپرداخته است. منتقد، مقدمه و نتیجه را نیز ناکافی دانست و خواهان اصلاح و تکمیلشان شد.

به نظر این منتقد، لازم بود مؤلف در مقدمه می‌نوشت: «نظریه و ادعایی دارم و آن را بدین طریق آزمودم.» بعد هم روش می‌کرد که روش کارش چیست.

وی به برخی از اصطلاح‌ها نیز اشکال وارد کرد؛ از جمله اینکه به جای «شبکه» می‌توانیم از اصطلاح «انسجام درونی» استفاده کنیم.

دکتر حسن پور منتذکر شد، در قرآن زبان استعاری داریم، در حالی که در کتاب از زبان واقعیت و مجاز سخن رفته است.

مهم‌ترین پاسخ‌های حجت‌الاسلام دکتر ابوالفضل ساجدی به منتقدان این بود که وی خواسته است به چالش‌هایی که از طریق فلسفه دین به وجود آمده و به عرصه دینی ما وارد شده‌اند، پاسخ گوید. به این علت که این چالش‌ها از غرب آمده‌اند، لازم بود آرای صاحب‌نظران غربی نیز مطرح شوند. وی پذیرفت که به برخی از موضوع‌ها کم پرداخته است، اما علت را درسی بودن کتاب و محدودیت‌های نشر عنوان کرد.

نظریه مؤلف کتاب
با عنایت به این موضوع که مؤلف محترم کتاب

نویسنده‌گان ایرانی در زمینه زبان قرآن یافته است، باز می‌نماید و در ادامه ریشه‌های غربی این رویکرد را بی می‌جوید که با نقد هر مورد همراه است و پاسخ اثباتی واقع نمایی زبان قرآن را بیان می‌دارد و به شبکه‌هایی مانند تردید در صدق گزاره‌های تاریخ قرآن یا دروغ مصلحت‌آمیز انگاشتن آیات وحی پاسخ می‌دهد.

درباره دو مؤلفه پایانی زبان قرآن، یعنی تالیفی و شبکه‌ای بودن، مثل قبل دیدگاه‌های معارض را با رویکردهای تک‌بعدی مطرح می‌کند که شامل زبان‌های ابراز احساسات، اسطوره، نمادین، مجازی، سلبی، قوم، فطری و هدایت همراه با نقد آن‌ها می‌شود و در نهایت نظریه تالیفی - شبکه‌ای خود را مطرح می‌کند. وی در پایان، تفاوت این کتاب را با کتاب قبلی اش که با عنوان «زبان دین و قرآن» منتشر شده است، فهرست‌وار بیان کرد.

دکتر عبدالله نصیری که پس از مؤلف کتاب آرای خود را درباره کتاب «زبان قرآن، با نگاهی به چالش‌های کلامی تفسیر» بیان کرد، بر اهمیت آن از جنبه درسی بودن برای دانشجویان و طلاب سطح سه حوزه‌های علمیه تأکید کرد و گفت: «از کتاب خیلی استفاده کرده‌ام.»

وی یادآوری کرد که خوب است در کتاب‌های تفسیری مربوط به قرآن پژوهش شود تا معلوم شود مفسران چقدر به زبان قرآن پرداخته‌اند. نصیری یکی از دلایل توجه زبان‌شناسانه در غرب به کتاب مقدس را مشکل تثلیث دانست که توансه‌اند از این طریق برای آن توجیه زبان‌شناسانه پیدا کنند.

از جمله مهم‌ترین انتقادهای دکتر نصیری به نویسنده کتاب، زود رد شدن از موضوع‌های مطرح در کتاب بود. وی بر خلط شدن برخی از موضوع‌ها در کتاب مثل بحث زبان‌شناسی و معناداری در بخش شبکه‌ای بودن زبان قرآن انگشت گذاشت. انتقاد دیگر ش را به استفاده از تمثیل در مفهوم دوگانه وارد کرد که در جایی در حد لفظ و در جایی به عنوان گزاره آمده است.

دکتر عبدالله نصیری به اختلاف نظر زبان‌شناسان درباره زبان عرف درباره فرهنگ بودن آن یا وجه زبان‌شناسانه آن هم اشاره کرد. در بخش دیگری از صحبت‌هایش نیز گفت: «با توجه به اهمیت علم اصول، در کتاب خیلی مختصر به آن توجه شده و مؤلف محترم حق مطلب را ادا نکرده است.»

انتقاد دیگر این بود که نویسنده به دیدگاه‌های متفکران غربی بیش از نگاه متفکران خودمان اهمیت داده است.

دکتر حسن قاسم‌پور مهم‌ترین انتقاد را تفاوت

دکتر عبدالله نصیری
که پس از مؤلف
کتاب آرای خود را
درباره کتاب «زبان
قرآن، با نگاهی به
چالش‌های کلامی
تفسیر» بیان کرد،
بر اهمیت آن از
جنبه درسی بودن
برای دانشجویان
و طلاب سطح سه
حوزه‌های علمیه
تأکید کرد و گفت:
«از کتاب خیلی
استفاده کرده‌ام.»

**درباره زبان
تمثیل می توان
گفت: «در
مباحثت زبان دین
در کتاب های
غربی، غالبا مراد
از نگرش تمثیلی،
رویکرد مورد نظر
آکویناس است
که وی آن را در
راستای نحوه
سخن گفتن از
خدا و صفات وی
به کاربرده است**

و نگرش اسطوره‌ای نیز می‌پردازد و می‌آورد: «دلایل درون‌منتهی و برون‌منتهی، معرفت‌بخشی قرآن را آشکار می‌سازد. برخی از آن‌ها عبارت‌اند از: رابطه گزاره‌های قرآنی و واقعیات خارجی؛ حاکمیت اصل معرفت‌بخشی در محاورات عقلاً و کاربرد آن در قرآن، برخورداری پیامبر (ص) از معجزه قرآنی و کرامات نبوی، و قابلیت اثبات عقلی یا تأیید تجربی بیشتر آموزه‌های اسلام. دلیل درون‌منتهی نیز سبک بیان قرآن است که بر شیوه نویسنده‌ای است که آموزه‌های واقع‌نما ارائه می‌دهد.»

درباره زبان تمثیل می‌توان گفت: «در مباحثت زبان دین در کتاب‌های غربی، غالباً مراد از نگرش تمثیلی، رویکرد مورد نظر آکویناس است که وی آن را در راستای نحوه سخن گفتن از خدا و صفات وی به کاربرده است. هیچ یک از دو تبیین معروف وی درباره این اصطلاح یعنی تمثیل نسبت و تناسب پذیرفتی نیست. آنچه در زمینه زبان قرآن تا اندازه‌ای می‌تواند پذیرفته شود، تمثیل ادبی است. البته اگر منظور این باشد که خداوند برای تبیین آموزه‌های خود فقط از تمثیل بهره جسته است، سختی ناتمام است، اما اگر مراد بهره‌گیری از این زبان در کنار دیگر روش‌ها باشد، کلامی صادق است.

وی به زبان فطرت و هدایت و زبان قوم تلقی کردن نیز می‌پردازد.

۳. اگر بخواهیم وصفی برای زبان قرآن بیان کنیم که در بردارنده دیگر ویژگی‌ها باشد و آن را از متون دیگر ممتاز سازد، زبان تأییفی - شبکه‌ای واقع‌نما و معنادار است. رویکردهای بدیل زبان تأییفی، دیدگاه‌های تک‌بعدی به قرآن است، مانند زبان نمادین، ظاهرگرا، سلبی، تمثیلی، مجازی، قوم، عرفی، فطرت و هدایت. تعداد لایه‌های فهم، اقتضای به کارگیری زبان تأییفی را دارد، به این معنا که عناصری از زبان‌ها را به صورت ترکیبی در برگیرد. قرآن لایه‌های متعددی در موضوع، روش و مخاطب دارد که به لایه‌های معنایی می‌نجامد. هر متنی دارای نوعی وحدت است؛ برخی از عناصر وحدت‌بخش در متون عبارت‌اند از: موضوع، روش، هدف و پیام، نویسنده و مخاطب. قرآن با وجود تعدد لایه‌ای در این ابعاد، وحدت شبکه‌ای دارد.

با توجه به آنچه بیان شد، روشن می‌شود که زبان قرآن جلوه‌های هنری ویژه‌ای دارد که آن را از دیگر زبان‌ها ممتاز می‌سازد. کتابی که بتواند در عین معناداری، ویژگی‌هایی چون معرفت‌بخشی و تأییفی - شبکه‌ای بودن را دارا باشد، زبانش چندبُعدی و قطعاً شاهکار است که هنرمندانه به بیان معارف دینی پرداخته و بی‌نظیر است.»

گفته است در باب زبان قرآن، نظریه زبان تأییفی - شبکه‌ای را مطرح کرده است، به این علت، برای اطلاع مخاطبان مجله رشد آموزش قرآن و معارف اسلامی، از نتیجه (ص ۲۷۵- ۲۷۸) درس‌های سه‌گانه مربوط به موضوع، مفاهیم اصلی را استخراج می‌کنیم: «بنظر می‌رسد زبان قرآن زبان تأییفی - شبکه‌ای واقع‌نما و معنادار است. این نظریه از چهار مؤلفه برخوردار است که هر یک نافی بخشی از نظریات بدل است. این چهار مؤلفه عبارت‌اند از: معناداری، واقع‌نمایی، تأییفی بودن و شبکه‌ای بودن:

۱. **قید معناداری:** نافی رویکردهایی است که زبان همه‌ادیان و متون مقدس آن‌ها، از جمله زبان قرآن، را بی‌معنایی دانند. **قید واقع‌نمایی** نافی رویکردهایی مانند زبان احساسات، زبان اسطوره و زبان نمادین به معنایی خاص است که جنبه معرفت‌بخشی گزاره‌های قرآنی را نافی می‌کنند.

۲. **قید تأییفی** نافی رویکردهایی است که زبان قرآن را عنوانی چون فطرت، ولایت، هدایت، نمادین، عرف عام و عرف خاص محدود می‌سازند. **قید شبکه‌ای** نافی رویکردهایی است که زبان قرآن را فقط تأییفی می‌نامند و به جنبه شبکه‌ای آن توجه ندارند.

«... در نتیجه، بنا بر دیدگاه برگزیده که معنا همان صورت ذهنی است، به هر دلیلی برای ما چنین صورتی ایجاد شود، معنا محقق شده است.»

از جمله معیارهایی که در حوزه معناداری مطرح شده‌اند، معیار تجربه‌گرایانه است که مثبت‌گرایان منطقی عرضه کرده‌اند. این نظریه به مشکلات عدیدهای گرفتار است که به دلیل فراوانی اشکالات، به تدریج حامیان نخستین خود را نیز از دست داد. براساس آخرین گفتار آیه، بهترین حامی و سخنگوی این جریان فکری، «مهم‌ترین نقیصة آن این بود که تقریباً تمام آن باطل و عاری از حقیقت بود.»

۲. **قید واقع‌نمایی** نافی رویکردهای غیرمعرفت‌بخش در زبان قرآن است. کسانی مانند ویتنگشتاین بر نفی این صفت تأکید دارند. برخی از نویسنده‌گان داخلی نیز به پیروی از این نظریات، در مباحث خود غیرواقع‌نمایی را مفروض گرفته‌اند. دلیل عام وی بر جداسازی انواع بازی‌های زبانی و نحوه‌های حیات که از جمله ثمرات آن غیرمعرفت‌شناسی گزاره‌های دینی است، بر اصولی استوار است که جز اصل نخست آن، (تنوع کاربرد واژه‌ها) بقیه ناتماماند. در صورتی مدعای وی دفاع شدنی است که تمام اصول آن درست باشد، در حالی که چنین نیست. او به نظریات دیگر مثل نظریه ابراز احساسات‌گرایی یا ابزار‌گرایی

دو کتاب درسی اخلاق در

مقایسه محتوای کتاب عربی اول راهنمایی (قدیم) و کتاب عربی هفتم (جدید) از نظر

میزان توجه به فضایل اخلاقی

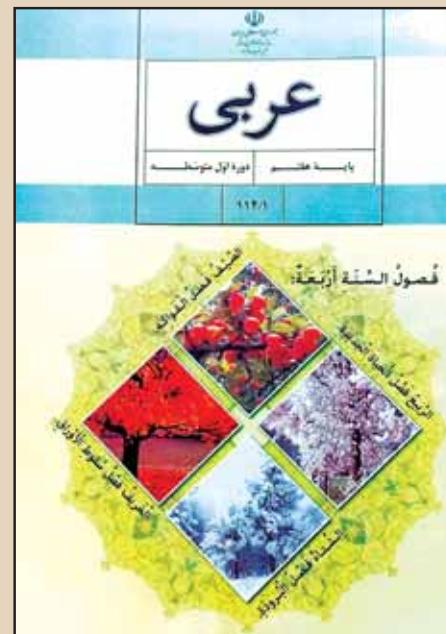
عالیه ایزدی
محسن برزگر، دبیران آموزش و پرورش استان فارس

چکیده

این پژوهش با هدف مقایسه میزان توجه به فضایل اخلاقی در محتوای کتاب‌های عربی اول راهنمایی و عربی هفتم متوسطه اول با روش تحلیل محتوا انجام شد. واحد تحلیل محتوا، جملات عربی مندرج در محتوای این دو کتاب و سؤال پژوهش از این قرار بود: «نتایج مقایسه میزان توجه به فضایل اخلاقی در محتوای کتاب عربی اول راهنمایی و عربی هفتم چگونه است؟»

نتایج حاصل از تحقیق نشان داد که در محتوای کتاب عربی اول راهنمایی در ۴۳ جمله برابر با ۵/۷۳ درصد و در محتوای کتاب عربی هفتم در ۷۹ جمله برابر با ۹/۵۶ درصد، به فضایل اخلاقی توجه شده است. بنابراین در محتوای کتاب عربی هفتم ۳/۸۳ درصد به فضایل اخلاقی بیشتر پرداخته شده است.

کلیدواژه‌ها: فضایل اخلاقی، تحلیل محتوا، آموزش زبان عربی، کمال انسان



مقدمه

انسان فطرت‌آ به سمت کمال گرایش دارد و برای رسیدن به کمال مطلق آفریده شده است؛ زیرا هرچه در مسیر کمال پیش می‌رود، خواهان به دست آوردن درجات بالاتری از آن است. وجود بی‌نهایت کمال مطلق، براساس تعلیم دین اسلام، وجود خداوند متعال است. بنابراین کمال انسان و مطلوب نهایی او در هرچه نزدیک‌تر شدن به سرچشمۀ هستی و قرب پروردگار است. آیات قرآن و روایات معصومین نیز شاهد گویایی بر این مطلب هستند. خداوند در قرآن کریم بالاترین درجات کمال بندۀ را لقای پروردگار و بازگشت به سوی حق معرفی کرده است: «يا ايتها النفس المطمئنة ارجعي الى رتك راضيه مرضيه فادخلی في عبادي، و ادخلني جنتی» (فجر / ۲۷ - ۳۰)؛ ای نفس مطمئن‌به حضور پروردگارت باز آی که تو خشنود و او راضی از توست. در صف بندگان خاص من درآی و در بهشت من داخل شو. حال با توجه به اینکه کمال نهایی انسان وصول به مقام قرب الهی است، در نتیجه هر فعل و صفتی که انسان را در رسیدن به این مرتبه یاری کند و سبب ارتقای انسان در مراتب قرب پروردگاری باشد و یا زمینه را برای سیر الى الله فراهم کند، فضیلت محسوب می‌شود. از همین روزت که تمام عبادات اعم از واجب و مستحب در زمرة فضایل اخلاقی بهشمار می‌روند. بنابراین در نظام اخلاقی اسلام، هر آنچه که موجب تغیر انسان به پروردگار و وصول به کمال مطلق باشد و با نگیذۀ خداجویانه و کسب رضایت الهی صورت پذیرد، دارای ارزش اخلاقی خواهد بود و فضیلت به حساب می‌آید؛ گرچه ممکن است در دسته‌بندی فضایل، در برگیرنده فضایل خاص‌تری باشند (رحیمی، ۱۳۸۸).

از جمله اهدافی که می‌توان برای آموزش‌پرورش بر شمرد، رشد فضایل اخلاقی و تزکیۀ دانش‌آموزان بر پایه تعالیم اسلام است. مدرسه وظیفه آماده کردن نسل جدید را برای جامعه امروز بر عهده دارد. انتظار عموم از آموزش‌پرورش در مرحلۀ اول این است که دانش‌آموزانی تربیت کند که در جامعه درست زندگی کنند. امروز، «على رغم ايجاد تعديلات عميق فرهنگی و تغيير در شيووهای زندگی، بسياري از افراد در روياوري با مسائل زندگی فاقد توانايي های لازم و اساسی هستند و همین امر آنان را در مواجهه با مسائل و مشكلات روزمره و مقتضيات آن آسيب‌پذير کرده است (جمشيديان و همکاران، ۱۳۹۲).

كتاب عربی می‌تواند بیانگر فضایل اخلاقی برای پرورش رشد اخلاقی دانش‌آموزان باشد و از آنجا که محتوای كتاب عربی اول راهنمایی دارای رویکرد «فاعده محور» است، بیشترین کاربرد جملات برای فهم بهتر قواعد صورت گرفته و توجه چندانی به متن در زمینه رشد

اخلاقی و گسترش فضایل اخلاقی صورت نگرفته است. اما با توجه به راهنمای برنامۀ درسی رویکرد محتوای عربی هفتم به این شرح است: «پرورش مهارت‌های چهارگانۀ زبانی به منظور فهم عبارات و متون اسلامی و کمک به فهم بهتر زبان و ادبیات فارسی» (اشکبوس و همکاران، ۱۳۹۲). این رویکرد دانش‌آموز را برای فهم بهتر قرآن و متون دینی و ادبیات فارسی یاری می‌دهد. راهنمای برنامۀ درسی جدید در مقایسه با راهنمای برنامۀ پیشین دارای ویژگی‌های زیر است:

۱. تعیین رویکرد «فهم عبارت» و حاکمیت بخش درک مطلب، کاربرد واژگان، جمله‌سازی و متن محوری به جای قاعده‌محوری؛
۲. کاستن از حجم قواعد و صرف نظر از قواعدی که امکان چشم‌پوشی از آن‌ها در این فرایند آسیبی به رویکرد فهم عبارت و متن وارد نمی‌سازد. در عوض توجه بیشتر به متن و مفردات پرکاربرد و کلیدی برای یادگیری زبان عربی به عنوان زبان قرآن؛
۳. مشارکت میان گروه زبان عربی با گروه‌های درسی هم‌سو، از جمله گروه زبان فارسی، زبان انگلیسی و دینی و قرآن؛
۴. هم‌سو ساختن برنامۀ با اهداف شورای عالی وزارت آموزش‌پرورش و برنامۀ درسی ملی؛
۵. به کارگیری تجربیات بدست آمده طی سال‌های اخیر و در اصلاح راهنمای برنامۀ؛
۶. تعیین انتظارات برنامۀ درسی عربی از گروه‌های مرتبط، مانند دینی و قرآن، ادبیات فارسی، انگلیسی، تاریخ و علوم اجتماعی؛
۷. توجه بیشتر به ویژگی‌های خاص روانی- عاطفی دانش‌آموزان راهنمایی و دبیرستان در گزینش متون و عبارات؛
۸. بهره‌گیری شایسته‌تر در ترسیم تصاویر کتب درسی و نیز صفحه‌های رنگی و نکات فنی؛
۹. استفاده از فناوری‌های به روز و نوین در امر آموزش عربی، مانند سایت، وبلاگ، نرم‌افزار، پوستر و فلش کارت؛
۱۰. نظرارت بیشتر بر شیوه برگزاری کلاس‌های آموزش ضمن خدمت دبیران عربی و هدایت برنامه‌های درسی دوره‌های آموزشی؛
۱۱. ارائه توصیه‌های لازم به تولید کنندگان منبع کمک‌آموزشی و رسانه‌های آموزشی؛
۱۲. تأليف هم‌زمان کتاب درسی و کتاب راهنمای معلم (www.arabic-dept.talif.ir).

با توجه به اهمیت تربیت دینی در دوره‌های گوناگون تحصیلی، لازم است محتوای مواد آموزش دینی مناسب با شرایط سنی و پاسخ‌گوی نیازهای دینی دانش‌آموزان

نظر به اینکه کمال نهایی انسان وصول به مقام قرب الهی است، در نتیجه هر فعل و صفتی که انسان را در رسیدن به این مرتبه یاری کند و سبب ارتقای انسان در مراتب قرب پروردگاری باشد و یا زمینه را برای فراموش کند، فضیلت محسوب می‌شود. از همین انسان را در مراتب قرب پروردگاری باشد و یا زمینه را برای فراموش کند، فضیلت محسوب می‌شود. از همین

در صد مرتبه با فضایل اخلاقی با دوری از رذایل اخلاقی است. از مقایسه محتوای دو کتاب چنین برمی‌آید که در محتوای کتاب عربی هفتم ۳/۸۳ در صد به فضایل اخلاقی بیشتر توجه شده است. بیشتر موارد بالا، در کتاب عربی قدیم مورد غفلت بوده، در صورتی که در عربی هفتم مورد توجه قرار گرفته‌اند.

نتیجه‌گیری

نتایج حاصل از تحقیق نشان‌دهنده پیشرفت میزان توجه به فضایل اخلاقی در محتوای کتاب عربی هفتم است. دلیل عمدۀ آن را می‌توان رویکرد برنامۀ درسی در محتوای عربی هفتم دانست. چرا که قاعده محور بودن کتاب عربی قدیم دست مؤلفان را در پرورش محتوا بسته بود و مواردی که به عنوان فضیلت مطرح می‌شدند، بیشتر برآمده از قسمت «الدراسات القرآنية» و آیه‌های موجود در تمرين‌ها بودند. اما رویکرد برنامۀ درسی عربی هفتم مبتنی بر «هم متن» است و این زمینه را برای گسترش اطلاعات فراهم ساخته است. استفاده از احادیث و سخنان حکیمانه پیامبر اکرم(ص) و ائمه اطهار(ع) موجب آشنایی بیشتر دانش‌آموزان با آموزه‌های دینی می‌شود و از آنجا که این احادیث موزون هستند، علاقه خاص آنان را در حفظ و کاربرد آن‌ها در زندگی برمی‌انگیرند. با توجه به مسافت‌های زیارتی به کشورهای عربی، آوردن مکالمه در کتاب نیز نیاز روز است و باعث علاقه‌مندی بیشتر دانش‌آموزان به زبان عربی می‌شود که زبان قرآن نیز به شمار می‌رود.

نظرسنجی‌های به عمل آمده از دبیران عربی گویای پیشرفت علمی، اخلاقی و عاطفی محتوای کتاب عربی هفتم است و این تغییرات نشان‌دهنده رحمات بی‌شائبه برنامه‌ریزان و مؤلفان این کتاب درسی است.

باشد. علاوه بر این، محتوای حکایت‌های دینی باید دانش‌آموز را فعالانه در فرایند یادگیری درگیر کند و آنان را به تفکر و تعقل درباره مطالب ارائه شده وارد (ستایش، ۱۳۸۵).

بنابراین محقق در این مقاله به دنبال مقایسه و میزان پیشرفت تهیۀ محتواز نظر میزان توجه به فضایل اخلاقی در کتاب عربی هفتم در مقایسه با کتاب سابق بوده است تا زمینه را برای رفع نواصی احتمالی در کتاب حاضر و گسترش فضایلی که در این کتاب به آن‌ها توجه نشده است و در محتوای کتاب‌های عربی پایه‌های بعدی می‌توان مدنظر قرار داد، فراهم آورد.

سؤال پژوهش

نتایج مقایسه میزان توجه به فضایل اخلاقی در محتوای کتاب عربی اول راهنمایی و کتاب عربی هفتم چگونه است؟

روش پژوهش

روش انجام پژوهش روش تحلیل محتوا بوده است. جامعه و نمونه مورد تحلیل، محتوای کتاب عربی اول راهنمایی و کتاب عربی هفتم بوده است. در تحلیل محتوا تمام جملات عربی مندرج در هر دو کتاب از نظر توجه به فضایل اخلاقی مورد بررسی قرار گرفتند.

یافته‌های پژوهش

در پاسخ به سؤال پژوهش، به طور کلی از ۷۵۰ جمله عربی موجود در محتوای کتاب عربی اول راهنمایی ۴۳ جمله برابر با ۵/۷۳ درصد و از ۸۲۶ جمله عربی موجود در محتوای کتاب عربی هفتم، ۷۹ جمله برابر با ۹/۵۶ درصد است.



نتایج حاصل از تحقیق نشان‌دهنده پیشرفت میزان توجه به فضایل اخلاقی در محتوای کتاب عربی هفتم است. دلیل عمدۀ آن را می‌توان رویکرد برنامۀ درسی در محتوای عربی هفتم دانست

مقایسه کتاب‌های عربی اول راهنمایی و عربی هفتم از نظر میزان توجه به فضایل اخلاقی							
عربی هفتم (جدید)				فضایل اخلاقی			
درصد نسبت به کل جملات	فراآنی	درصد	درصد نسبت به کل جملات	درصد نسبت به کل جملات	فراآنی	درصد	اهمیت دین
.	.	.	۰/۱۳	۲/۳	۱	۱	۱
۰/۱۲	۱/۲۶	۱	۰/۲۷	۴/۷	۲	۲	۲
۰/۲۴	۲/۵۳	۲		۲۱	۹	۳	۳
۱/۸	۱۹	۱۵	۰/۱۳	۲/۳	۱	۴	فضیلت علم‌آموزی و هم‌نشینی با عالما
۰/۱۲	۱/۲۶	۱	۰	۰	۰	۵	۵
۰/۶	۶/۳۲	۵	۰/۴	۷	۳	۶	رضایت پدر و مادر و قدردانی از آن‌ها
۰/۲۴	۲/۵۳	۲	۰	۰	۰	۷	۷
۰/۲۴	۲/۵۳	۲	۰	۰	۰	۸	۸
۰/۱۲	۱/۲۶	۱	۰/۱۳	۲/۳	۱	۹	دل نیستن به دنیا
۰/۱۲	۱/۲۶	۱	۰	۰	۰	۱۰	۱۰
							اهمیت فرزند صالح



منابع

۱. قرآن کریم
۲. اشکنوس، عادل؛ تقویی، حبیب؛ بیزانی، عبدالله؛ یوسف‌نژاد، فاطمه (۱۳۹۲)، کتاب معلم عربی هفتم، دفتر برنامه‌ریزی و تألیف کتب درسی، تهران.
۳. جشن‌دیان، عبدالرسول؛ صادقیان، مهدی؛ مرادزاده، سعید؛ فروهر، محمد (۱۳۹۲). «تحلیل محتوای کتاب دوره ابتدائی از نظر میراث توجه به متغیرهای فرهنگ ایران و شهادت». www.navideshahed.com
۴. ستایش، سعین (۱۳۸۵) «ساختار محتوای کتاب درسی دانشگاهی با رویکرد کاوش معمور در کتاب درسی دانشگاه ساختار ویژگی‌های (جلد اول)، اولین همایش بین‌المللی کتاب درسی دانشگاهی». انتشارات سمت. تهران
۵. رحیمی، مهدی. فضایل اخلاقی چیست؟ مرکز مطالعات و پژوهش‌های فرهنگی حوزه علمیه. www.andisheqom.com
۶. مهمترین دلایل بازنگری و اصلاح راهنمای برنامه درسی. www.arabic-dept.talif.ir

۰/۱۲	۱/۲۶	۱	اهمیت تفکر	۱۱
۰/۱۲	۱/۲۶	۱	میانه روی در کارها	۱۲
۰/۷	۷/۰۹	۶	عقل بودن	۱۳
۰/۷	۷/۰۹	۶	۰/۹۳	۱۶/۴	۷	۰	اهمیت کار نیک و نیکی به دیگران	۱۴
۰/۳۶	۳/۸۰	۳	اهمیت سکوت و کم‌گویی	۱۵
۰/۱۲	۱/۲۶	۱	اهمیت عمر و زمان	۱۶
۰/۱۲	۱/۲۶	۱	اهمیت پاکیزگی	۱۷
۰/۱۲	۱/۲۶	۱	۰/۱۳	۲/۳	۱	.	نمای	۱۸
۰/۱۲	۱/۲۶	۱	همنشینی با افراد شایسته	۱۹
۰/۲۴	۲/۰۳	۲	خوش پیمانی	۲۰
۰/۱۲	۱/۲۶	۱	حب وطن	۲۱
۰/۱۲	۱/۲۶	۱	دوری از عجله	۲۲
۰/۵	۵/۰۶	۴	دوری از زخم زبان و آفت آن	۲۳
۰/۳۶	۳/۸۰	۳	خالص بودن نیت	۲۴
۰/۳۶	۳/۸۰	۳	۰/۱۳	۲/۳	۱	.	خوش اخلاقی و مدارا با مردم	۲۵
۰/۲۴	۲/۰۳	۲	۰/۱۳	۲/۳	۱	.	دعوت به صبر	۲۶
۰/۱۲	۱/۲۶	۱	۰/۲۷	۴/۷	۲	.	اهمیت قرآن	۲۷
۰/۱۲	۱/۲۶	۱	عدالت	۲۸
۰/۱۲	۱/۲۶	۱	سخاوت	۲۹
۰/۱۲	۱/۲۶	۱	اهمیت تجربه	۳۰
۰/۲۴	۲/۰۳	۲	۰/۱۳	۲/۳	۱	.	اهمیت با دوستی با دیگران و دوری از دشمنی	۳۱
۰/۳۶	۳/۸۰	۳	استفاده از آیات قرآن	۳۲
۰/۲۴	۲/۰۳	۲	۰/۱۳	۲/۳	۱	.	محاسبه اعمال	۳۳
.	.	.	۰/۶۷	۱۱/۶	۵	.	اهمیت تلاش و کوشش و همکاری	۳۴
.	.	.	۰/۶۷	۱۱/۶	۵	.	اهمیت زبان عربی	۳۵
.	.	.	۰/۱۳	۲/۳	۱	.	اهمیت مسجد	۳۶
.	.	.	۰/۱۳	۲/۳	۱	.	روزه	۳۷
%۹/۵۶	%۱۰۰	۷۹	%۵/۷۳	%۱۰۰	۴۳		مجموع	
۸۲۶			۷۵۰			مجموع جملات عربی کتاب		

اشاره

سازد و مثلاً گفته شود: سعید.
همزه‌ای که برای طلب تصور است، باید در کتاب
چیزی قرار گیرد که از آن پرسش شده است
(مسئل عنه). فرقی نمی‌کند که آن چیز کدامیک
از حالات زیر را داشته باشد:

۱. مستندالیه باشد، مانند: «أَنْتَ فَعَلْتَ هَذَا أَمْ

مُحَمَّد؟» (آیا تو این کار را انجام دادی یا محمد؟)

۲. مستند باشد، مانند: «أَرَاغِبُ أَنْتَ عَنِ الْأَمْرِ
أَمْ رَاغِبٌ فِيهِ؟» (آیا از این کار دل کنده‌ای یا بدان
دل بسته‌ای؟)

۳. مفعول به باشد، مانند: «أَيَا يَأْتِي
عَلَيَا؟» (آیا مرا قصد کرده‌ای یا علی را؟)
در این مثال «أَيَا» مفعول فعل «تقصد» است
و به همین دلیل پس از همزه مقدره قرار گرفته
است.

۴. حال باشد، مانند: «أَرَكِبًا رَجَعَتْ أَمْ مَاشِيَا؟»
(آیا سواره برگشتی با پیاده؟)

۵. ظرف باشد، مانند: «أَيُومُ الْأَرْبَعَاءِ قَدِمَتْ أَمْ
يُومُ الْخَمِيسِ؟» (آیا روز چهارشنبه آمدی یا روز
پنجشنبه؟)

هنگامی که با همزه در جستجوی تصور
باشیم، مسئل عنه (آنچه مورد سؤال است)
را پس از همزه می‌آوریم. این مسئل عنه گاه

در بین حروف استفهام، «هل» و «أَ» از نظر معنایی
مانند هم هستند، ولی از نظر کاربرد تفاوت‌هایی با
هم دارند که در ادامه به بررسی آن‌ها می‌پردازیم.
تعییف استفهام: جستجوی آگاهی و دانستن از
چیزی که قبلًا معلوم نبوده است.

استفهام هل و همزه از حیث طلب:

الف. همزه «أَ»: گاهی برای طلب تصور و گاه
برای طلب تصدیق به کار می‌رود.

ب. هل: تنها برای طلب تصدیق استعمال
می‌شود.

الهمزة (أ)

با همزه یکی از دو چیز خواسته می‌شود: تصور
و تصدیق.

الف. تصور: ادراک یک چیز تنهای است؛ مانند:
«أَعْلَى مَسَافِرِ أَمْ سَعِيد؟» (آیا علی
مسافر است یا سعید؟) تو معتقدی
که سفر علی یا سعید به وقوع پیوسته
است، لکن می‌خواهی مشخص کنی
که کدامشان به سفر رفته‌اند. از این رو
پاسخ این سؤال، باید یکی را معین

كاربرد و تفاوت دو حرف استفهام هل و أ

يوسف فاضل

فاطمه نظری

دبیر دبیرستان های استان گلستان



شناخت وقوع نسبت یا عدم وقوع آن، به گونه‌ای که مخاطب، ذهنش از مسئله پرسیده شده، خالی باشد و جواب را اگر مثبت است، با «نعم» و اگر منفی است با «لا» تصدیق کند

چون «هل» ویژه طلب تصدیق است، با آن معادلی پس از «أم متصله» نمی‌آید. از این رو «هل» علی تمام أم محمد؟» ممتنع است، زیرا «أم متصله» برای تعیین یکی از دو چیز مشکوک است. در این مثال، جمع بین «هل» و «أم» به تناقض کشیده می‌شود. زیرا «هل» می‌فهماند که سؤال کننده جاهل به حکم است و «أم متصله» می‌فهماند که سؤال کننده حکم را می‌داند و تنها می‌خواهد یکی از دو امر را بداند. بنابراین در جمله «هل جاء صدیق أم عدوک؟»، «أم» به معنی «بل» مفید اصراب روی گرداندن از حکم پیشین است.

معادلی دارد که غالباً پس از «أم» می‌آید و این أم متصله است؛ مثل: «أ يوم الأربعاء قدمت أم يوم الخميس؟» که «يوم الخميس» معادل «يوم الأربعاء» است و پس از «أم» متصله آمده است. گاهی به ذکر معادل نیازی نیست، مثل: «أ أنت فعلت هذا بالهتنا يا ابراهيم؟» (انبیا/ ۶۲: آیا تو با خدایان ما این چنین کردی ای ابراهیم؟)

ب. تصدیق: شناخت وقوع نسبت یا عدم وقوع آن، به گونه‌ای که مخاطب، ذهنش از مسئله پرسیده شده، خالی باشد و جواب را اگر مثبت است، با «نعم» و اگر منفی است با «لا» تصدیق کند.

زمانی که با همزه استفهام از نسبت سؤال شود، آن همزه دلالت بر تصدیق می‌کند. تصدیق در جمله‌های فعلیه زیاد است؛ مانند: «أ حضر الأمير؟» (آیا امیر حاضر شد؟) در این مثال، از ثبوت نسبت یا نفی نسبت، پرسش کرده‌ای و در این هنگام، پاسخ با واژه «نعم» یا «لا» می‌آید. تصدیق در جمله‌های اسمیه اندک است؛ مانند:

«أ على مسافر؟»

ذکر معادل با همزه‌ای که برای تصدیق آمده، ممتنع است؛ مثل: «أ على مسافر؟» بنابراین اگر بعد از همزه «أم» باید، باید منقطعه باشد و به معنی «بل» گرفته شود. در این صورت «أم» برای استیناف (یعنی آغاز شدن کلام) است؛ مانند این بیت:

و لست أبالي بعد فقدى مالكا
أموتى ناد أم هو الان واقع

پس از مرگ مالک، باکی ندارم که مرگم دور است، بل هم اکنون رخ داده است.

(هل):

«هل» تنها برای طلب تصدیق به کار می‌رود، یعنی برای شناخت وقوع نسبت یا عدم وقوع آن؛ مانند آیه شریفه: «هل أدلكم على تجارة تنجيكم من عذاب أليم» (صف/ ۱۰).

یا مانند: «هل حافظ الإيرانيون على مجد أسلامهم؟» (آیا ایرانیان مجدهای ایران را پاسداری کردند؟)

- منابع**
- الزمخشري، جار الله ابوالقاسم محمودين عمر (١٤٢٢ هـ. ق. ٢٠٠١ م)، اساس البلاعه دار احياء التراث العربي، بيروت. طبع ١.
 - مطلوب، ؟، احمد (١٤١٧ هـ. ق/ ١٩٩٦ م)، بحوث بلاغيه. مطبوعات المجمع العلمي، بغداد.
 - الهاشمي، احمد (١٣٧٩ هـ. ق/ ١٩٦١ م). جواهر البلاعه و في المعاني والبيان والبدع. مطبعة السعادة، مصر. طبع ١٢.
 - شرح ابن عقيل / بها الدين عبد الله بن عقيل الهمданى المصرى (ت ٧٦٩ هـ) على الفية ابي عبدالله محمد جمال الدين بن مالك (ت ٦٧٢ هـ)، ط ١٣٨٤/١٤ هـ ١٩٦٤ هـ.
 - الماغي، احمد مصطفى (١٩٨٦ هـ. ق/ ١٤٠٦ م)، علوم اللغاة: البيان والمعانى والبدع. دار الكتب العلمية، بيروت. طبع ٢.

- توجه:**
- الف. «هل» مانند «بس و سوف» فعل مضارع را به زمان استقبال می‌برد. بنابراین اگر کسی بگوید: «أحبك الآن»، نمی‌توان در جوابش گفت: «هل تصدق؟»، بلکه باید گفت: «أ تصدق؟»
 - هل تصدق؟ آیا در آینده راست می‌گویی؟
 - أ تصدق؟ آیا الان راست می‌گویی؟
 - ب. هل بر امور زیر وارد نمی‌شود:
 - ا. بر منفی، پس گفته نمی‌شود: «هل لم يفهم على؟»
 - ٢ بر مضارعی که زمان حال را می‌فهماند، پس خطاست: «هل تحققر عليا و هو شجاع؟»
 ٣. بر سر إن؛ پس خطاست: «هل إن الرجل قادر؟»
 - ك. بر سر شرط؛ پس خطاست: «هل إذا زرتك تكرمني؟»
 - ٥ بر حرف عطف؛ پس گفته نمی‌شود: «هل ثم يتقدم؟»
 - تذکر: «هل» پیش از حروف عطف قرار نمی‌گیرد، بلکه پس از آن‌ها می‌آید:
 - «فهل يهلك إلا القوم الفاسقون» (احقاف/ ٣٥).
 - «أو لم ينظروا في ملوك السموات والأرض وما خلق الله من شيء» (اعراف/ ١٨٥).
 - «أ ثم إذا وقع آمنت به؟».
 - ٦. بر اسمی که پس از آن فعل باشد؛ پس خطاست: «هل بشرا منا واحداً نتبعه؟»
 - اما همزه بر همه این موارد وارد می‌شود.

حال و تمیز در کتاب‌های جدید آموزش عربی

رضاحفری
دیر آموزش و پرورش

حالی که «حال» به سه شکل مفرد، جمله و یا شبه جمله به کار می‌رود.

۲. معنای کلام بر وجود «تمیز» توقف ندارد، اما گاهی بر وجود «حال» متوقف است؛ مانند «و لاتmesh فی الارض مرحًا». در این آیه شرife، با حذف «حال» (مرحًا) معنای کلام کامل و صحیح نخواهد بود. از این رو وجود «حال» ضروری و کامل‌کننده معنای کلام است.

۳. رفع ابهام در «تمیز» از ذات و یا نسبت است، اما «حال» از هیئت (چگونگی و حالت) رفع ابهام می‌کند. مثلاً «فضه» در عبارت «عندی خاتم فضه» تمیز است که ابهام در ذات (خاتم) را رفع می‌کند و «صغریاً» در عبارت «ادب ولدک صغیراً» «حال» است که ابهام در هیئت و چگونگی صاحب حال (ولد) را برطرف می‌کند.

۴. «تمیز» بر عامل خود مقدم نمی‌شود؛ اما تقدم «حال» بر عامل خود جایز و حتی در مواردی این تقدم واجب است. برای مثال «كيف» در عبارت «كيف رجع سليم؟» اسم استفهام و «حال» است که تقدم آن بر عامل (رجع) به جهت صادرات طلب بودن، واجب است.

۵. «تمیز» غالباً جامد و گاهی به صورت مشتق به کار می‌رود، در حالی که «حال» غالباً مشتق و گاهی جامد است. مثلاً «فارساً» در عبارت «الله دره فارساً» تمیز و برخلاف حالت غالب، اسم مشتق است و «ذهبها» در عبارت «زبغت في الخاتم ذهبها»، حال و برخلاف حالت غالب اسم جامد است.

۶. «تمیز» طبق دیدگاه صحیح، برای تأکید به کار نمی‌رود، ولی «حال» گاهی بر عامل خود تأکید می‌کند؛ مانند «ارسلناک للناس رسولاً». در این آیه شرife، «رسولاً» حال واقع شده است و در لفظ و معنا بر عامل خود (ارسلنا) تأکید می‌کند.

حال و تمیز جزو مباحث عربی پایه سوم انسانی و تجربی اند و چون هر دو نکره و منصوب هستند، دانش‌آموزان در تشخیص آن‌ها دچار مشکل می‌شوند. در این مقاله برآنیم کمی در تشخیص این دو قاعده به دانش‌آموزان کمک کنیم.

اشاره

کلیدواژه‌ها: تمیز و حال، دستور زبان عربی، رفع ابهام

الف. شباهت «تمیز» و «حال»

۱. هر دو اسم واقع می‌شوند.

۲. هر دو به صورت نکره به کار می‌روند.

۳. هر دو منصوب هستند. برای مثال، در عبارت‌های «عندی رطل زیتاً» و «رجع الجند ظافراً»، دو لفظ «زیتاً» و «ظافراً» به ترتیب تمیز و حال اند که در اسم، نکره و منصوب بودن مشترک هستند.

۴. هر دو فضله هستند. مثلاً در عبارت‌های «عندی خاتم فضه» و «ادب ولدک صغیراً»، دو لفظ «فضه» و «صغریاً» به ترتیب تمیز و حال اند که در فضله بودن مشترک هستند. از این رو با حذف آن دو، ضرر و اختلالی در معنای اساسی جمله وارد نمی‌شود.

۵. هر دو ابهام را برطرف می‌کنند. برای مثال، «نفساً» در عبارت «طاب المجهده نفساً» تمیز است و ابهام موجود در نسبت میان «طاب» و «المجهده» را برطرف می‌کند. همچنین «صغریاً» در عبارت «ادب ولدک صغیراً» حال است و ابهام در چگونگی و حالت مفعول (ولد) را برطرف می‌کند.

ب. تفاوت «تمیز» و «حال»

۱. «تمیز» به صورت مفرد به کار می‌رود، در

منابع

۱. الصبان، محمدبن علی (۱۴۲۹ق.)، حاشیة الصبان على شرح الاشموني على الفية ابن مالك (ج. ۲)، دار الفکر، بيروت.

۲. المدنی، سید علیخان (۱۴۳۱ق.)، حدائق النیة، ذوق الفرقی، قم، چاپ اول.

۳. صافی، محمودبن عبدالرحمن (۱۴۱۸ق.)، الجدول في الاعراب القرآن (ج. ۵)، دارالرشبی، مؤسسه ایمان، بيروت چاپ چهارم.

۴. الصفایی البوشیری، غلامعلی (۱۳۸۵ق.)، بدائلة النحو، مدیریت حوزة علمیة قم.



ضرب المثل

بررسی یازده ضرب المثل اخلاقی - تربیتی در نهج البلاعه

حسن کاظمی سهلوانی، دبیر دبیرستان‌های وسیر بکران اصفهان

چکیده

دیباچه

از جمله موارد کاربرد ضرب المثل‌ها در ادبیات تأثیرگذاری اصلاحی آن‌ها در اخلاق و رفتار جامعه است. گاه عبارت کوتاه و آهنگین یک مثل در نفی و براندازی یا معروفی یک رذیله اخلاقی با به عکس در تشبیت یا ایجاد یک صفت و حسن اخلاقی چنان تأثیر سازنده‌ای دارد که چه بسا شعر، سخنرانی و نوشته‌دیگر این گونه نباشد.

حال اگر این سرچشمه، یک تفضل الهی و تربیت ملکوتی در قالب کلامی روحانی از یک منبع ایمان و نقاو و اسوه اخلاق، که تربیت آموخته مکتب رسول الله (ص) باشد مصدق (لقد کان فی رسول الله اسوة حسنة)، (احزاب- ۲۱). بی‌شک تأثیر و سازندگی آن دوچندان خواهد بود. چراکه مثال عمولاً نادره‌گویی حکیمان و اندیشمندان بادیبان است که چه بسا فقط در قالب یک گفتار نفرز صادر شده باشد اما در مورد شخصیت بی‌مثال و بی‌بدیل حضرت امیر(ع)، گفتاری است که در پی خود یک پشتوانه‌عظیم رفتار را با خود دارد. زیرا فرمایش حضرتش چنین است که «من نصب نفسه للناس اماماً - فلیبِدأ بتعلیم نفسه قبل تعلیم غیره ولیکن تأدیبه بسیرته قیل تأدیبه بلسانه» (نهج البلاعه- ح/۷۳): آنکه خود را پیشوای مردم سازد، پیش از تعلیم دیگری باید به ادب کردن خویش بپردازد، و پیش از آنکه به گفتار تعلیم بپردازد، باید به کردار

مثل را آثار و نتایج بسیاری است که از جمله آن‌ها می‌توان به کارکرد تهذیبی اشاره کرد. هر مثل به منزله واعظی شیرین بیان و ناصحی مهربان است که مخاطبان را با زبانی ساده و اثرگذار به فراگرفتن آداب و صفات پسندیده و فروگذاردن عادات و افعال نکوهیده فرا می‌خواند، در نتیجه افکار مخاطب را تعدیل و تهذیب و نوعی نقش آراستگی و پیراستگی اخلاقی را در جامعه ایفا می‌کند.

مثل‌های علوی، از آنجا که سرچشمه یک روح الهی تربیت یافته در مکتب محمدی(ص) است، این نقش تهذیبی را بر جسته ترو نمایان تر در خود دارند. لذا با تعمق و تفکر در این گونه مثل‌ها، که همچون چراغ پر فروغی روشنایی بخش هدایت و رستگاری است، انسان بهتر و سریع تر به سرمنزل مقصود، که همان شایستگی قرب الهی یافتن است، خواهد رسید و کمتر به تحیر و سرگردانی و بی‌هدفی مبتلا خواهد شد.

در این نوشتار به دنبال معرفی ضرب المثل‌هایی از نهج البلاعه هستیم که پیام آن‌ها تهذیب نفس و متخلق شدن به اخلاق پسندیده و حذف اخلاق رذیله است و در این راستا به معرفی یکی از فواید بسیار ضرب المثل پرداخته‌ایم.

کلیدواژه‌ها: ضرب المثل، فضایل اخلاقی، رذایل اخلاقی، نهج البلاعه.

قرآن کریم از جمله
عوامل اساسی و
محوری در رسالت
پیامبر(ص) را
خوش اخلاقی و
نرم خوبی ایشان
معرفی کرده و راز
موقفیت حضرت
را در اخلاق خوش
وی دانسته است

ادب نماید (شهیدی، ۱۳۷۸: ۳۷۱). آری اندرزهای علوی قبل از صدور آن، توسط حضرتش عمل شده و حاصل و نتیجه آن در گفتار، رفتار، سیاست، حکومت و قضاؤت او تجلی یافته است. لذا عمل به آن‌ها و سرلوحة زندگی قرار دادن آن‌ها ضمانتی است برای ایمان و تقوای افراد که سرانجام آن‌ها سعادت و رستگاری خواهد بود. این نوشتار به دنبال آن است تا تابلویی کوچک از رشت و ربایی رذائل و فضائل اخلاقی را که بازتابی است از گفتار مثل گونه حضرت امیر(ع) در قالب چند صفت ستوده یا نکوهیده اخلاقی معرفی و بررسی نماید تا در این بین هم برای خود درسی از کلاس علی(ع) و از کتاب نهج البلاغه باشد و هم برای مخاطبان معیاری باشد برای تراز رفتار خود با معیار و مقیاس حضرت علی(ع). گرچه حضرتش فرموده‌اند که شما نمی‌توانید همچو من باشید و مثل من زندگی کنید.

۱. نرم خوبی (اخلاق خوش)

من لان عوده کثافت اغصانه (دشتی، ۱۳۸۳، ص ۴۸۸-۴۸۴)
هر که را نهال - خلق و خوی - به بار بُوَّد، شاخ و براو
بسیار بُوَّد.
(شهیدی، ۱۳۷۸: ۳۹۷) امام علی(ع) در این سخن حکمت‌آموز تمامی انسان‌هارا فرامی‌خواند که اخلاق خود را ملایم سازند تا دشمنانشان رانده و کم شوند و در نتیجه دوستان و همراهانشان افرون گردند.

قرآن کریم از جمله عوامل اساسی و محوری در رسالت پیامبر(ص) را خوش اخلاقی و نرم خوبی ایشان معرفی کرده و راز موقفیت حضرت رادر اخلاق خوش وی دانسته است، از جمله در آیه ۱۵۹ سوره آل عمران می‌فرماید: و لو کنت فضا غلیظ القلب لانقضوا من حولک: (ای پیامبر، اگر درشت‌خوی و سخت‌دل بودی بی‌شک از پیرامون تو پراکنده می‌شند). یاد ر آیه سوره قلم در تمجید از اخلاق خوش پیامبر(ص) می‌فرماید: و انک لعلی خلق عظیم: و تو دارای اخلاق بسیار بزرگوارانهای هستی.

امروزه علمای اخلاق، جامعه‌شناسی، روان‌شناسی و به طور کلی اندیشمندانی که در زمینه افکار و رفتار انسان مطالعه می‌کنند، اخلاق نیکوار یکی از خصیصه‌های مؤثر در کسب موقفیت، کامیابی و سرفرازی انسان بر می‌شمارند. حضرت امیر(ع) نیز در این تشبیه زیبا اخلاق نیکورامنشا گسترش و گستردگی روابط اجتماعی و برخورداری از جنبه حمایتی جامعه معرفی می‌کند. در فرهنگ ملل مختلف اخلاق نیکو در کلمات بزرگان و حکیمان توصیه شده است که به پاره‌ای از آن‌ها اشاره می‌شود.

خداآنده در قرآن
کریم یکی از عوامل
پاداش خود را در
قیامت صداقت و
راستگویان
دانسته است و
می‌فرماید: «لیجزی
الله الصادقین
بصدقهم» (احزان).
۲۴: تا خداوند
درستکاران را بر
وفق درستی شان
پاداش دهد

به حسن خلق توان کرد صبد اهل نظر
به دام و دانه نگیرند مرغ دانا را (حافظ)
(برقعی، ۱۳۶۷: ۲۸)
بزرگ‌ترین سرمایه‌آدمی توانگری نیست بلکه خوبی
خوش است.
(همان: ۲۳)
زبان خوش، مار را از سوراخ بیرون آورد.
(دهخدا، ۱۳۷۶: ۱۹۲-۲)
که تندي و تیزی نماید به کار
به نرمی برآید ز سوراخ، مار
(همان)

۲. صداقت و راستگویی

«لیصدق رائد اهله» (دشتی، ۱۳۸۳، ص ۱۵۰-خ/۱۰۸)

پیشوای قوم باید با مردم خود به راستی سخن راند.
(شهیدی، ۱۳۷۸: ۱۰۲)

این ضربالمثل با تعبیری این‌گونه «لا یکذب الرائد اهله» در جلد دوم مجمع الأمثال میدانی در صفحه ۲۳۳ آمده است. «رائد» کسی که او را برای یافتن آب و چراگاه و محل اتراق می‌فرستند. وی اگر شخصی دروغ‌گو هم باشد برای این مأموریت دروغ نخواهد گفت. چراکه دروغ او هم به زیان خودش و هم به زیان قومش خواهد بود. لذا این جمله برای کسی که انتظار نمی‌رود دروغ گویید و در راستگویی او هم هیچ جای شک و شبه‌ای نیست، ضرب المثل شده است.

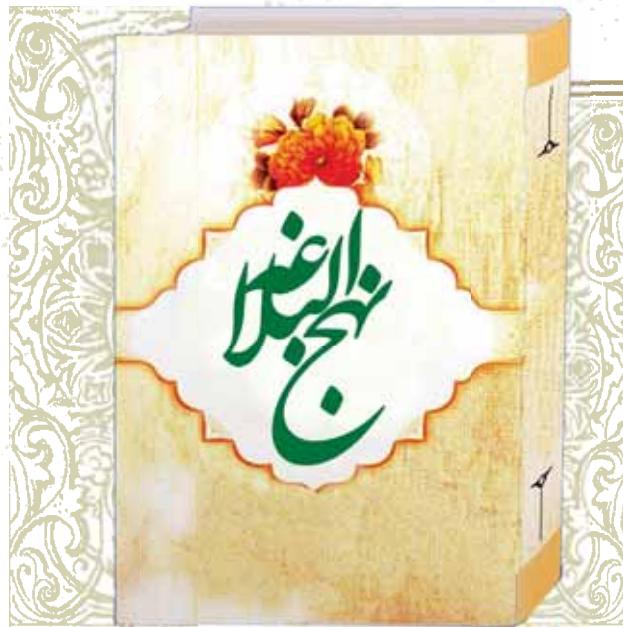
حضرت علی(ع) گرچه در جای جای نهج‌البلاغه، به تناسب سخن و به ضرورت موضوع، به راستی و راستگویی سفارش می‌کنند اما در این مثل ضرورت اطاعت و پیروی از اهل بیت(ع) را بیان می‌دارند و در تأکید و استدلال آن فرمایش خود را با این مثل تحکیم می‌بخشند و مستند می‌سازند.

حضرت در خطبهٔ ۸۶ نهج‌البلاغه راستی را عامل نجات و رهایی و دروغ را عامل هلاکت و خواری معرفی کرده‌اند و می‌فرمایند: «الصادق علی شفا منجا و کرامه و الكاذب علی شرف مهوا و مهانة»؛ راستگو بر کنگره‌های رستگاری و بزرگواری است و دروغ گو کناره مغایک و خواری.

(شهیدی، ۱۳۷۶: ۶۸)

خداآنده در قرآن کریم یکی از عوامل پاداش خود را در قیامت صداقت و راستی راستگویان دانسته است و می‌فرماید: «لیجزی الله الصادقین بصدقهم» (احزان).
۲۴: تا خداوند درستکاران را بر وفق درستی شان پاداش دهد.

صداقت و راستی در فرهنگ تمامی ملل ستوده و به



آن سفارش شده است که در اینجا به برخی از آنها اشاره می‌شود:

راستی کن که راستان رستند
در جهان راستان قوی دستند
(دهخدا، ۱۳۷۶: ۸۵۹-ج۲)
راستی از تو، مدد از کردگار.
(همان)

راستی و سقراط هر دو دوستان من باشند، لیکن هرگاه این دو به ستیز برخیزند، پیروی کردن از راستی سزاوارتر است (افلاطون).
(برقی، ۱۳۶۷: ۱۶۴).

۳. اتحاد و انسجام

«ید الله مع الجماعة» (دشتی، ۱۳۸۳: ۱۷۸-خ-۱۲۷)

حضرت خدا همراه جماعت است.
این مثل را بیان فرموده و آن‌ها را به وحدت و همدلی و دوری از تفرقه و جدایی فرا خوانده است. در این عبارت «ید» را که کنایه از قدرت و نیروست نتیجه اتحاد و همبستگی و آن را تأیید شده الهی می‌داند و برعکس تفرقه و جدایی را از اهرم‌های شیطانی می‌داند و این گونه مثل می‌زند که انسان هرگاه از جامعه و اجتماع جدا افتاد و یکه تازد، همچون گوسفندی است که از رمه شیطان می‌افتد و اسیر گرگ شود. چنین انسانی هم در دام

اتحاد و همبستگی رمز توفیق در هر کاری است و مسلمان‌جامعة‌ای به سعادت نزدیک است که تفرقه و تششت از آن دور باشد. قرآن کریم نیز مسلمانان را به وحدت و انسجام حول محور الهی فرا می‌خواند و فرمان می‌دهد: «و اعتصموا بحبل الله جميعاً و لا تفرقوا»؛ (آل عمران - ۳) و همگی به رشته الهی درآویزید و پراکنده نشوید.

جامعه جهانی اسلام اگر تنها به این آیه از قرآن کریم عمل کند و حول محور حبل الله، که همان «قرآن» یا به تعبیر برخی مفسران «دین اسلام» (سفراش شده از سوی رسول الله (ص)) است. متحد شوند دیگر بسیاری از فرست‌ها برای مستکرین در جهت تفرقه امت اسلامی فراهم نخواهد شد و استکبار طمع نفوذ در صفوف مسلمانان را در ذهن کمتر می‌پروراند.

اصل اتحاد و همبستگی در میان تمامی اقوام و ملل، عنصر حیاتی موقفيت تلقی شده و بدان پرداخته شده است، از جمله:

مورچگان را چو بود اتفاق
شیر زیلان را بدرانند پوست

(برقی، ۱۳۶۷: ۱۸۹-ج۲)

وقتی عده‌ای با هم متحد می‌شوند، دیگر بندگی لازم نیست

(همان: ۱۸۸)
آری به اتفاق جهان می‌توان گرفت.

(دهخدا، ۱۳۷۶: ۳۰-ج۱)

۴. اعتدال در امور

«اليمين والشمام مضلة والطريق الوسطى هي
الجاده» (دشتی، ۱۳۸۳: ۴۸-خ-۱۶)

چپ و راست، کمینگاه گمراهی است و راه میانگین راه راست الهی است.
(شهیدی، ۱۳۷۸)

از جمله ملاک‌های الهی تقوا در افراد رعایت اعتدال در کارها و امور است. انسان هرگاه از حد تعادل، که ملاک ایمان و تقواست، خارج گردد، به ناچار یاد را بچپ- که افراط است- و یا در جانب راست- که تغییر است- فرو خواهد افتاد و فرو افتادن همانا و در دام شیطان اسیر و هلاک شدن هم همان.

لذا حضرت در خطبۀ ۱۶ ضمن بر شمردن ویژگی‌های افراد در بهشت و دوزخ ویژگی‌های بهشتیان را میانه روی و اعتدال دانسته و خروج از آن را انحراف و سقوط در دوزخ معرفی نموده است. آری، در طریق هدایت راه و مسیر الهی تنها یک راه است و آن هم صراط المستقیم است، که همواره از خداوند خواهان و خواستار هدایت بر آن راهیم و سایر راهها مسیرهای انحراف از حق و چپ و راست شدن از آن است.

اگر نیک بنگریم، در دوران حکومت امام علی(ع) این دو راه انحراف و خروج از مسیر حق را در جمع مردم

اتحاد و همبستگی رمز
توفیق در هر کاری است و
مسلمان‌جامعة‌ای
به سعادت نزدیک
است که تفرقه و
تششت از آن دور
باشد. قرآن کریم
نیز مسلمانان را
به وحدت و
انسجام حول
محور الهی فرا
می‌خواند

باشد و برای صاحب‌ش عذاب و رنجش دنیوی و اخروی را به همراه داشته باشد، آنچه بسترساز این نقش است همان کنترل کردن یا کنترل نکردن زبان است که در فرمایش امام علی(ع) به آن اشاره شده است.

قرآن کریم نیز در تبیین محصل زبان یعنی سخن و کارکردهای متفاوت آن این گونه می‌فرماید: «الله تر کیف ضرب الله مثلًا کلمة طيبة کشجرة طيبة اصلها ثابت و فرعها في السماء» (ابراهیم-٢٤): آیا دناستهای که خداوند چگونه مثلی می‌زند که کلمة پاک همانند درختی پاک است که ریشه‌اش استوار است و شاخه‌اش سر به آسمان دارد.

«ومثل الكلمة خبيثة کشجرة خبيثة اجتثت من فوق الأرض مالها من قرار» (ابراهیم-٢٦): ومثل الكلمة پلید همانند درختی است پلید که از روی زمین برکنده باشد و استوار نباشد.

زبان در امثال و حکم فارسی این گونه توصیف شده است:

زبان سرخ سرسیز می‌دهد بر باد.
(دهخدا، ۱۳۷۶: ۸۹۳-ج ۲)
زبان بسته بهتر که گویا به شر.

۶. پاک طینتی و عزت نفس

«المنية و لا الدنيا» (دشتی، ۱۳۸۳. ص ۵۲۶-۵۲۶)

مرُدن و خواری نبردن.
(شهیدی، ۱۳۷۸: ۴۳۲)

این ضرب‌المثل امام(ع)، که در بسیاری از معجم‌های امثال عربی از جمله مجمع‌الأمثال میدانی و فرانک‌الادب نیز ذکر شده است، حکایت از یکی از خصلت‌های اخلاقی ستوده انسان دارد که عبارت است از حفظ خود از خفت و خواری و عزیز شمردن نفس و تن ندادن به ذلت و خواری.

در این مثل، مرگ با عزت بر زندگی با ذلت و خواری ترجیح داده شده، که این اوج تعالی روح بشر است چنین انسانی قدر و بهای خود را بسیار پر ارج و قیمت می‌داند و تن به ذلت نمی‌دهد.

مکتب حیات‌بخش و عزت‌آفرین اسلام تعالیم و دستورات بسیاری را از زبان راهبران الهی خود برای پیروانش به ارمنان نهاده است که علاوه بر ضرب‌المثل حضرت امیر(ع) می‌توان به فرموده فرزند آن حضرت یعنی پیشوای آزادگان امام حسین(ع) اشاره کرد که می‌فرمودند: «انی لاری الموت الا سعادة و لا الحياة مع الظالمين إلا بrama» (مطهری، ۱۳۷۲: ۲۱۹): من مرگ را جز خوشبختی و زندگی با ستمکاران را جز ملامت

تحت حکومتش به خوبی مشاهده می‌کنیم. عده‌ای حق را شناختند و در مقابل آن قد برافراشتند و با حضورش دشمنی ورزیدند و به مخالفت پرداختند و گروهی دیگر جانب افراط پیمودند، در راه شناخت حق به بیراهه رفتد و گروه خوارج را تشکیل دادند و چه مشکلاتی که نیافریدند. تنها یارانی چون مالک اشتر در مسیر حق و اعتدال ثابت قدم ماندند و جان خود را بر سر پیمان نهادند.

اعتدال و پرهیز از افراط و تغیریط یکی از مختصات اخلاق پسندیده است که همواره مورد سفارش حکیمان و ادبیان بوده است. از جمله گفتار آن‌ها می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

از میانه‌روی یک خوشبختی پاک سر می‌زند (گوته).
(برقی، ۱۳۶۷: ۱۵۳-ج ۱)

چنان شیرین میاش که فرو بربند و چنان تلخ مشو که به دور افکنندت (دیمکراتیس).
(همان: ۱۵۲)

نرمی ز حد میر که چو دندان مار ریخت
هر طفل نی سوار کند تازیانه‌اش (صائب)
(همان: ۱۵۸)

۵. حفظ زبان

«اللسان سبع إن خلی عنه عقر» (دشتی، ۱۳۸۳: ۴۶-۴۶)

زبان درندهای است؛ اگر واگذار ندش، بگزد.
(شهیدی، ۱۳۷۸: ۳۷۰)

زبان یکی از اعضایی است که می‌تواند هم شر و هم خیر باشد. هرگاه کنترلی از سوی نفس بر آن نباشد و یله و رها باشد، می‌تواند با دروغ، تهمت، غیبت، ناحق گویی و... هلاکت دنیا و آخرت را برای انسان به ارمنان آرد. هرگاه زبان تحت کنترل نفس باشد و مهار گردد، می‌تواند با ذکر، شکر و عبادت منشأ بسیاری از خیرات و برکات برای دنیا و آخرت انسان باشد.

حضرت امیر(ع) در این مَثَل حکمت‌آموز، زبان بدون کنترل و رها را درندهای رها شده و بدون لجام می‌داند که دیگران و حتی صاحب خود را می‌گرد و چه بسا جراحت ناشی از گزش گزندگان التیام باید و بهبودی پذیرد اما زخم و جراحت ناشی از زبان هرگز خوب نشود و التیام نیاید و تا مدت‌ها بر روح انسان اثر گذارد.

زبان بریده به کنجی صمّ بکم
به از کسی که نباشد زبانش اندر حکم
(سعدي)

آری، زبان هم می‌تواند بهترین عضو بدن باشد که بدان کسب فضایل شود و هم می‌تواند بدترین عضو بدن

آری، زبان
هم می‌تواند
بهترین عضو
بدن باشد که
بدان کسب
فضایل شود و
هم می‌تواند
بهترین عضو
بدن باشد و
برای صاحب‌ش
عذاب و
رنجش دنیوی
و اخروی را به
همراه داشته
باشد

حضرت
در سراسر
نهج البلاغه راجع
به دنیا مطالب
از زنده‌ای را
بیان می‌فرمایند
اما اهمیت این
جمله امام نظر
به مخاطب و
محتوای آن،
بیانگر این موضوع
است که دام دنیا
بس وسیع و برای
افراد خاص و با
ایمان نیز گستردہ
است

در کتاب قلب سلیم، آیت‌الله دستغیب شیرازی از قول امام صادق(ع) ریشه‌این بیماری نفسانی را این‌گونه بیان کرده است: «حسد اصلش ناشی از انکار نعمت‌های الهی و کوردلی است که این دو بال‌های کفرند. باین بیماری بود که قایل فرزند آدم، پس از کشتن هابیل، به حسرت ابدی مبتلا شد و هرگز از آن رهایی نیافت.»

حسد در فرهنگ تمامی ملل و اقوام مذموم و نکوهیده است. در امثال فارسی زبانان در این باره آمده است:

حسد آتش که آتش افروزد
خرمن عقل و عافیت سوزد
(دهخدا، ۱۳۷۶: ۶۹۵-۷/ج)

اگر حسود نباشد جهان گلستان است.
(همان، ص ۲۰۶-۷/ج)

حسود از فربه شدن دیگران لاغر می‌شود.
(برقعی، ۱۳۶۷: ۹۹-۷/ج)

۸. دل نبستن به دنیا

«مثل الدنیا مثل الحیة، لین مسها، قاتل سمهها» (دشتی، ۱۳۸۳: ۴۴۰-ن/۶۸)

دنیا همچون مار است، پسوند آن نرم و هموار، و زهر آن جان شکار.
(شهیدی، ۱۳۷۸: ۳۵۲)

این ضربالمثل زیبای امام علی(ع) که خطاب به شخصیتی سس والا مقام، یعنی سلمان فارسی، فرموده‌اند، حاکی از اهمیت موضوع و نگاه ویژه امام به دنیاست. حضرت در سراسر نهج‌البلاغه راجع به دنیا مطالب ارزنده‌ای را بیان می‌فرمایند اما اهمیت این جمله امام نظر به مخاطب و محتوای آن، بیانگر این موضوع است که دام دنیا بس وسیع و برای افراد خاص و با ایمان نیز گستردہ است. اگر این فرمایش امام(ع) با این فرموده‌نشی اکرم(ص) «حب الدنیا رأس كل خطيئة» (دنیا دوستی سرآمد هر گناهی است)، بررسی کنیم، اهمیت موضوع بیشتر روش خواهد شد. نرمی و لطفت، خوش خط و خالی دنیا کنایه از فربایی و فربیندگی دنیا دارد، که هر گاه انسان دل به آن بینند و آن را لمس کند فربینته آن می‌شود و به آن دل می‌سپرد. البته مخاطب این فرمایش در اوج ایمان و تقوای قرار دارد و از دام دنیا رسته و به آن دل نبسته است اما سخن حکایت از آن دارد که انسان‌های معمولی باید بسیار مراقب باشند که این عروس هزار داماد آن‌ها را نفرید. آری، تنها حضرت امیر است که می‌تواند درخصوص دنیا فریاد برآورد که ای دنیا، این دام بر مرغی دیگر نه که عنقارا بلند است آشیانه من تو را سه طلاقه کرده‌ام و هرگز فریبت را نخواهم خورد.

و ذلت نمی‌دانم.

مرا عار آید از این زندگی

که سالار باشم کنم بندگی

آری، هرگاه انسان به مناعت طبع و عزت نفس دست

یافت، خود را بسیار ارزشمندتر و گرامی تر از آن می‌داند

که دامن به گناه آلاید و نفس خویش را پست و حقیر

سازد و به ذلت و خفت تن دهد.

انسان‌های بزرگ در طول تاریخ همواره با برخورداری

از این فضیلت، قله‌های موقبیت را فتح کرده‌اند و در اوج

عظمت و عزّت در این باره سخن‌ها گفته‌اند که به برخی

از آن‌ها اشاره می‌شود.

مرگ به است ز زندگانی اندر شماتت دشمنان.

(دهخدا، ۱۳۷۶: ۱۵۳۱-۳/ج)

عزت ز قناعت است و خواری ز طمع

با عزت خود بساز و خواری مطلب

(همان: ۱۰۹۹-۲/ج)

مرگ به از رسوایی.

(مجاهد، ۱۳۷۹: ۲۹۵. ص ۱۳)

اکنون پس از ذکر و بررسی چند صفت حمیده‌اخلاقی

در امثال علوی چند صفت رذیله را نیز، که از امثال

نهج‌البلاغه حضرت امیر(ع) است بررسی می‌کنیم و در

حد بضاعت خود را به شرح و تبیین آن‌ها می‌پردازم.

چراکه ترکیه آرالستان و پیراستن است و باید در راه

کسب فضایل کوشید و برای دفع رذایل همت کرد.

۷. حسد

«الحسد يأكل الأيمان كما تأكل النار الحطب» (دشتی

(۱۳۸۳، ص ۱۱۰-خ/۸۶)

(بر هم حسد مبرید که) حسد ایمان را می‌خورد،

چنان که آتش هیزم را.

(شهیدی، ۱۳۷۸: ۷۸)

این فرمایش که از قول بیامبر(ص) و امام صادق(ع)

هم نقل شده، بیانگر یکی از بزرگ‌ترین بیماری‌های

روحی و نفسانی است، بیماری‌ای که به دنبال خود کینه،

حق، عداوت، دشمنی و... را هم خواهد آورد و هستی

ایمان فرد را چونان خرمنی از هیزم که با جرقه‌ای از

آتش به حاکستر بدل شود نابود می‌سازد. امام علی(ع)

در این خطبه، هشدار می‌دهد که حسد نورزید که

سرانجام این چنین است.

این صفت رذیله اخلاقی در قرآن هم نکوهش شده

و آیات زیادی در مورد آن آمده است؛ از جمله: «ام

یحسدون الناس على ما آتاهم من فضله» (النساء-۵۴):

مگر به سبب آنچه خداوند از لطف خویش به مردمان

بخشیده است به آنان رشك می‌برند.

در اصول اخلاقی
اسلام این صفت
یعنی فخرفروشی
سخت مذمّت و
نکوهش شده
است و قرآن هم
در این زمینه
می‌فرماید: «ان
الله لا يحب
من كان مختالاً
فخوراً» (نساء-٣٦):
خدواند کسی
را که متکبر و
فخرفروش باشد،
دوست ندارد

«هیهات غری غیری لا حاجة لی فیک قد طلقتک
ثلاثاً لا رجعة فيها» (نهج‌البلاغه-ح/٧٧): هرگز! جز مرا
بفریب! مرا به تو چه نیازی است؟ من تو را سه بار طلاق
گفته‌ام و باز گشته در آن نیست.
و انسان‌های معمولی باید همواره مراقب باشند و با
ترکیه و تقویت ایمان خویش خود را از دام‌های فریبند
دینا مصون دارند.

دنیا در اندیشه حکیمان و خردورزان
سقراط: دنیا به آتش افروخته ماند که چون زیاده طلب
کنی، سوخته شوی و چون به قدر حاجت برگیری، با
فروع آن راه را ز جاه باز شناسی
(برقعی، ١٣٦٧-٢٤٢ ج/١)
دنیانیزد آن که پریشان کنی دلی.
(دهخدا، ١٣٦٧-٨٣٠ ج/٢)

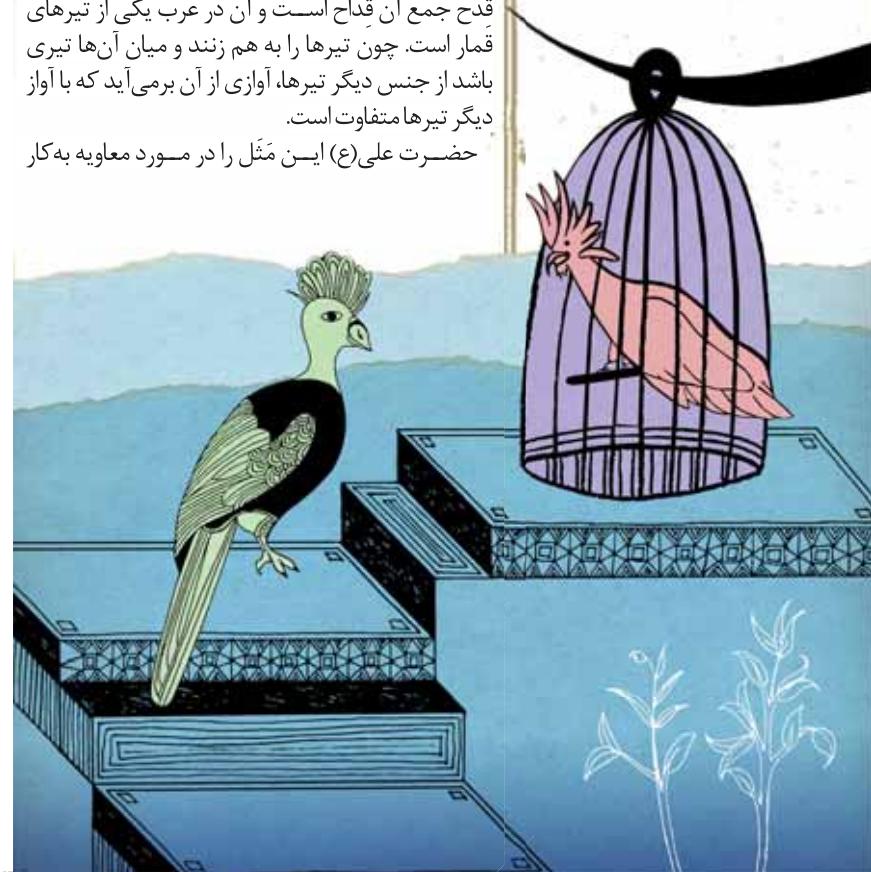
٩. پرهیز از فخرفروشی

«حن قدح ليس منها» (دشتی، ١٣٨٣: ٣٧٢-٣٧٣ ن/٢٨)
آوازی است نارسا.

(شهیدی، ١٣٧٨)

این ضرب‌المثل علوي در جایی بیان می‌شود که شخص
به کسی یا چیزی بنیازد و افتخار کند که خود از آن نباشد.
قدح جمع آن قدح است و آن در عرب یکی از تیرهای
قمار است. چون تیرها را به هم زنند و میان آن‌ها تیری
باشد از جنس دیگر تیرها، آوازی از آن برمی‌آید که با آواز
دیگر تیرها متفاوت است.

حضرت علی(ع) این مثال را در مورد معاویه به کار



۱۰. پرهیز از پرگویی

«من أكثر اهجر» (دشتی، ١٣٨٣: ٣٨٨-٣٨٩ ن/٣١)
آنکه پرگوید، یاوه سراست.
(شهیدی، ١٣٧٨: ٣٠٥)

این مثال علوی در بسیاری از معجم‌های امثال عربی از جمله المستقصی، مجمع المثال و... آمده و بیانگر ارزش و اهمیت «سنجدیده سخن» گفتن است. حضرت در وصیتی که به فرزندانش و به همه آن‌ها که این وصیت به دستشان بررسد، توصیه می‌فرمایند: از پرگویی و یاوه سرایی بپرهیزید؛ زیرا پرگویی پرخطایی را به دنبال دارد که سرانجام آن اعتذار و عندرخواهی از خلق و یا گناه و معصیت به درگاه خالق است و هر دو به خسروان و زیان دنیوی و اخروی می‌انجامد.

حکیمان و اندیشمندان برای بیان ارزش و اهمیت «خاموشی» یا «سنجدیده و بجاگویی» گفته‌اند: اگر گفتن سخن چون سیم باشد، خاموشی و سکوت چون رز است. لذا هر فردی باید قبل از گفتن، اندیشه کند و به اقتضای شرایط، سخن را بسنجد و به حد تکافو بیان کند، که بیش گفتن آن به فرمایش مولا علی(ع) یاوه سرایی است.

قرآن کریم به انسان هشدار می‌دهد که ای انسان،

امام علی(ع)
در نامه‌ای به
حارت همدانی
می‌فرماید:
از همنشینی
با فاسقان و
گناهکاران
دوری گزین
که بدی بدی
می‌آفریند و به
بدمی‌پیوندد

آری، همنشینی با بدان انسان‌های صالح و متقی،
دامن به گناه آلومن و دیبا وصله کردن است، که
نتیجه آن در دنیا سرزنش و حسرت است و در
آخرت عذاب و وحشت.

پس باید همتی کرد و برای حفظ پاکی دل و
صفای باطن از فاسقان دوری گزید. شرور نفسانی
را که همان اخلاق ناپسند و رذل است، باید اصلاح
کرد.

در فرهنگ فارسی ملاک ارزیابی و ارزش‌یابی فرد
را همنشین او تلقی کرده و این گونه آورده‌اند:

تو اول بگو با کیان دوستی

پس آنگه بگوییم که تو کیستی
بله، دوست بر هویت و اخلاق انسان اثر می‌گذارد و
به‌دلیل تلاش برای هم‌رنگی با خود است. پس باید
چشم باز کرد و دوستان را شناخت و از میان آن‌ها
بهترین‌ها را برگزید.

این مثل امام(ع) در فرهنگ امثال فارسی این گونه
تجلى یافته است:

کبوتر با کبوتر باز با باز

کند هم جنس با هم جنس پرواز (نظمی)

(دهخدا، ۱۳۶۷: ۱۱۹۱-۳)

کچ با کچ گراید راست با راست.

(همان: ۱۱۹۵)

وقتی سخنی بر زبان می‌رانی مواظب باش، زیرا رقیب و
عتید بر آن نظارت دارند و آن را ثبت و ضبط می‌کنند و
برای تو شواب یا عقاب به‌دلیل خواهد داشت.

«ما يلفظ من قول إلا لديه رقيب عتيد» (ق-۱۸):
سخن به زبان نمی‌آورد، مگر آنکه نگهبان حاضر و
ناظری نزد اوست.

شاعران و ادبیان در این خصوص جملات نفری دارند
که به برخی از آن‌ها اشاره می‌گردد.

دان چو طبله عطار است، خاموش و هنر نمای و نادان
چو طبل غازی، بلند آواز و میان تهی (سعدی).

(برقعی، ۱۳۶۷: ۲۱۳-۱)

اگر خاموش باشی تا دیگران به سخن‌آرند، بهتر که
سخن‌گویی و خاموشت کنند.

(همان: ۲۱۴)

اگر طوطی زبان می‌بست در کام
نه خود را در قفس می‌دید نه دام

(دهخدا، ۱۳۶۷: ۲۱۹-۱)

خاموش دوم سلامت است.

(همان)

۱۱. دوری کردن از بدی‌ها

«فان الشر بالشر ملحق» (دشتی، ۱۳۸۳)

شر به شر می‌پیوندد.

(شهیدی، ۱۳۷۸: ۳۵۴)

امام علی(ع) در نامه‌ای به حارت همدانی می‌فرماید:

از همنشینی با فاسقان و گناهکاران دوری گزین
که بدی بدی می‌آفریند و به بد می‌پیوندد.

حضرت در این توصیه دلیل هشدار و پرهیز

از همنشینی با بدان را این گونه معرفی

کرده که شعاع تأثیر بدی‌ها آن قدر

گستردہ است که می‌تواند به هم

پیوندد و افزایش باید.

این مثل امام علی(ع) بیانگر اهمیت و دقت در

انتخاب دوست و همنشین است؛ چراکه همنشین

بدمی تواند بدی و انحراف ایجاد کند، لذا حضرت

این گونه آورده‌اند که فاسقان به‌دلیل ایجاد

فسق در تو و افزایش فسق و گناه هستند؛

زیرا گرایش شر به شر است. پس باید هم

دوستان صالح و متقی انتخاب کرد و هم

در تزکیة نفس و زدودن رذایل اخلاقی گام

برداشت که خاصیت رذالت‌ها رشد و تکثیر

آن‌هاست.

ای نیک، با بدان منشین هرگز

خوش نیست و صله، حاممه دیبا را (پروین

اعتصامی)



منابع

- قرآن کریم ترجمة بهاءالدین خرمشاهی، چاپ اول، تهران، انتشارات نیلوفر و جامی، ۱۳۷۴.
- باقریان محمدی، مسعود. معلم نفس خویش باش، چاپ اول، امپهان، گفتمان اندیشه معاصر، ۱۳۸۵.
- برقعی، سیدبیهی، چکیده اندیشه‌ها، چاپ ششم، قم، چاپ حکمت، ۱۳۷۷.
- دشتی، محمد، ترجمه نهج البلاغه، چاپ دوم، قم، انتشارات حضور، ۱۳۸۳.
- دهخدا، علی‌اکبر، امثال و حکم، چاپ نهم، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۶.
- عبدالباقي، محمد فؤاد، معجم المفهمرس للافاظ القرآن الکریم، چاپ دوم، تهران، انتشارات اسلامی، ۱۳۷۴.
- رضوی، سیدمحمد، فرهنگ امثال القرآن و معادل‌های آن در زبان فارسی، چاپ اول، تهران، انتشارات چاپ و نشر بین‌الملل، ۱۳۸۳.
- مهری، مرتضی، حماسه حسینی، چاپ شانزدهم، قم، انتشارات صدرا، ۱۳۷۲.
- میدانی، ابی‌الفضل، مجمع المثال، چاپ سوم، بیروت، دارالفکر، ۱۹۷۲.



پیشنهادهایی برای تدریس موفق درس قرآن

حسن رضا ترابی

آموزشگاه شهید سندروس، سجاد شهر (بیرجند)

و در جلسات بعدی از چگونگی و کیفیت اجرای آن جویا شویم. مسلماً اگر دانش‌آموزان اصرار ما را در این امر ببینند، خود را با نظر معلم تطبیق خواهند داد.

۴. از آیات، احادیث، اشعار و جملات ادبی مناسب برای ایجاد انگیزه جهت داشتن انس روزانه با قرآن استفاده کنیم.

۵. در برخی از آیاتی که خوانده می‌شود، تدبر کنیم.

۶. خود و دیگران را به حفظ آیات مشهور (مانند ربناهای قرآن) تشويق کنیم.

۷. فيلم، نوار یا لوح فشرده تلاوت‌های منتخب

۱. با تلاوت روزانه قرآن کریم، برای دیگران و بهویژه برای خانواده خود، الگوی خوبی باشیم.

۲. اگر معلم قرآن هستیم، بیشترین وقت کلامان را به تمرین جهت کسب مهارت خواندن

قرآن کریم، آن هم توسط همه قرآن‌آموزان، اختصاص دهیم؛ زیرا بررسی‌ها نشان می‌دهد

«خواندن قرآن» که مهم‌ترین عامل ایجاد و تقویت مهارت روحانی و روان خوانی است، به طور کامل انجام نمی‌شود و نسبت به سایر اجزاء کتاب، کم

ترین زمان را به خود اختصاص داده است.

۳. میثاق‌نامه تلاوت روزانه قرآن کریم را، که قبله تهیه کرده‌ایم، همراه با شاگردان امضا کنیم

با پرسش از معنای كلماتی که در فارسی و قرآن مشترک‌اند، دانش‌آموزان را به فهم لغات و ترجمه آن‌ها و نیز یافتن هم‌خانواده آن لغات تشویق کنیم

قرآن کم علامت را برای شاگردان پایه‌های سوم به بالا تهیه و آنان را به خواندن روزانه آن تشویق کنیم

- در مراسم آغازین صحیحگاه و ظهرگاه دعوت کنیم.
۲۳. از دانش‌آموزان فعال قرآنی مدرسه و منتخبان مسابقات قرآنی تجلیل کنیم.
۲۴. آداب ظاهری و باطنی تلاوت قرآن را به تدریج به دانش‌آموزان آموخت دهیم.
۲۵. برخی از آثار و اسرار تلاوت قرآن را به زبان ساده برای دانش‌آموزان بیان کنیم.
۲۶. فضائل تلاوت برخی از سوره‌ها و آیات را به زبان ساده برای آنان شرح دهیم.
۲۷. عواقب و نتایج سبک شمردن قرآن را گوشنزد کنیم.
۲۸. وظایف هر یک از مسلمانان را در خصوص انتظاراتی که قرآن از ما دارد برای دانش‌آموزان به زبان ساده بیان کنیم.
۲۹. با توجه به تفاوت‌های فردی، استعداد، علاقه و انگیزه هر یک از دانش‌آموزان، تکالیف خاصی، تحت عنوان فعالیت‌های فردی یا گروهی را برای آنان تعیین کنیم (مانند حفظ قرائت، داستان‌گویی، انشا، شعر، روزنامه دیواری و...).
۳۰. به فضاسازی قرآنی در مدرسه و کلاس‌ها (مانند دیوارنویسی، پارچه‌نویسی و...) بیشتر اهمیت بدهیم.
۳۱. مدرسه‌های قرآن و دارالقرآن‌های شهر را به دانش‌آموزان معرفی کنیم.
۳۲. دانش‌آموزان علاقه‌مند و باستعداد را شناسایی و آنان را به ثبت‌نام و شرکت در کلاس‌های تخصصی مدرسه قرآن و دارالقرآن‌های منطقه تشویق کنیم و موضوع را با خانواده آنان در میان بگذاریم.
۳۳. قرآن کم علامت را برای شاگردان پایه‌های سوم به بالا تهیه و آنان را به خواندن روزانه آن تشویق کنیم.
۳۴. به جایگاه قرآن کریم در سایر دروس مانند علوم تجربی، ریاضی، چگرافی، تاریخ و... در حوزه‌های علمی و تربیتی (تربیت قرآنی) توجه کنیم.
۳۵. با توجه به علاقه و توانایی خود، در موقعیت‌های مناسب بین موضوعات مختلف درسی و آیات قرآن کریم ارتباط برقرار کنیم. این کار ضمن ایجاد علاقه بیشتر در دانش‌آموزان به قرآن کریم، آنان را در ایجاد رویکرد خلقت‌گرایانه در سایر دروس و در جهت تربیت قرآنی کمک خواهد کرد.
- را در اختیار فراغیرندگان قرار دهیم.
۸. دانش‌آموزان را تشویق کنیم تا با دستگاه زمان‌سنج، سرعت تلاوت خود را در کلاس و در منزل افزایش دهند.
۹. بین دانش‌آموزان رقابت ایجاد کنیم تا یک آیه را با یک نفس بخوانند، با اوج بخوانند و زیباتر از دیگری قرائت کنند.
۱۰. برای داوری در رقابت‌های کلاسی، از قرآن‌آموزان استفاده کنیم.
۱۱. دفترچه‌ای برای خواندن روزانه قرآن کریم تهیه کنیم تا دانش‌آموزان تلاوت روزانه خود را در جداول ثبت کنند.
۱۲. دانش‌آموزان را تشویق کنیم تا در نمازخانه مدرسه در بین نماز ظهر و عصر یک صفحه از قرآن بخوانند.
۱۳. از هر موقعیت مناسب، در طرح معارف و آموزه‌های اخلاقی، به آیات قرآن استناد کنیم.
۱۴. احساس دانش‌آموزان را درباره تلاوت روزانه قرآن موضوع انشای کلاسی یا مسابقه مدرسه‌ای قرار دهیم.
۱۵. در جلسات آموزش خانواده بر موضوع اهمیت انس روزانه دانش‌آموزان با قرآن تأکید کنیم.
۱۶. با پرسش از معنای کلماتی که در فارسی و قرآن مشترک‌اند، دانش‌آموزان را به فهم لغات و ترجمه آن‌ها و نیز یافتن هم‌خانواده آن لغات تشویق کنیم.
۱۷. داستان‌های کتاب را همراه با پخش قرائت آیات مربوط به آن‌ها برای دانش‌آموزان تعریف کنیم.
۱۸. حالات پیامبر اکرم (ص) و بزرگان دینی را درباره انس روزانه با قرآن برای دانش‌آموزان بیان کنیم.
۱۹. درباره اهمیت و فواید انس دائمی با قرآن کریم برای دانش‌آموزان داستان‌هایی تعریف کنیم.
۲۰. حکایت‌های شیرین، لطیفه‌ها و سرگرمی‌های مناسب را درباره قرآن کریم بیان کنیم.
۲۱. در قالب ویژه‌نامه، رهنمودهای لازم را به دانش‌آموزان و اولیای آنان ارائه دهیم و دانش‌آموزانی را که با قرآن انس روزانه دارند به دیگران معرفی کنیم.
۲۲. از قاریان مشهور شهر و منطقه برای تلاوت



معرفی کتاب

بازخوانی یک پرونده

مهدی مروجی

بچه‌های فلسطین

کتاب «بچه‌های فلسطین» را غسان کنفانی به نگارش درآورده و خانم فاطمه باغستانی آن را ترجمه کرده است.

غسان کنفانی در مقام یک نویسنده در زمینه‌های روزنامه‌نگاری، مقالات سیاسی، مطالعات تاریخی، تئاتر و انتقادهای ادبی فعالیت دارد. او در داستان‌هایش از فرزندانی می‌گوید که در دوران کودکی می‌آموزند که برای رسیدن به موقعیت مناسب اجتماعی باید مبارزه کنند. در این کتاب هر داستان یک شخصیت کودک دارد؛ کودکی که قربانی حوادث و رویدادهای سیاسی است، اما با وجود این، برای به دست آوردن آینده روش در مبارزه‌ها مشارکت می‌کند. داستان‌ها با چنان استعدادی نگارش یافته‌اند که برای تمام جهانیان جذاب‌اند. این نسخه کاملاً جدید کتاب شامل مقدمه مترجمان اول و زندگی نامه کوتاهی از نویسنده است. کنفانی در نوزدهم آوریل ۱۹۳۶ در «عكا» واقع در ساحل شمالی فلسطین به دنیا آمد و در سال ۱۹۷۲ همراه خواهرزاده‌اش طی انفجار خودروی بمب‌گذاری شده‌اش در بیروت جان باخت.

عنوان کتاب: بچه‌های فلسطین

نویسنده: غسان کنفانی

مترجم: فاطمه باغستانی

ناشر: روایت فتح

نسخه اصلی کتاب به عربی است و کتاب حاضر ترجمه متن انگلیسی آن با این عنوان است.

«فلسطین برای فلسطین است»

این کتاب بنا به درخواست بنیاد فرهنگی انقلاب اسلامی، به کوشش «گروه فرهنگی کنعان» توسط الهه کریمی و ریحانه رفیعی گردآوری و تألیف شده است. مطالب آن مجموعه‌ای است از سیر تاریخی تحولات و جریانات فلسطین که در آن سعی شده است، با دسته‌بندی و خلاصه‌نویسی، خارج از هرگونه تحلیل، از سیر این نیم قرن مبارزه، ظلم، آوارگی و پیروزی‌ها، روایتی کوتاه به مخاطبان خود که از اقسام عمومی جامعه می‌توانند باشند، ارائه شود. امید است مخاطب این مجموعه با مطالعه و کسب اطلاعات و تحلیل آن‌ها بتواند گامی مؤثر در جهت آزادی بیت المقدس که محل معراج پیامبر اکرم(ص) و پاره قلب اسلام است بردارد.



عنوان کتاب: بازخوانی یک پرونده - ۱

(فلسطین برای فلسطین است)

پدیدآورندگان: الهه کریمی و ریحانه رفیعی

ناشر: مؤسسه فرهنگی شهید آوینی

موضوع: ۱. فلسطین، ۲. تاریخ فلسطین، ۳.

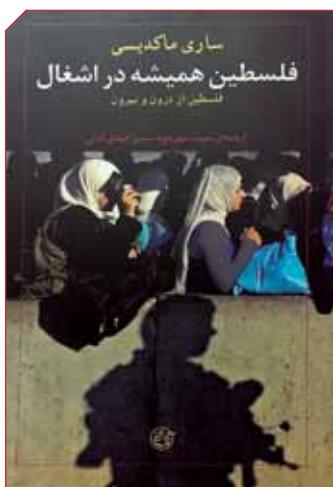
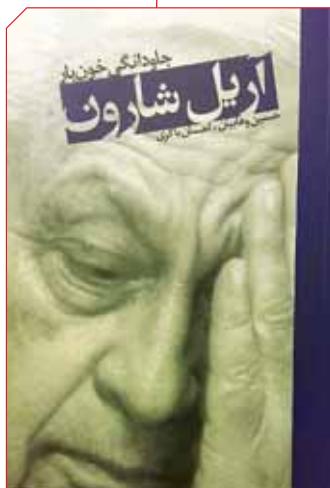
فلسطین معاصر، ۴. انتفاضه

محل توزیع: تهران، شهرک قدس، خیابان

ایران زمین، بازار چهاردهمی، مؤسسه فرهنگی

هنری شهید آوینی (تلفن: ۰۹۰۵۷۲۱۳۸ - ۹)





فلسطین همیشه در اشغال فلسطین از درون و بیرون

نویسنده این کتاب، آقای ساری ماکدیسی، خود یک فلسطینی است. او با ارائه مشاهدات مستند بی شمار در مورد نقض حقوق اولیه فلسطینی‌ها در سرزمین مادری خود، روایتی خواندنی از شرح حال روزانه مردم تحت سلطه و اشغال صهیونیست‌ها ارائه می‌دهد. نکته‌ای که جوهره اصلی موضوع مقاومت محسوب می‌شود، پذیرش بخشی از اشغال در درون خود و مفهوم سازش و پذیرش جنایات و ظلم است که این با مفهوم مقاومت در تضاد قرار دارد. امید است این مسیر با مقاومت و ایستادگی انقلابیون به پیروزی ختم شود.

عنوان کتاب: فلسطین همیشه در اشغال

(فلسطین از درون و بیرون)

نام نویسنده: ساری ماکدیسی

متelman: سپیده مهرجویا و سمیرا صادق

ابدلی

ناشر: انتشارات روایت فتح (تهران ۸۸۸۰۹۷۴۸)

موضوع: عرب و اسرائیل، مناقشات، اشغال نظامی، اسرائیل، دیوار اسرائیلی، کرانه غربی، فلسطین و...
این کتاب از متن انگلیسی با عنوان زیر ترجمه شده است:

Palestine inside outan everyday accupation.

©2008

«جاودانگی خونبار»

این کتاب مروری است بر زندگی آریل شارون که فردی نظامی و سیاستمدار است. خانواده او، شایرمن‌ها، از روسیه به فلسطین کوچ کردند و بعدها نامشان را به شارون تغییر دادند. آریل در فلسطین بزرگ شد، تبراندازی آموخت، در جنگ‌های اعراب و اسرائیل بی‌رحم و خشن جنگید و بعد وارد سیاست اسرائیل شد. بارها به مقام وزارت رسید. ائتلاف و فربی را فرا گرفت و بارها به کار بست. بی‌شک اگر در کارنامه‌اش هیچ چیز جز دو کلمه «قصابی صبرا و شتیلا» نمی‌یافتیم، کافی بود که او را در تاریخ در شرارت ماندگار بدانیم. اما اکنون کارنامه او آکنده از این دلایل جاودانگی است؛ جاودانگی خونبار!

عنوان کتاب: جاودانگی خونبار- آریل شارون

گردآورندگان: حسین وهابیان و احسان باکری

ناشر: انتشارات روایت فتح

موضوع: شارون، آریل، نخست وزیران اسرائیل، سرگذشت نامه‌ها، اسرائیل و حکومت ... قرن ۲۰، اعراب و اسرائیل، مناقشات، روایت فتح

